



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

سید

سید

سید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حقیقت دین

نویسنده:

علیرضا ملازاده تقی پور

ناشر چاپی:

استوار

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	حقیقت دین
۷	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۱۱	فهرست
۱۵	پیشگفتار
۱۸	حیله و نیرنگی بسیار دقیق
۱۸	دشمنی با منحرفین
۲۲	جایگاه شناخت
۲۷	یک سوال ساده
۲۹	تنفر از زشتیها
۲۹	تبری در هنگامه ظهور
۳۳	تبری محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و آل محمد (علیهم السلام) و شیعیان ایشان
۳۵	دعای فرشتگان در حق نفرین کنندگان
۴۲	لعن در عوالم دیگر
۴۶	ستیز با انحرافات
۵۰	اهمیت علوم اهل بیت در برابر منحرفین
۵۳	علم فقط از اهل البیت (علیهم السلام)
۶۸	تفاوت شیعیان و غیر آنان
۷۲	بیان بدعت
۸۳	بیانی در وحدت وجود
۸۵	پیدایش فلسفه در دین
۱۰۴	شناسائی ذات باریتعالی
۱۰۷	وحدت وجود یا جهل یونانی

- ۱۲۸ ادعای خدائی
- ۱۴۶ پروردگار با صدای ابوبکر نماز می گذارد
- ۱۵۰ حضراتی که ابابکر به آنها درآمد
- ۱۵۱ میان پیامبر و ابابکر، شخصی وجود ندارد
- ۱۵۳ دوستی ابابکر
- ۱۵۷ ابن عربی و عمر
- ۱۵۸ سخن گفتن خدا با عمر
- ۱۶۰ علم عمر
- ۱۶۰ زهد عثمان
- ۱۶۱ دفاع از بدعت معاویه و ستایش او
- ۱۶۳ کاستن منزلت حضرت فاطمه (علیها السلام) به صورت پنهان
- ۱۶۸ دعاوی غریب ابن عربی
- ۱۷۰ رفتار غیر دینی
- ۱۸۳ وحدت وجود
- ۱۸۵ توحید افعالی
- ۱۹۱ گناه از خداست نه از خلق؟! ..
- ۲۰۳ نظریه و گفتار علمای بزرگ شیعه
- ۲۱۹ نظرات احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام (۶۶۱-۷۲۸)
- ۲۱۹ نظرات ابراهیم بن عمر بن حسن شافعی (۸۰۹-۸۸۵)
- ۲۲۳ حقاً بسی جای تاسف است
- ۲۲۸ منابع و مآخذ
- ۲۳۱ درباره مرکز

سرشناسه : ملازاده تقی پور، علیرضا، 1340-

عنوان و نام پدیدآور : حقیقت دین/علی تقی پور؛ ویراستار بهلولی، محسن حسینی.

مشخصات نشر : مشهد : استوار، 1402.

مشخصات ظاهری : 216ص.؛ 14/5×21/5 س م.

شابک : : 8-123-415-600-978

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتابنامه:ص. 214 - 216؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : تولی و تبری

Tawalla and tabarra*

اسلام -- مطالب گونه گون

Islam -- Miscellanea

رده بندی کنگره : BP196/65

رده بندی دیویی : 297/3775

شماره کتابشناسی ملی : 9171472

اطلاعات رکورد کتابشناسی : فیپا

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

یا صاحب الزمان

حقیقت دین

علی نقی پور

ص: 3

پیشگفتار 1

حیله و نیرنگی بسیار دقیق 4

دشمنی با منحرفین 4

جایگاه شناخت 8

یک سوال ساده 13

تنفر از زشتیها 15

تبری در هنگامه ظهور 15

تبری محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و آل محمد (علیهم السلام) و شیعیان ایشان 19

دعای فرشتگان در حق نفرین کنندگان 21

لعن در عوالم دیگر 28

ستیز با انحرافات 32

اهمیت علوم اهل بیت در برابر منحرفین 36

علم فقط از اهل البیت (علیهم السلام) 39

تفاوت شیعیان و غیر آنان 54

بیان بدعت 58

بیانی در وحدت وجود 69

پیدایش فلسفه در دین 71

شناسائی ذات باری تعالی 90

وحدت وجود یا جهل یونانی 93

ادعای خدائی 114

پروردگار با صدای ابوبکر نماز می گذارد 132

حضراتی که ابابکر به آنها درآمد 136

میان پیامبر و ابابکر، شخصی وجود ندارد. 137

دوستی ابابکر 139

ابن عربی و عمر 143

ص: 5

سخن گفتن خدا با عمر 144

دلیل عصمت عمر 145

علم عمر 146

زهد عثمان 146

دفاع از بدعت معاویه و ستایش او 147

کاستن منزلت حضرت فاطمه (علیها السلام) به صورت پنهان 149

دعاوی غریب ابن عربی 154

رفتار غیر دینی 156

وحدت وجود 169

توحید افعالی 171

گناه از خداست نه از خلق؟! 177

نظریه و گفتار علمای بزرگ شیعه 189

نظرات احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام (728-661) 205

نظرات ابراهیم بن عمر بن حسن شافعی (885-809) 205

حقاً بسی جای تاسف است 209

منابع و مآخذ 214

ص: 6

1- مراقبت در دين نعمتی از جانب خداست برای هر کس که روزیش کند.

نشانه اعتقاد حقه و صداقت تشیع، در محبت به اولیاء الهی و موالیان ایشان؛ و دشمنی با مخالفان حق ثابت می‌گردد و این دو کفه ترازو مساوی و برابر با هم در وجود و فکر مومن استوار می‌گردد. صدق اهل ایمان ثابت نمی‌گردد مگر با معیار این فرمایش گهربار که حضرت امام باقر (علیه السلام) که فرمودند:

«هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ وَ الْبُغْضُ» (1)

آیا دین چیزی جز محبت و دشمنی است؟

در انطباق با این مقیاس است که ایمان و تدین، شکل درست خود را باز یافته و در مسیر صحیح قرار می‌گیرد. در صورت تحقق این دو امر ضروری، نماز، روزه و... مورد قبول حق تعالی خواهد شد. دستمایه قبولی همه اعمال و فرائض، این گوهر است و سایر اعمال در زیر مجموعه و تحت پوشش این دو می‌باشند. روایت است که خدای تعالی از حضرت موسی (علیه السلام) پرسید:

آیا عملی را برای من بجا آوردی؟

عرض کرد: نماز، روزه، صدقه و ذکر و یاد تو را.

خدای تبارک و تعالی فرمود: نماز برهان، روزه سپر، صدقه سایه و ذکر نور

ص: 1

است برای تو (1) ولی کدامین عمل که اختصاص به من داشته باشد بجا آورده ای؟

حضرت موسی (علیه السلام) عرض کرد: (خدایا خودت) مرا راهنمایی کن به عملی که خاص تو باشد.

خطاب آمد: ای موسی! آیا تا به حال دوستی دوست من و دشمنی دشمن من نموده ای؟» [آیا تا بحال با دوست من دوستی کرده و با دشمن دشمنی نموده ای].

پس از آن حضرت موسی (علیه السلام) دانست که برترین اعمال، دوستی و دشمنی در راه خداست. (2)

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این دو را فریضه (3)، بلکه از افضل اعمال یا برترین ایمان (4) دانسته اند و بنابر روایات متعدد، این دو از قواعد اساسی اسلام (5) و بنابر روایت دیگر:

«آخرین حد ایمان است» (6)

حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می فرمایند:

«إِنَّ أَفْضَلَ الدِّينِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ...» (7)

ص: 2

-
- 1- شاید مراد این باشد که نماز برهان و دلیل بندگی، روزه سپر از آتش دوزخ، صدقه سایه از سختی های قیامت است.
 - 2- جامع الخبر 128 - مشکاه الانوار 124 - دعوات 28 - بحار الانوار 66/256 - مستدرک 12/234 * شایان ذکر است که نظیر برخی از روایات گذشته در اهمیت و ضرورت دوستی و دشمنی به خاطر خدا در مصادر و منابع عامه نیز آمده است برای نمونه مراجعه شود به: مستدرک حاکم 2/291 مجمع الزوائد 1/89 - کنز العمال 40/41-287 و 288 و 3/476 و 6-9/3 و 11 و 180 و 15/890
 - 3- جامع الاخبار 128- بحار 66/252
 - 4- جامع الاخبار 128
 - 5- تحف العقول 196 - بحار الانوار 65/381
 - 6- غرر الحکم 89 - مستدرک 12/228
 - 7- غرر الحکم و درر الکلم 231 - تصنیف غرر الحکم و درر الحکم 85

براستی که برترین مرحله دین آنست که انسان در راه خدا دوست داشته باشد و در راه خدا دشمن بدارد...

خداوند متعال برای معیار اخلاص در توحید و آزمایش بندگان، حجج و جانشینانی از ناحیه خویش خلق و معرفی نمود. تعظیم، تکریم، خضوع و طاعت خلاق را نسبت به ایشان برای پاداش و عقاب لازم دانسته و بیعت با ایشان را واجب فرمود و اعلام نمود:

«بغض به اینان دشمنی با منِ خداست و محبت به ایشان دوستی با من است»

بیان در توضیح ارزش این گوهر چنین است: خداوند متعال ایشان را ظهور صفات خود قرار داده و آنها را باب خویش خواند. بدیهی است اگر محبت به ذوات مقدسه (علیهم السلام) نشانه محبت به خدا باشد و یا بغض ایشان، بغض خدای متعال. باقی خلاق با توجه به موضعی که در برابر ذوات مقدسه (علیهم السلام) اتخاذ می کنند، در عداد دوستان یا دشمنان ایشان قرار گرفته و در واقع دوست یا دشمن خدای منان می گردند.

دوستی چهارده معصوم (علیهم السلام) مشخصاً دوستی با خداست. اما موضع فرد در قبال کسی که دشمنی ذوات مقدسه را مشی خود قرار می دهد چگونه باید باشد؟ همچنانکه هر مومنی در محبت به ائمه اطهار (علیهم السلام) با تمام وجود، همه هستی خویش را در طبق اخلاص گذاشته و از هر گونه اظهار ارادت از قبیل تعزیه، گریه و ضجه و... کوتاهی نمی نماید، در مقابل موضعی محکم در برابر دشمنان رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) و خاندانش (علیهم السلام) گرفته و با بغض، تنفر، انزجار، لعن دشمنان خدا که از آثار دوستی به محمد و آل محمد (علیهم السلام) است، دشمنی با دشمنان خدا نیز لامحاله تحقق می یابد.

حیله و نیرنگی بسیار دقیق

اما مطلبی که شیطان با نیرنگی بسیار ماهرانه خواسته تا آن را از اذهان ارادتمندان اهل بیت (علیهم السلام) محو نماید آن است که غالب مومنین، بغض و نفرین نسبت به دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) را محدود کرده اند به منافقین صدر اسلام. در صورتیکه حقیقت و اخلاص در دوستی محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و آل محمد (علیهم السلام) بغض و نفرت همیشگی الی یوم القیامه در برابر همه بتها و منافقین و منحرفین و بدعتگزاران هر زمانی می باشد.

اخلاص در دین در گرو انزجار از بدعتگزاران (نوآوران در دین) است. در نظر گرفتن اظهار ارادت به دوستان اهل بیت (علیهم السلام) و دشمنی با دشمنان محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و آل محمد (علیهم السلام) خود امتحانیست بس ظریف و شیطان با نیرنگ و زبردستی، چنین موضوع مهمی را از دیده اهل دین مخفی نگه داشته تا جائیکه اکثریت مؤمنان با اکتفا نمودن به لعن و نفرین دشمنان صدر اسلام، از تغییر ماهیت دشمنی ها و دشمنان بعد آن غافل مانده اند. موانعی که از روز اول بنا نهاده شده به دست دشمن در هر زمانی بصورتی تازه باعث هجمه به دین و اساس آن می شود.

دشمنی با منحرفین

شیطنت بدعتگزاران هر عصری بزرگترین عامل و تقویت افکار دشمنان صدر اسلام است و اینان با دامن زدن به شعله ها و فتنه های سالهای اولیه بعثت پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) قوت و شعله های چنین آتش عظیمی را برای دوران بعد از ظهور اسلام بیشتر

می گردانند زیرا پایداری فتنه ها به فتنه گری است که آتش را تقویت می کند و اگر چنین اشخاصی برای شعله ور ساختن نبودند، قطعاً آتش فتنه صدر اسلام به سستی و خاموشی می گرائید. با این نظریه عقلی، اهمیت خرابی و فتنه انگیزی بدعتگزاران هر عصری را می توان دریافت و شیعه واقعی با تقویت بغض و کینه، تا قیام حضرت مهدی (علیه السلام)، شمشیر بزّان تنفر را در برابر همه نوآوران از اولین تا آخرین از نیام کشیده و هیچگاه از اظهار انزجار از بدعت گزاران کوتاه نخواهد آمد چرا که امر چنین دایر گشت که اصل دین را تنفر و ستیز با اهل بدعت تشکیل دهد. حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در ارزش فوق العاده این رسالت خطیر برای همه بندگان می فرماید:

«...وَأَمْرَ الْخَلْقِ بِالْبِرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِهِ...»

.. خلائق از جانب پروردگار مامورند که از دشمنان او بیزاری جویند (1)

از میان هفتاد و سه فرقه این امت، فقط یک گروه اهل نجات است که از جمله شرایط و صفات آن گروه تنفر و بیزاری از دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) است. (2)

آری پذیرا شدن دین و صراط مستقیم و نجات طبق فرمایش امام (علیه السلام)، در انحصار بیزاری از دشمنان است چنانکه حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمودند:

«مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يُؤَاخِئُ كَافِرًا»

کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد هرگز حاضر به دوستی و برادری با کفار نمی شود (3)

حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) درباره کسانی که حب و بغضشان به خاطر خدا باشد

ص: 5

1- ارشاد القلوب 2/366 - بحار الانوار 10/60

2- کتاب سلیم بن قیس 2/605 - بحار الانوار 28/14/16

3- اساس ایمان 20 - صفات الشیعه 6 - بحار الانوار 71/197 - وسائل 16/265 - جامع احادیث الشیعه 18/285

می فرماید:

«أنها چراغ در دنیا و اهل نعمت در آخرت هستند» (1)

حضرت امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«ثُمَّ نَهَى اللَّهُ أَهْلَ النَّصْرِ بِالْحَقِّ أَنْ يَتَّخِذُوا مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا...» (2)

خداوند یاوران حق را از این نهی کرده است که دشمنان خدا را دوست و یاور خود برگیرند.

حضرت امام صادق (علیه السلام) در جای دیگر فرمودند:

«كُلُّ مَنْ لَمْ يُحِبَّ عَلَى الدِّينِ وَ لَمْ يُبْغِضْ عَلَى الدِّينِ، فَلَا دِينَ لَهُ» (3)

هر که به خاطر دین، حب و بغض داشته نباشد، دین ندارد.

ایضاً از حضرت امام صادق (علیه السلام) روایت شده که:

«لَا يَبْلُغُ أَحَدُكُمْ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يُحِبَّ أْبَعَدَ الْخَلْقِ مِنْهُ فِي اللَّهِ وَ يُبْغِضَ أَقْرَبَ الْخَلْقِ مِنْهُ فِي اللَّهِ» (4)

احدی از شما به حقیقت ایمان نمی رسد جز آنکه دوست بدارد دورترین افراد را در راه خدا و دشمن بدارد نزدیکترین افراد را در راه خدا.

حضرت امام سجاد (علیه السلام) درباره گروهی که در قیامت بی حساب وارد بهشت می شوند

ص: 6

1- اساس ایمان 21

2- الکافی (ط - الإسلامية) 8/12؛ (ط - در الحديث) 15/33 - الوافی 26/108 - مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول (صلی الله

علیه و آله و سلم) 25/24 - بحار الأنوار (ط - بیروت) 75/221

3- الکافی (ط - الإسلامية) 2/127؛ (ط - دار الحديث) 3/330 - الوافی 4/485 - وسائل الشیعة 16/177 - مرآة العقول فی شرح أخبار

آل الرسول (صلی الله علیه و آله و سلم) 8/226 - بحار الأنوار (ط - بیروت) 66/250

4- تحف العقول 369 - معانی الأخبار 189 - بحار الأنوار (ط - بیروت) 6/130؛ 69/40: ..

فرمود:

«فرشتگان از آنها می پرسند: شما چه عملی داشتید؟ پاسخ می شنوند: دوستی و دشمنی ما بخاطر خدا بود» (1)

حضرات معصومین (علیهم السلام) شیعیان‌شان را از دوستی با دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) دور می سازند. حضرت امام باقر (علیه السلام) فرمود:

«خدای تعالی به یکی از پیامبرانش وحی نمود که بی رغبتی تو در دنیا موجب آسایش زودرس تو، و بریدن از دیگران و روی آوردن به سوی من باعث عزت توست، ولی (بگو که) آیا با دشمن من دشمنی کرده ای؟ یا با دوست من دوستی داشته ای؟» (2)

ص: 7

1- کافی 2/126 - محاسن 1/264 - مشکاه الانوار 98 - بحار الأنوار 66/245

2- تحف العقول 455 - 456 - بحار الانوار 66/238

وارد شدن در حوزه حب و بغض که از آثار مودت و محبت به اهل بیت (علیهم السلام) است مستلزم آگاهی و شناخت است. بیانات جالب و مهمی که حاکی از اهمیت فوق العاده آگاهی از خرابیها و فساد و ظلمی که نسبت به خاندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نموده اند، راه را به ما می نمایاند. حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می فرماید:

«..وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرُّشْدَ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي تَرَكْتُمْ وَ لَمْ تَأْخُذُوا بِمِثَاقِ الْكِتَابِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَقَضَهُ وَ لَنْ تَمَسَّكُوا بِهِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَبَذَهُ..» (1)

بدانید که شما هرگز راه راست را نخواهید شناخت مگر اینکه بدانید چه کسانی آن را رها کرده اند و محال است به عهد و پیمان خداوند در قرآن وفادار باشید تا کسانی را که پیمان شکنی کرده اند بشناسید و هیچگاه نمی توانید به قرآن تمسک نمایید جز آنکه بفهمید چه کسانی آن را دور انداخته اند.

دشمنی با دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) محقق نمی گردد الا با آگاهی به چگونگی ستمهایی که به محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و آل محمد (علیهم السلام) روا داشته اند و محال است وفاداری به دین و قرآن، الا اینکه پیمان شکنان را طبق فرمایش فوق بشناسیم و به فرموده امام معصوم (علیه السلام)، استعانت و راهنمایی از قرآن میسر نیست، مگر شناخت پیدا کنیم به کسانی که برای هدایت خویش از کلام بیگانگان استفاده نموده و سخنان و

ص: 8

راهنمائیهای قرآن را به کنار انداخته اند؛ یعنی شناسائی ضد و مقابل هر چیزی باعث هویدائی آن شیء مقابل می شود چنانکه گفته اند مثلی معروف است:

«تعرف الاشیاء باضدادها»

هر چیزی به واسطه ضدش شناخته می شود.

یعنی برای معرفت به نور محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و آل محمد (علیهم السلام) باید ظلمت دشمنان محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و آل محمد (علیهم السلام) را شناخت. با این فرمایشات، یک محب صادق، موقعی می تواند مدال پر افتخار محبت اهل بیت (علیهم السلام) را برسینه خود نصب کند که بغضش نسبت به دشمنان با آگاهی از ظلم و ستمهای بدعتگزاران هر زمانی باشد وگرنه محبت به جایگاه اصلی خود نرسیده و درخت ایمان آن شخص، میوه ای خام، ناپخته و غیرقابل مصرف را به بار می آورد مگر اینکه با آبیاری "بغض" باری پر حاصل و رسیده به صاحبش عرضه گردد.

با بررسی هایی که بر کلام معصوم (علیه السلام) انجام می گیرد اهمیت شناخت از ستمهای نوآوران در دین برای همگان روشن می گردد و برعکس، عدم چنین آگاهی باعث دخول در اثم و همدیفی با مجریان ستم پیشه و جنایتکاران در مذهب خواهد شد. یعنی اگر شیعه ای از ظلمهای دشمنان بیخبر باشد و در پی کشف آن نگردد، همانند آنست که با آن دشمنان بر علیه محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و آل محمد (علیهم السلام) به ستم برخاسته، چنانکه حضرت امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

«مَنْ لَمْ يَعْرِفْ سُوءَ مَا آتَى إِلَيْنَا مِنْ ظُلْمِنَا وَ ذَهَابِ حَقِّنَا وَ مَا رَكِبْنَا بِهِ فَهُوَ شَرِيكٌ مَنْ آتَى إِلَيْنَا فِيمَا وُلِّينَا بِهِ» (1)

شریک ستمگران بر ما خواهد بود کسی که شناخت به ظلم و ستم و رفتار

ص: 9

نایسندی که با ما شد ندانسته باشد، و نداند چه بر سر ما آوردند و (چگونه) حق ما را به یغما بردند.

حقیقت ایمان پس از آگاهی از عملکردهای از ظالمان به حقوق اهل البیت (علیهم السلام) هویدا خواهد گشت. حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«ثَلَاثٌ مِنْ عِلْمَاتِ الْمُؤْمِنِ عِلْمُهُ بِاللَّهِ وَ مَنْ يُحِبُّ وَ مَنْ يُبْغِضُ» (1)

سه ویژگی از علامات مومن به شمار می رود: علم و معرفت او به خدای تعالی، شناخت کسانی که بایستی به آنها محبت نمود و شناخت کسانی که بایستی بغض و کینه آنها را به دل داشت.

حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«خداوند متعال فرموده: من ده فریضه برای بندگان قرار داده ام که اگر به آن معرفت داشته باشند اهل بهشت خواهند بود...»

که یکی از آنها، شناخت دشمن من، ابلیس و یارانش است» (2)

محبت و در طرف مقابل تنفر، بر اساس آنچه خدا در دین خواسته، امریست بسیار مهم. صفا و پاکی دل از کینه تیزی و دوری از بغض ورزیدن بی جا از صفات نیک اهل ایمان است. انس و الفت از لشکریان عقل و جدائی و پراکندگی از جنود جهل است. (3) هرگاه جبرئیل بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل می شد آن حضرت را از دشمنی نهی

ص: 10

1- کافی 2/126 - بحار الأنوار 1/215

2- کتاب اساس ایمان 18 - التحميص 61 - بحار الأنوار 66/13

3- اساس ایمان - کافی 1/23 - خصال 2/591 - بحار الأنوار 1/111

می کرد. (1) آن حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمود:

«کینه توزی و دشمنی نسبت به یکدیگر دین را از بین می برد» (2)

ولی چنین نیست که دوستی و مهربانی با همه حتی با دشمن هم صحیح باشد که قرآن می فرماید:

(مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ...) (3)

«محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) پیامبر خداست؛ و کسانی که با اویند، بر کافران، سختگیر [و] با همدیگر (مومنان) مهربانند...»

نویسنده گرانقدر کتاب اساس ایمان در این باره می فرماید:

«با توجه به اینکه مخاطب ما کسانی هستند که اساس اسلام و معارف مبتنی بر کتاب و سنت را پذیرفته اند، اثبات این موضوع را از قرآن مجید شروع می کنیم. بدون شک بخشی از آیات قرآن در اعلام برائت خداوند از مشرکان، دستور به برائت و بیزاری از آنان، نهی از دوستی کفار و... است. آیا این امری قابل تاویل یا انکار است؟»

چگونه حق مسلم بشریت که هدایت یافتن به واسطه هادیان حقیقی بود به دست سردمداران سقیفه و یارانش ضایع شود، ولی نتوان از آنها بیزاری جست؟ از انصاف بدور است که دهان مظلومین و ستمدیدگان بسته شود و به آنها اجازه داده نشود تا شکوه و گلایه خویش را از ستمکاران، بیان و ظلم و جنایتی را که در حق آنها صورت گرفته، اعلام نموده و تنفر و انزجار درونی خویش را آشکار سازند؟! مگر

ص: 11

1- اساس ایمان - کافی 2/301 - وسائل 12/238 - بحار الأنوار 70/408 - جامع احادیث الشیعه 20/433 - 434

2- کتاب اساس ایمان - کافی 2/301 - 302 - وسائل 12/240 - بحار الأنوار 66/397 - جامع احادیث الشیعه 20/436 - 437

3- سوره مبارک فتح آیه شریفه 29

خدای تعالی نفرموده:

(لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا) (1)

«خداوند دوست ندارد صدا بلند کردن به بدی از گفتار را مگر کسیکه به او ظلم شده باشد، و خدا شنوای داناست»

و چه ظلمی بزرگتر از بدعت در دین؟! برائت یعنی بیزاری از آنهایی که وحدت و یکپارچگی امت اسلامی را فدای هوی و هوس و منافع شخصی خویش کردند و بخاطر حب ریاست، صلح و صفای امت را به جنگ، جدال و نزاعهای بی پایان تبدیل نمودند. گناه بزرگ و عذاب دردناک برای آنانی است که با سکوت خویش میدان فعالیت را برای بنیانگذاران ضلالت و گمراهی باز و مهیا کردند و از یاری اهل بیت (علیهم السلام) دست کشیدند. اگر سفارشهای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نادیده گرفته نشده بود، اگر به ندای اهل بیت (علیهم السلام) پاسخ مثبت داده می شد، و اگر دعوت صریح حضرت صدیقه کبری (علیها السلام) به:

(..فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ..) (2)

«..پس با امامان [و پیشوایان] کفر بجنگید..»

اجابت شده بود اکنون عالم گلستان و اتحاد و یگانگی جایگزین اختلاف و پراکندگی شده بود. در مواعظ حضرت عیسی (علیه السلام) آمده است:

«حقیقت اینست که آتش سوزی از یک خانه شروع و به خانه های بسیار سرایت می کند، اگر از آتش خانه اول جلوگیری شود دیگر، آتش سوزی های

ص: 12

1- سوره مبارکه النساء آیه شریفه 148

2- اشاره به استشهاد حضرت صدیقه (علیها السلام) در خطبه فدکیه به آیه شریفه: (وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ - وَطَعْنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ - إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يُنتَهُونَ) سوره مبارکه توبه آیه شریفه 12 - مراجعه شود به مصادر خطبه فدک شرح ابن ابی

الحدید 16/213

همچنین اگر در برابر ظالم اول ایستادگی شود، پس از او پیشوای ستمگری نخواهد بود تا دیگران از او ظلم و ستم بیاموزند و به او اقتدا کنند. (1)

یک سوال ساده

ما از ساده لوحانی که خیال می کنند اقتضای ادب، احترام به هر مذهب و مکتبی است، می پرسیم اگر شما زمان حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را درک می کردید در جنگهای آن حضرت با ناکثین و مارقین و قاسطین چه می کردید؟ آیا با آنها مبارزه نمی کردید؟ مگر بنابر روایات متواتری که شیعه و عامه با اسناد فراوان و مضامین مختلف آن را نقل کرده اند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نفرمود:

«جنگ با حضرت علی (علیه السلام) و اهل بیت (علیهم السلام)، جنگ با من است؟» (2)

پس این وظیفه هر مسلمانی است که با دشمنان حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و اهل بیت (علیهم السلام) که دشمن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) محسوب می شوند بجنگد و مبارزه کند. کسی را که شما حاضر به مبارزه با او هستید و چنانچه اگر به او دسترسی پیدا کنید، بدستور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) او را به قتل می رسانید، چگونه می گوئید استحقاق برائت و دشمنی را ندارد؟ چرا نشود با زبان به جنگ او رفته و او را لعن و نفرین کرد؟ در صورتی که

ص: 13

1- تحف العقول 504 - بحار الأنوار 14/308 - مستدرک 12/184 - جامع احادیث الشیعه 18/232

2- اشاره به روایت یا علی حربک حربی. رجوع شود به العمده ابن بطریق 214؛ 343؛ 450 - شرح ابن ابی الحدید 2/279؛ 18/24؛ 20/221 - غایة المرام 1/46؛ 193؛ 194؛ 211؛ 2/42؛ 50؛ 74؛ 276؛ 3/304؛ 5/37؛ 38؛ 189؛ 6/58؛ 78؛ 83 - بحار الأنوار 24/261؛ 26/349؛ 27/203؛ 32/93؛ 217؛ 321؛ 323؛ 33/458؛ 459؛ 36/335؛ 337؛ 348؛ و 37/272 و 38/117؛ 119؛ 248 و 39/18؛ 307 و 40/43؛ 93 و 65/45؛ 137 شرح احقاق الحق مجلدات: 3، 20، 15، 14، 13، 7، 6، 4، 21، 22، 23 و... رجوع شود به مصادر روایت انا حرب لمن حاربکم در اول کتاب.

قرآن مجید می فرماید:

(.. وَبَدَأَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ أَبَدًا حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ..) (1)

«..و میان ما و شما دشمنی و کینه همیشگی پدیدار شده تا وقتی که فقط به خدا ایمان آورید..»

ص: 14

1- سوره مبارکه ممتحنه بخشی از آیه شریفه 4

در مجموع حقیقت اینست که شناخت و تفر از بدی و زشتی ها، امری ارزشمند و قابل تقدیر است. انسانی که عضو فاسد خویش را که باعث سرایت بیماری به اعضایش می شود، از خود دور می کند و جامعه ای که با جنایتکار برخورد صریح دارد، چگونه ممکن است با کسانی که مانع هدایت بشر شده و آنها را به گمراهی کشانیدند بی اعتنا باشد؟

مگر نه اینست که بشریت در طول تاریخ انزجار خویش را از ستمکاران و کسانی که حقوقشان را پایمال کرده اند اعلام کرده و می کند و این را از حقوق مسلم خویش می داند؟!

حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) حقیقت دین را اینگونه معرفی می فرماید:

«وَلَعَمْرِي مَا عَلَيَّ مِنْ قِتَالٍ مَنْ خَالَفَ الْحَقَّ وَخَابَطَ الْغَيَّ مِنْ إِذْهَانٍ وَلَا إِيهَانٍ..» (1)

به جان خودم سوگند؛ که در جنگیدن با کسی که در برابر حق بایستد و در گمراهی فرورود هرگز سهل انگاری و سستی روا نمی دارم..

تبری در هنگامه ظهور

بنابراین با دلایل عقلی که هر مظلومی می بایستی از حقوق از دست رفته خویش در برابر ظالمین و کفار و ستمی که بر او شده اظهار تفر و لعن و نفرین نماید، بعد از بررسی اجمالی درباره اهمیت برائت، مفصلاً به چنین موضوع مهمی از کلام گهربار معصومین (علیهم السلام) خواهیم پرداخت. مهمترین مرحله در انتظار منتقم انزجار از

ص: 15

غاصبین حقوق محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و آل محمد (علیهم السلام) است. پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

«طُوبَى لِمَنْ أَدْرَكَ قَائِمَ أَهْلِ بَيْتِي...» (1)

خوشا به حال کسانی که قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) از اهل بیت مرا درک کنند و اقتدای به آن حضرت نموده و فرمانبرداری او را دوست بدارند و با دشمنان دشمن باشند و از آنها تبری بجویند و دوستدار ائمه معصومین (علیهم السلام) قیل از آن حضرت باشند. اینان رفقای من و دوستان من و بهترین افراد امت من هستند. بلکه بهترین مخلوقات خداوند برای من هستند.

حضرت امام باقر (علیه السلام) دین را اینگونه تعریف فرمودند:

«..الْوَلَايَةَ لَوْلِيَّتِنَا وَ الْبِرَاءَةَ مِنْ عَدُوِّنَا وَ التَّسْلِيمَ لِأَمْرِنَا وَ اِنْتِظَارَ قَائِمِنَا وَ الْإِجْتِهَادَ وَ الْوَرَعَ.» (2)

دوستی با دوستان ما و بیزاری از دشمنان ما، تسلیم بودن در برابر فرمان ما، انتظار قائم ما، کوشش در راه دین و ورع.

این بیزاری از دشمنان و بدعتگزاران، زمینه ساز پیدایش انزجار جهانی از تمام ستمگران و غاصبین حقوق اهل بیت (علیهم السلام) است که در ظهور موفور السرور یگانه پادشاه عدل و داد، حضرت مولا صاحب الزمان (علیه السلام) به وقوع خواهد پیوست. در واقع این اظهار برائت فرد و جامعه را از گزند افکار انحرافی مصون داشته و انسان منتظر را برای پذیرش حکومت حق آماده می سازد. حضرت امام باقر (علیه السلام) به نقل از

ص: 16

-
- 1- کمال الدین و تمام النعمة 1/286 - إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات 2/87 - بحار الأنوار (ط-بیروت) 51/72؛ 52/130 - تفسیر نور الثقلین 2/505 - نشانه های ظهور او 51 - غیبت طوسی 275
- 2- کافی 22-2/21 دعوات قطب راوندی 135 مستدرک 1/72 - بحار الأنوار 14-66/13

حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) درباره آیه شریفه

(وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ) (1)

«وخواستیم بر کسانی که در زمین به ضعف و ستم کشیده شدند متّ نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم، و ایشان را وارث [زمین] کنیم»

می فرماید:

«آنهایی که ضعیف شمرده شده اند آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) هستند. خداوند متعال مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) آنها را مبعوث نماید پس از سختیهای که کشیده اند تا آنها را عزیز و دشمنانشان را خوار و ذلیل گرداند» (2)

آری امام مهدی (علیه السلام) زنده است تا روزی که اولین معماران خانه فساد و تباهی را به محاکمه بکشاند. در زیارت شریفش خطاب به حضرتش عرض می کنیم:

«..أَنْتَ حَيٌّ لَا تَمُوتُ حَتَّى تُبْطِلَ الْجِبْتَ وَالطَّاغُوتَ..» (3)

همانا شما زنده و پاینده هستی تا اینکه روزی بتهای جبت و طاغوت را نابود کنی.

حضرت امام باقر (علیه السلام) درباره نابودی آن دوت بزرگ به دست امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) فرمودند:

«بَتَقًا عَلَيْنَا بَتَقًا فِي الْإِسْلَامِ لَا يُسْكِرُ أَبَدًا حَتَّى يَقُومَ قَائِمُنَا أَوْ يَتَكَلَّمَ مُتَكَلِّمُنَا» (4)

آن دو علیه ما رخنه ای در اسلام ایجاد کردند که همواره پا برجاست تا

ص: 17

1- سوره مبارکه قصص آیه شریفه 5

2- الغيبة شيخ طوسي 184 - بحار الانوار 51/52 - منتخب الاثر المضيئه 17

3- المزار الكبير (لابن المشهدي)، ص: 657 - بحار الانوار (ط - بيروت) 99/103

4- اساس ايمان 95 - تاويل الايات 128 - كافي 8/245 - بحار الانوار 30/269

قیام حضرت مهدی (علیه السلام) و بیان - جنایاتشان - توسط ایشان»

یکی از مهمترین اهداف قیام الهی [مولا صاحب الزمان]، ظهور تبری به صورت انزجار قلبی، زبانی (لعن) و یدی (سیف) از تمامی بدعت گزاران خواهد بود. در عصر غیبت تنها بغض دشمن به جهت امر تقیه به صورت تنفر قلبی و زبانی است. حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) درباره اهمیت برائت در روزهای ظهور می فرماید:

«مردم با امام زمان (علیه السلام) در مکه بیعت می کنند سپس حضرت به راه می افتد و بین مسجدین مردم را به کتاب خدا و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ولایت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و بیزاری از دشمنانش دعوت می کند»

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

«يَا عَلِيُّ! سَيَلَعُنُكَ بَنُو أُمَيَّةَ وَ يَرُدُّ عَلَيْهِمْ مَلَكٌ بِكُلِّ لَعْنَةٍ أَلْفَ لَعْنَةٍ، فَإِذَا قَامَ الْقَائِمُ لَعَنَهُمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً.» (1)

یا علی (علیه السلام)! بنی امیه در آینده تو را لعن خواهند نمود. فرشته ای در برابر هر لعن؛ هزار بار آنها را لعن و نفرین خواهد کرد و هنگامی که قائم آل محمد (علیهم السلام) قیام کند تا چهل سال آنها را لعن خواهد کرد»

این بیزاری نه تنها به وسیله زبان (لعن و نفرین) در سراسر جهان به اجرا در می آید، بلکه بُرندگی سیف الله نیز اثر خود را بر گردن ستمکاران و غاصبین حقوق محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و خاندانش (علیهم السلام) ظاهر می سازد. در این مورد حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمودند:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَنْ يَذْهَبَ بِالدُّنْيَا حَتَّى يَقُومَ مِنَّا الْقَائِمُ يَقْتُلُ

ص: 18

مُبْغِضِينَآو لَا يَقْبَلُ الْجَزِيَّةَ» (1)

خدا چنین مقرر فرمود که دنیا به آخر نرسد تا قائم ما قیام کند و کسانی را که از ما کینه به دل دارند به قتل رساند و جزیه از کسی نپذیرد»

آنچنان آتش تبری شعله ور خواهد شد که هیچ چیز آنرا خاموش نمی گرداند. حضرت امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه شریفه ذیل فرمودند:

(هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ) (2)

«امام زمان (علیه السلام) پس از ظهور با شمشیر با دشمنان برخورد خواهد کرد و آنها حرارت آتش را خواهند چشید» (3)

وسعت تبری آنچنان وسیع و گسترده است که در زمان ظهور تمامی ساکنان آسمانها و زمین را در بر خواهد گرفت. حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) فرمود:

«وَدِدْتُ أَنْ عَيْنَكَ تَكُونُ مَعَ مَهْدِي هَذِهِ الْأُمَّةَ وَالْمَلَائِكَةُ بِسُيُوفِ آلِ دَاوُدَ»

دوست داشتم می دیدی همراه با مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) این امت فرشتگان را در میان زمین و آسمان که با شمشیرهای خاندان داوود (علیه السلام) (4)

تبری محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و آل محمد (علیهم السلام) و شیعیان ایشان

اهمیت بسیار زیاد تبری وقتی آشکار می شود که بدانیم طبق فرمایش امامان معصوم (علیهم السلام)، تبری، از ضروریات و حقیقت دین ماست که در عصر غیبت باید به صورت قلبی و زبانی در پیشگاه حق تعالی و حجت‌های الهی عرضه گردد. هر چیزی به آثارش هویدا و ارزش می یابد و تنفر و انزجار از دشمنان به آثار آن ثابت می گردد. کمترین

ص: 19

1- خصال 2/579 - بحار الانوار 31/443 - اثبات الهداه 3/496 - اساس امیان 129

2- سوره مبارک غاشیه آیه شریفه 1

3- کافی 8/50 - ثواب الاعمال 208

4- کافی 1/244 - بحار الانوار 25/75

آن، گزارش زبان از ناحیه قلب است چرا که منبع تنفر از فکر و قلب است و سپس به وسیله زبان ظاهر می گردد. صداقت در تولی که همان درود و ثنا بر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و آل محمد (علیهم السلام) است و تبری به لعن و نفرین و خشم بر اعداء ایشانست که در روایات، اهمیتی بسیار بسزا و جایگاهی خاص برای این دو شعار (تولی و تبری) قائل شده اند. روایتی از حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) در مورد آیه ذیل نقل شده:

(يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ) (1)

«می فرماید: اگر چه منافقین با خدا یعنی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و مومنین از راه نیرنگ وارد شده و خلاف آنچه را که در دل دارند اظهار نمایند ولی در حقیقت خودشان را گول می زنند زیرا که خدا از آنها بی نیاز است. خدا پیامبرش را از نفاق و دروغ و کفر آنها مطلع می گرداند و به او دستور می دهد که آنها را در ضمن ستمگران پیمان شکن لعنت نماید. این لعن در دنیا از آنها جدا نمی شود. بهترین بندگان خدا همیشه آنها را لعنت می کنند» (2)

همچنین در ذیل آیه (أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ..) (3) از حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) آمده است که:

«خدای تعالی نفاق آنها را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خبر می دهد و آن حضرت آنها را لعنت نموده و به مومنین نیز دستور می دهد تا آنها را لعنت کنند» (4)

بهترین بندگان، به تبع از پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه اطهار (علیهم السلام)، ستمگران به محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)

ص: 20

1- سوره مبارکه بقره آیه شریفه 9

2- تفسیر منسوب به حضرت امام عسکری (علیه السلام) 114 تاویل الآیات 39 - بحار الانوار 51/6-52؛ 143/37-144

3- سوره مبارکه بقره آیه شریفه 12

4- کامل الزیارات 92؛ 297 - بحار الانوار 226/45؛ 134/94؛ 14/98

و آل محمد (علیهم السلام) را لعن می کنند. مصداق این بهترین بندگان، همان شیعیان خاص و اوتادین هستند که در راس آنها جناب سلمان (رحمة الله) می باشد. حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می فرماید:

«رَحِمَ اللَّهُ سَلْمَانَ وَ أَبَا ذَرٍّ وَ الْمُقَدَّادَ، مَا كَانَ أَعْرَفَهُمْ بِهِمَا وَ أَشَدَّ بَرَاءَتَهُمْ مِنْهُمَا وَ لَعْنَتُهُمْ لَهُمَا.» (1)

رحمت خدا بر سلمان و ابوذر و مقداد! چقدر شناخت آنها نسبت به آن دو نفر (دو بت) دقیق و تفرشان نسبت به جبت و طاغوت شدید بود و چه بسیار بر آن دو لعن و نفرین می فرستادند»

بالعکس کسانی که پیرو خواص از شیعیان همانند جناب سلمان و ابوذر نباشند، در واقع بی دینانی هستند که به ظاهر لباس دین را به تن نموده اند. در این باره حضرت امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«كُلُّ مَنْ لَمْ يُحِبَّ عَلَى الدِّينِ وَ لَمْ يُبْغِضْ عَلَى الدِّينِ فَلَا دِينَ لَهُ.»

کسی که حب و بغضش بر اساس دین نیست، دین ندارد» (2)

دعای فرشتگان در حق نفرین کنندگان

شیعیان حقیقی بدانند که بهترین وسیله برای قرب که مورد عنایت حق تعالی و تحت دعای ملائکه بوده، همانا لعن و نفرین طاغوتیان است. از حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) روایت شده است:

«شخصی خدمت حضرت امام صادق (علیه السلام) عرض کرد: ای پسر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)! من از یاری شما ضعیف و ناتوانم و تنها کاری که از من بر می آید بیزاری

ص: 21

1- کتاب سلیم بن قیس هلالی 2/921

2- کافی 2/127- بحار الانوار 66/250

از دشمنان شما و لعن و نفرین به آنهاست. حال مرا چگونه ارزیابی می کنید؟

حضرت در پاسخ فرمود:

پدرم از پدرش از و او از جدش (علیهم السلام) پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت فرمودند: که کسی که قدرت بر یاری ما نداشته باشد و در نمازها [و بنابر نسخه دیگر در خلوت]، به دشمنان ما لعن کند خداوند صدای (لعن) او را به همه فرشتگان از زمین تا عرش می رساند. آنها نیز با این شخص هم صدا شده و در لعن با او همکاری کنند. سپس او را دعا نموده می گویند: خداوندا! درود فرست بر این بنده ات که آنچه در توان داشت (در یاری اهل بیت (علیهم السلام)) بذل نمود و اگر بیش از این قدرت داشت کوتاهی نمی کرد. آنگاه از جانب خدای تعالی خطاب آید (ای فرشتگان) نیایش شما را شنیدم و دعایتان را مستجاب کردم و از بین ارواح بر روان این بنده رحمت فرستاده و او را نزد خود از برگزیدگان نیکان قرار دادم» (1)

بنابر نقلی دیگر فرمودند:

«هنگامی که یکی از شما، دشمنان ما را لعن نماید، فرشتگان آن لعن را بالا برده و برای آن لعنت کننده طلب مغفرت و آمرزش می نمایند و نفرین می کنند کسی که آنها را لعنت نمی کند...»

تا آخر روایت گذشته. (2)

همچنین اهل بیت (علیهم السلام) چون به شیعیان نشان امر می نمودند به لعن و نفرین، خودشان

ص: 22

-
- 1- اساس ایمان 549 - تفسیر منسوب به حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) 47 - ارشاد القلوب 2/426 - 427 - بحار الانوار 223-27/222 و 30/5 و 254-89/255 - مستدرک 4/410-411
- 2- بحار الانوار 316-50/317 - به نقل از تالیفات بعضی اصحاب

را اولی به انجام این امر عبادی می دیدند. در سیره محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و آل محمد (علیهم السلام) آمده که:

«پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در قنوت نماز صبح جماعتی را نام برده و نفرین نموده» (1)

همین مطلب در مورد نماز مغرب حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نیز آمده است. حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«طلحه و زبیر، کسی را نزد امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرستادند که: تو نسبت به ما پرده دری کرده و ما را نفرین می کنی! این چه کاری است؟ از تو که از شجاعان عرب هستی انتظار نداشتیم که لعن بر ما را دین خود قرار دهی. فکر می کنی با این کار ما را شکست داده ای؟ حضرت در جواب فرمود:

... چرا از لعن و نفرین من فراری هستید؟ «فان لكل موقف عملا» هر جائی واکنش ویژه خودش را می طلبد و هر برهه ای اقتضای نوعی از برخورد را دارد. (در میدان جنگ با شمشیر و اکنون با لعن و نفرین با شما مبارزه کرده و دشمنی خود را اظهار می کنم)» (2)

حضرت امام باقر (علیه السلام) در ضمن روایتی در مدح حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می فرماید:

«یاریش نسبت به خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از همه صحابه بیشتر و بغض و کینه اش نسبت به مخالفان خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از همه شدیدتر بود» (3)

ص: 23

1- اساس ایمان 456 - الفصول المختاره 225 - مستدرک 4/397 - عوالی اللئالی 2/43 - سنن نسائی نسائی 2/42

2- کافی 1/343 - بحار الانوار 32/128

3- تفسیر عیاشی 7 و 11

حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمود:

«الْعَجَبُ لِمَا قَدْ أَشْرَبَتْ قُلُوبَ هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ حُبِّهِمْ وَحُبِّ مَنْ صَدَّهُمْ عَنْ سَبِيلِ رَبِّهِمْ وَرَدَّهُمْ عَنْ دِينِهِمْ وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ قَامَتْ عَلَى أَرْجُلِهَا عَلَى التُّرَابِ وَوَضِعَتْ الرَّمَادُ عَلَى رُءُوسِهَا وَتَصَدَّ رَعَّتْ إِلَى اللَّهِ وَدَعَتْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ عَلَى مَنْ أَصَدَّ لَهُمْ وَصَدَّهُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَدَعَاهُمْ إِلَى النَّارِ وَعَرَضَهُمْ لِسَخَطِ رَبِّهِمْ وَأُوجِبَ عَلَيْهِمْ عَذَابُهُ بِمَا أَجْرَمُوا إِلَيْهِمْ لَكَانُوا مُقَصِّرِينَ فِي ذَلِكَ

شگفتا! چگونه این امت دل‌باخته و فریفته خلفا شده اند؟! چه محبتی از آنها و معتقدین آنها به دل دارند؟! محبت به کسانی که آنها را از راه خدا باز داشته، از دین برگرداندند! به خدا سوگند اگر سرپا بر خاک ایستاده و خاکستر بر سر بریزند و با تضرع و زاری نفرین نمایند بر کسانی که سبب گمراهی آنها شده و آنها را از راه خدا باز داشته و به سوی آتش فراخوانده و در معرض سخط پروردگار درآورده و آنها را جهنمی کردند (اشاره به جیت و طاغوت)... و تا قیامت این کار را ادامه دهند، باز آنگونه که سزاوار است کاری نکرده اند» (1)

همچنین اهتمام شدید در تبری از دشمنان از زبان پاک حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نسبت به ستمکاران در روایتی اینگونه بیان شده که: امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بر روی منبر خطاب به اشعث بن قیس که به آن حضرت اعتراض کرده بود فرمود:

«تو چه میدانی که چه چیزی به ضرر من است و چه چیزی به نفع من؟ لعنت خدا و نفرین کنندگان بر تو باد، بافنده پسر بافنده، منافق فرزند

ص: 24

نصر بن مزاحم می نویسد: پس از قضیه حکمیت، حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) هنگامی که از نماز صبح و مغرب فارغ می شد افراد ذیل را لعن و نفرین می نمود:

معاویه، عمرو بن عاص، ابوموسی اشعری، حبیب بن مسلمه، عبدالرحمن بن خالد، ضحاک بن قیس و ولید بن عقبه (2)

لعن و نفرین حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به معاویه و جسارت معاویه و لعن کردن او در بسیاری از منابع عامه آمده است. (3) دعای صَنَمَى قُرَیْش و نیایش لیلۃالمبیت از حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بیانگر انزجار قلبی و زبانی حضرت (علیه السلام) است.

عبدالله بن هلال نزد حضرت امام صادق (علیه السلام) از تغییر حال خویش شکایت کرد. حضرت (علیه السلام) به او فرمود:

«در نماز فریضه دعا کن (و حاجت خویش را درخواست نما). گفت جایز است که حاجت دینی یا دنیوی را در نماز نام ببرم؟ حضرت فرمود: آری پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در نماز قنوت بجا می آورد و عده ای را با نام و نام پدر و قبیله شان ذکر می کرد و آنها را نفرین می نمود. سیره عملی حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نیز پس از آن حضرت، چنین بود» (4)

ص: 25

-
- 1- نهج البلاغه 61 - بحارالانوار 33/431 - شرح ابن ابی الحدید 1/291 - و مراجعه شود به 1/295 و 20/63-64
 - 2- واقعه صفین 552 - شرح ابن ابی الحدید 2/260 - بحارالانوار 33/303 و 42/176 و مراجعه کنید به معرفة السنن و الاثار بیهقی 2/101 - تنقیح التحقيق فی احادیث التعلیق ذهبی 1/245-246 - مسند ابی حنیفه ابونعیم 83 - کنزالعمال 8/79 - 82 - المحلی 3/91
 - 3- مراجعه شود به مجمع الزوائد 2/36-37 - المعجم الاوسط طبرانی 7/274 - معرفة السنن و الاثار بیهقی 2/70 - عمده القاری عینی 7/23 - المصنف عبدالرزاق 3/107 - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 15/98 - تاریخ طبری 4/52 - کامل ابن اثیر 3/333 - تاریخ ابن خلدون 2/178 - 2/27
 - 4- مستطرفات اسرائر 605 - بحارالانوار 81/287

«هنگام هر نماز خدا این خلق را لعنت می کند. راوی پرسید چرا؟ حضرت فرمود: به جهت اینکه حق ما را انکار نموده و ما را تکذیب می کنند» (1)

دو دشمن حضرت زهرا (علیها السلام)، برای طلب حلالیت [البته بصورت ظاهری و عوام فریبانه] نزد حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و صدیقه کبری حضرت زهرا (علیها السلام) آمدند. حضرت زهرا (علیها السلام) خطاب به دشمنش [اولی] فرمود:

«به خدا سوگند در هر نمازی که می خوانم تو را نفرین می کنم» (2)

جمیع کائنات و در راس آنها ملائکه به اظهار انزجار و نفرین ظالمین به محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و آل محمد (علیهم السلام) مشغولند که این، بیانگر اهمیت فوق العاده تنفر و لعن ستمکاران و غاصبین حقوق اهل بیت (علیهم السلام) است. راوی می گوید: در راه مدینه طیبه به طرف مکه در حرکت بودیم. به حضرت امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: ای پسر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)! چرا غمناک و محزون شده اید؟ فرمود: اگر آنچه را که من می شنوم تو هم می شنیدی محزون می شدی. عرض کردم چه می شنوید؟ فرمود:

«..ابتهال الملائکه علی قتلة امیرالمؤمنین (علیه السلام) و قتله الحسین (علیهما السلام)..» (3)

ص: 26

1- علل الشرائع 2/602 - وسائل 1/124 - بحار الانوار 69/132

2- الامامة و السياسة ج 1/19-20. حال که قضیه لعن و نفرین در نماز مطرح گردید؛ یکی از مومنان نقل می کند ایشان حدود بیست سال پیش در نزد خود فکر می کرد.. بسیار امکان دارد نمازهای من به جهت عدم حضور قلبی و...مورد رضا و قبول حق نگردد و لذا تصمیم گرفتم به جهت قبولی و قرب به قصد رجا، مقید شوم بذکر صلوات در هر رکوع از نماز و لعن و نفرین چند تن از غاصبین حقوق محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و آل محمد (علیهم السلام). تا امروز تمامی رکعات نماز من با لعن ممزوج گشته و برایم ملکه شده است. فلذا دور از ذهن نیست که به تأسی از امیرالمؤمنین، نمازهای خود را معطر به صلوات بر خاندان طاهره نموده و دشمنانشان را به لعن جلی نوازش نمائیم.

3- کامل الزیارات 92 - بحار الانوار (ط-بیروت) 94/134

تضرع و ناله فرشتگان در نفرین به قاتلان امیرالمؤمنین (علیه السلام) و حضرت سید الشهداء (علیه السلام) را.

حضرت ثامن الحجج (علیه السلام) فرمود:

«يَا ابْنَ شَيْبٍ إِنَّ سَرَّكَ أَنْ تَلْقَى اللَّهَ وَلَا ذَنْبَ عَلَيْكَ فُزِرَ الْحُسَيْنُ - يَا ابْنَ شَيْبٍ إِنَّ سَرَّكَ أَنْ تَسْكُنَ الْغُرْفَ الْمَبْنِيَّةَ فِي الْجَنَّةِ مَعَ النَّبِيِّ فَالْعَنْ قَتْلَةَ الْحُسَيْنِ» (1)

ای پسر شیبب اگر دوست داری درغرفه های ساخته شده در بهشت همنشین پیامبر و خاندانش باشی، قاتلین سید الشهداء (علیه السلام) و قاتلین محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و آل محمد (علیهم السلام) را لعن و نفرین کن

جبرئیل پس از اعلام خبر شهادت سید الشهداء (علیه السلام) به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض کرد:

«در آن هنگام هر چه در آسمانها و زمینهاست به درگاه خدا ضجه و ناله زند و لعن و نفرین نماید کسانی را که به خاندان تو ستم نمایند و حرمت آنها را هتک نمایند» (2)

عثمان، جناب ابوذر (رحمة الله) را به ریزه تبعید کرد، مردم او را دلداری می دادند، ابوذر (رحمة الله) گفت اینکه چیزی نیست، سپس از شهادت حضرت امام حسین (علیه السلام) خبر داد و گفت:

«هیچ ابری نیست که صدای رعد و برق آن شنیده شود مگر اینکه قاتل آن حضرت را لعنت کند» (3)

از حضرت امام صادق (علیه السلام) پرسیدند: فرشتگان بیشترند یا بنی آدم؟ حضرت (علیه السلام) فرمود:

«تعداد فرشتگان در آسمانها از عدد (ذرات) خاک زمین بیشتر است؛ در آسمان به اندازه هر جای پائی فرشته ای مشغول تسبیح و تقدیس خداوند

ص: 27

1- عیون اخبار الرضا (علیه السلام) 1/229 - امالی صدوق 129 - وسائل 14/417

2- اساس ایمان - کامل الزیارات 444 (پاورقی) - بحار الانوار 45/182

3- اساس ایمان 458 - کامل الزیارات 74 - بحار الانوار 45/219

است. در هر درختی و کلوخی که در زمین وجود دارد فرشته ای موکل است که اخبار آن را گزارش کند اگر چه خدا از آنها دانایتر است. همه فرشتگان زمین و آسمان هر روز به خداوند تقرب می جویند و به ولایت ما و برای دوستان ما طلب آمرزش می کنند و دشمنان ما را لعنت کرده و از خدا درخواست می کنند که بر آنها عذاب فرو فرستد» (1)

لعن در عوالم دیگر

گذشته از لعن و نفرین و بیزاری و برائت خدای تعالی و فرشتگان و انبیاء (علیهم السلام) و معصومین (علیهم السلام) و... از دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) بنابر آنچه در بسیاری از روایات آمده:

اهل سرزمینی دیگر؛

اهل کوهی که بر این عالم احاطه دارد؛

اهل جابلقا که هفتاد هزار امت هستند (هر امت به اندازه امت ما)؛

اهل سی و نه مغرب زمین دیگر (ظاهراً مراد سی و نه عالم دیگری است که در طرف غرب قرار دارد) که پر از جمعیت است؛

اهل چهل خورشید و چهل ماه دیگر (شاید مراد چهل منظومه دیگر باشد)؛

اهل دوازده هزار عالم دیگر مثل این جهان؛

اهل هفتاد هزار عالم دیگر که بیش از جن و انس هستند... از آن دو برائت و بیزاری جسته، آنها را لعن و نفرین می کنند.

و بنابر بعضی روایات:

خدا بر آنها واجب نکرده است مگر ولایت اهل بیت (علیهم السلام) و برائت و بیزاری از

ص: 28

البته با تمام این تفصیل و اهمیت فوق العاده اظهار لعن، باید دانست که برای تداوم و قوام اسلام و حفظ جان طرفداران مکتب تشیع، ظاهر نمودن تنفر در هر جایی جایز نیست و اظهار انزجار در موقعیت های نامناسب و زمانها و مکانها و اجتماعات که احتمال خطر و تهاجم دشمنان می رود روا نبوده بلکه باید امر بسیار مهم تقیه را که یکی از اجزای مهم دین بشمار می رود؛ رعایت نمود. حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمود:

«ما با گروهی برخورد خوب داریم و با خوشروئی رفتار می کنیم با اینکه کینه آنها را به دل داریم؛ زیرا آنها دشمن خدا هستند از آنها تقیه می کنیم تا ضرری به برادران ما نرسانند وگرنه بر خودمان خوفی نداریم» (2)

همچنین که نجبا و نقبا و اوتادین در هر زمانی تقیه را رعایت می نمودند. نقل است که شیخ ابوالقاسم بن روح (رحمة الله) که از سفرای زمان غیبت صغری بود دریانی داشت. آن دربان روزی به معاویه، لعنت فرستاده و او را دشنام داد. شیخ، وی را از خود دور کرد و به جهت رعایت تقیه هرگز حاضر نشد که دگربار او را به خدمت بگمارد. (3)

اما تنفر و دشمنی بدون حب و دوستی معنا نمی یابد. کما اینکه سیاهی و سپیدی در کنار یکدیگر معانی رنگها و تضاد را رقم می زنند و زشت و زیبا را می سازند. اگر هر دوی اینها در فرد جمع گردید لباس دین بر وی پوشیده می شود. در معانی حب و دوستی خاندان طهارت (علیهم السلام)، حب دوستان و موالیان ایشان نیز ذکر شده است.

از جمله اعمالی که مهر قبولی بر ادعای دوستی میزند، مواسات با برادران دینی

ص: 29

1- بصائر الدرجات 490-494 (باب 14) - بحارالانوار 25/369؛ 30/196 - 199 - 390 و 330-54/329 و 228-55/91

2- تفسیر منسوب به حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) 354 - بحارالانوار 72/401 - مستدرک 262-12/263

3- کتاب غیبت شیخ طوسی 1 386 - بحارالانوار 51/357

می باشد. از حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) ذیل این آیه آمده است:

(.. آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ..) (1)

اگر مالی ندارد که با آن نسبت به برادران دینی مواسات نماید (برای اینکه از پاداش محروم نماند) اقرار به توحید خداوند و نبوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را تجدید نموده و آشکارا فضیلت ما بر دیگران، حقوق واجب ما، برتری ما و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بر بقیه پیامبران را و موالات دوستان ما و دشمنی و بیزاری از دشمنان ما را بیان نماید هر کس که باشند حتی اگر پدر، مادر، بستگان و دوستانشان باشند زیرا ولایت خدا جز با دوستی دوستانش و دشمنی دشمنانش میسر نگردد. (2)

نیز فرمود:

«زکات مربوط به کسانی مستحقینی است که بصیرت کافی در دین ندارند و در عقیده خویش ضعیف باشند، اما کسی که بصیرت قوی و معرفت نیکو به ولایت اهل بیت (علیهم السلام) و برائت از دشمنان آنها داشته باشد، چنین کسی برادر دینی شماست و از پدران و مادران به شما نزدیکتر است... پس آنچه به او عطا می کنید باید (از بقیه وجوه) برّ و نیکی باشد (مانند بخشش)» (3)

بنابر فرمایش حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام):

«پرتو نور مومنین در قیامت به اندازه موالات اهل بیت (علیهم السلام) و دشمنی با دشمنان آنها است. همه اهل محشر آنها را می شناسند به اینکه آنها کسانی

ص: 30

1- سوره مبارکه بقره آیه شریفه 177

2- تفسیر منسوب به حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) 593 - بحارالانوار 24/384-385 - و رجوع شود به 69/3 قابل ذکر است که نظیر این مطلب در کتب عامه نیز آمده که: هر کس مالی ندارد که آن را صدقه دهد، یهودیان را لعنت کند که این نفرین او صدقه محسوب می شود. (کنز العمال 15/414)

3- تفسیر منسوب به حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) 79 - وسائل 9/229 - بحارالانوار 93/68

هستند که به ولایت و برائت اعتقاد دارند» (1)

اظهار تبری در حد مقبول از ناحیه شیعیان به اندازه معرفت به خدای تعالی صورت می گیرد. جناب ابوحمزه ثمالی (رحمة الله) از حضرت امام باقر (علیه السلام) پرسید: معرفت به خدا چیست؟ حضرت فرمود:

«معرفت خدا به اینست که دستور خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را درباره ولایت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و پذیرفتن رهبری او و ائمه هدی (علیهم السلام) و برائت و بیزاری از دشمنان آنها بپذیری و تصدیق نمائی» (2)

اینکه حضرات معصومین (علیهم السلام)، از خدای متعال درخواست صفت عمل در وادی حب و بغض را بخواهند خود مسئله مهمی است و آنچه که بر شدت اهمیت آن می افزاید امر شیعیان به مسئلت آن از خدای متعال است چنانکه امر فرموده اند که از خداوند بخواهیم:

«وَ اجْعَلْنِي أَوْلِيَّيَ أَوْلِيَاءِكَ وَ أَعْدَائِكَ...» (3)

بار پروردگار مرا چنان قرار ده که دوستانت را دوست داشته و با دشمنانت دشمن باشم.

ص: 31

1- تفسیر منسوب به حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) 608 - بحار الانوار 96/259 - مستدرک 10/40

2- تفسیر عیاشی 2/116 - بحار الانوار 27/57

3- المصباح للكفعمي 40 - بحار الأنوار 83/109 - تعقيب نماز

طبق روایت قبل، معرفت خدا در انحصار شناخت دشمنانِ حجت‌های خدا و سپس بیزاری از دشمنان که برخاسته از بینش و درایت مومن بر محوریت و معیار کلام معصوم (علیه السلام) است و آن پرتوی نورانی بر عقل است که تابش گرفته و تمامی ظلمتها و چالش‌های مخوف سر راه دین را هویدا می‌سازد و بدین سبب دایره دشمنی در تمام اعصار و قرون گسترده می‌گردد و دشمنان هر زمانی شناخته می‌شوند.

ابتدای ایشان ظالمین و غاصبین اولیه به حقوق محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و آل محمد (علیهم السلام) و انتهای آن با پیروانش یعنی نوآوران در دین است. پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) در اهمیت شناسائی و مبارزه با چنین افرادی فرمودند:

«إِذَا رَأَيْتُمْ أَهْلَ الرَّيْبِ وَ الْبِدْعِ مِنْ بَعْدِي فَأَظْهِرُوا الْبِرَاءَةَ مِنْهُمْ وَ أَكْثُرُوا مِنْ سَبِّهِمْ وَ الْقَوْلِ فِيهِمْ وَ الْوَقِيعَةَ وَ...» (1)

هرگاه پس از من اهل ریب (کسانی که در دین القای شبهه می‌کنند) و بدعت را دیدید از آنها به طور علنی براءت جوئید و بیزاری خود را از آنان آشکار نمائید و به آنها سخت دشنام دهید و درباره شان بدگویی کنید تا با فساد در اسلام طمع نکنند (اگر این کار را کردید) خداوند در برابر این کار برای شما ثواب می‌نویسد و

ص: 32

1- الکافی (ط - الإسلامیة) 2/375؛ (ط - دار الحدیث) 4/123 - مجموعة ورام 2/162 - وسائل الشیعة 16/267 - مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول (صلی الله علیه و آله و سلم) 10/424 - بحار الأنوار (ط - بیروت) 71/202؛ 72/161؛ 72/235 - مجمع البحرین 2/136

درجاتان را در آخرت بالا می برد.

چند حدیث از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، که درباره بدعتگذار و نحوه برخورد با او بیان شده است:

«إِذَا رَأَيْتُمْ صَاحِبَ الْبِدْعَةِ فَانْكفِرُوا فِي وَجْهِهِ» (1)

هرگاه بدعتگذاری دیدید، به او رو تزش کنید.

«مَنْ تَبَسَّمَ فِي وَجْهِ مُبْتَدِعٍ فَقَدْ أَعَانَ عَلَى هَدْمِ دِينِهِ» (2)

هر کس به روی بدعتگذار لبخند بزند به نابود کردن دین خود کمک کرده است.

«مَنْ أُرْعِبَ صَاحِبَ بَدْعَةٍ مَلَأَ اللَّهُ قَلْبَهُ أَمْنًا وَ إِيْمَانًا» (3)

هر کس بدعتگذاری را مرعوب سازد، خداوند قلب او را از آرامش و ایمان، آکنده سازد.

«مَنْ أَعْرَضَ عَن صَاحِبِ بَدْعَةٍ بُغِضَ لَهُ، مَلَأَ اللَّهُ قَلْبَهُ يَقِينًا وَ رِضًا» (4)

هر کس از سر بغض و دشمنی با بدعتگذار، از او روی گرداند، خداوند دل او را از یقین و خشنودی سرشار می سازد.

«مَنْ أَتَى ذَا بَدْعَةٍ فَعَظَّمَهُ فَإِنَّمَا يَسْعَى فِي هَدْمِ الْإِسْلَامِ» (5)

هر کس نزد بدعتگذاری رود و او را تعظیم کند، [دقیقا اینچنین است که]

ص: 33

1- کنز العمال [متقی هندی - عامه] 1676

2- مناقب آل ابی الطالب (علیهم السلام) (لابن شهر آشوب) 4/251 - بحار الأنوار (ط - بیروت) 47/217 - مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل 12/322

3- کنز العمال [متقی هندی - عامه] 5598

4- تنبیه الخواطر 2/116

5- المحاسن 1/208 - الکافی (ط - الإسلامية) 1/54؛ (ط - دار الحدیث) 1/136 - الوافی 1/244 - وسائل الشیعة 16/267 - بحار الأنوار (ط - بیروت) 2/304؛ 69/265

در نابودی اسلام تلاش کرده باشد.

حد مورد قبول تبری در کلام حضرت امام صادق (علیه السلام)، چنین است:

«لَيْسَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ مَنْ خَالَفَكُمْ إِلَّا الْمَطْمَرُ قُلْتُ وَ أَيْ شَيْءٍ الْمَطْمَرُ قَالَ الَّذِي تُسَمُّونَهُ التَّرَفَمَنْ خَالَفَكُمْ وَ جَازَهُ فَأَبْرَأُوا مِنْهُ وَإِنْ كَانَ عَلَوِيًّا فَاطِمِيًّا» (1)

میان شما و کسی که مخالف شماست، جز "مطمَر" نیست. عرض کردم مطمَر چیست؟ فرمود: همان که شما به آن "تر" [ریسمان] می گوئید. پس هر که مخالف عقیده شما بود و از این ریسمان فراتر رفت، از او بیزاری جوئید اگرچه علوی و فاطمی باشد.

حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) در سیره و روش مومنان حقیقی که همان منتظرین امام زمان (علیه السلام) می باشند، می فرماید:

«...اسْتَنْبَطُوا الدِّينَ فَوَازَرُوهُ عَلَى مُجَاهَدَةِ الْأَضْدَادِ...» (2)

آنها دین خود را به وسیله مبارزه با ضد دین (فرقه های ضاله و بدعتگذار) کامل نگه می دارند.

می توان اینگونه بیان نمود که سلامتی و پایداری دین در مبارزه با گروههای مخالف اهل بیت (علیهم السلام) است. طبق فرمایش حضرت امام صادق (علیه السلام) که فرمودند:

«كُلُّ مَا لَمْ يَخْرُجْ مِنْ هَذَا الْبَيْتِ فَهُوَ بَاطِلٌ» (3)

هر مطلب و اعتقادی که در مقابل فرمایشات آل بیت طاهرا (علیهم السلام) مطرح شود،

ص: 34

-
- 1- معانی الأخبار 213 - اعتقادات الإمامیه (للصندوق) 113 - بحار الأنوار (ط - بیروت) 46/179؛ 69/133 - ریاض الأبرار فی مناقب الأئمة الأطهار (علیهم السلام) 2/73 - مجمع البحرین 3/233؛ 3/377
 - 2- کمال الدین و تمام النعمه 2/448 - مدینه المعاجز 8/196 - بحار الأنوار 52/35
 - 3- وسائل الشیعة 27/75؛ 27/130 - هداية الأمة إلى أحكام الأئمة (علیهم السلام) 8/382 - بحار الأنوار (ط - بیروت) 2/94

بدعت و باطل بوده و با مبارزه با آن بقای دین تضمین می شود.

نمونه بارز آن، جناب شیخ مفید (رحمة الله) است که دائماً در طول حیات خویش با گروههای منحرف در حال ستیز بوده چنانکه امام عصر (علیه السلام) در توقیع شریف خطاب به ایشان می فرماید:

«.. وَ نَحْنُ نَعْهَدُ إِلَيْكَ أَيُّهَا الْوَلِيُّ الْمَخْلُصُ الْمُجَاهِدُ فِينَا الظَّالِمِينَ أَيْدِكَ اللَّهُ بِنَصْرِهِ الَّذِي أَيْدِيهِ السَّلَفُ مِنْ أَوْلِيَانَا الصَّالِحِينَ..» (1)

ای دوست با اخلاص که در راه ما با ظالمان (منحرفین و بدعتگزاران) می ستیزی، خدا تو را با آن یاریش که اولیای صالح گذشته را به وسیله آن تایید فرمود، تقویت کند..

وظیفه هر شیعه، پرداختن به موضوع بدعت و مبارزه با آن می باشد. وقتی وظیفه شیعه چنین باشد، موقعیت خطیر عالم شیعه نیز در این مورد تبیین می گردد.

«إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعَةُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ» (2)

با پیدایش هر بدعت در دین بر هر عالمی فرض است با اظهار علوم اهل بیت از نفوذ آن جلوگیری نماید؛ که اگر چنین نکند بر او باد لعنت خدا.

«إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ وَ لَعَنَ آخِرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَوْلَهَا، فَمَنْ كَانَ عِنْدَهُ عِلْمٌ فَلْيَنْشُرْهُ، فَإِنَّ كَاتِمَ الْعِلْمِ يَوْمَئِذٍ كَكَاتِمِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله وسلم)» (3)

هرگاه بدعتها پدیدار شوند و متاخرین این امت، متقدمین [پیشینیان] آن را لعن و نفرین کنند، هر کس دانشی دارد، باید آن را منتشر سازد، که هر

ص: 35

-
- 1- کتاب المزار - مناسک المزار (للمفيد) 10 - المقنعة 8 - تهذيب الأحكام (تحقيق خراسان)/مقدمة ج 1/39 - الاحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي) (رحمة الله) 2/499 - بحار الأنوار (ط - بيروت) 53/177 - إلزام الناصب في إثبات الحجّة الغائب؟ 1/412
 - 2- بحار الأنوار 2/72 - کافی 2/54 - المحاسن 1/231
 - 3- كنز العمال [متقى هندی - عامه] 903

کس در آن روز دانش خود را پنهان نگه دارد، همچون کسی است که آنچه را خدا بر حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل کرده، کتمان کرده باشد.

«إِنَّا زُؤِينَا عَنِ الصَّادِقِينَ: أَنَّهُمْ قَالُوا إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فَعَلَى الْعَالِمِ أَنْ يُظْهِرَ عِلْمَهُ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ سُلِبَ نُورَ الْإِيمَانِ..» (1)

به نقل از یونس بن عبدالرحمن (رحمة الله) از حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) و حضرت امام صادق (علیه السلام) برای ما روایت شده است که فرموده اند: هر گاه بدعتها سر بردارند، عالم باید دانش و علم خود را آشکار سازد و اگر چنین نکند نور ایمان از او سلب می شود.

اهمیت علوم اهل بیت در برابر منحرفین

مبارزه با دشمن و ریشه کنی ظلم انحراف، جز به آگاهی و شناخت میسر نمی گردد. آگاهی کامل از دین و شناخت زوایای انحراف، همچنین مقصدی را که برای تخریب هدف گرفته نیاز اصلی و مبرم این جهاد می باشد. پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

«هر کسی باید در پی فراگیری دانشی برآید تا بتواند با نادانان و سفیهان مجادله کند» (2)

پرداختن به این امر (علم) با چهار جمله ممکن می شود:

«أَوَّلُهَا أَنْ تَعْرِفَ رَبَّكَ وَ الثَّانِي أَنْ تَعْرِفَ مَا صَنَعَ بِكَ وَ الثَّالِثُ أَنْ تَعْرِفَ مَا أَرَادَ مِنْكَ وَ الرَّابِعَةُ أَنْ تَعْرِفَ مَا يُخْرِجُكَ مِنْ دِينِكَ» (3)

ص: 36

-
- 1- عيون أخبار الرضا (عليه السلام) 1/113 - علل الشرائع 1/236 - وسائل الشيعة 16/271 - بحار الأنوار (ط - بيروت) 48/252 - رجال الكشي 2/786
 - 2- بحار الأنوار 2/11
 - 3- المحاسن، ج 1، ص: 233

اول آنکه پروردگار خویش را بشناسی، آنکه [خدا] با تو و برای تو چه کرده است. بدانی از تو چه خواسته؟ بدانی چه چیز تو را از دینت بیرون می برد؟

حضرت موسی بن جعفر (علیهما السلام) فرمودند:

«..فَاللَّهِ اللَّهُ فِي أَدْيَانِكُمْ لَا يُزِيلَنَّكُمْ أَحَدٌ عَنْهَا..» (1)

..شما را بخدا شما را بخدا در دینتان سفارش می کنم کسی شما را از آن کنار نزند..

حدیث زیر اهمیت فراگیری علوم اهل بیت (علیهم السلام) را مشخص می نماید:

«مَنْ تَعَلَّمَ بَاباً مِنَ الْعِلْمِ عَمَّنْ يَتَّقُ بِهِ، كَانَ أَفْضَلَ مِنْ أَنْ يُصَلِّيَ أَلْفَ رَكْعَةٍ» (2)

هر که مطلبی از علم را از افراد مورد وثوق و اطمینان فرا گیرد کار او برتر است از اینکه هزار رکعت نماز بخواند.

حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در خطاب به ابی ذر چنین می فرماید:

یا اباذر نشستن ساعتی با کسانی که در حال گفتگوی علمی هستند دوست داشتنی تر است نزد خداوند متعال از هزاران نوبت به جنگ رفتن و از خواندن تمام قرآن.

ابوذر با تعجب سوال نمود: یا رسول الله آیا گفتگوی علمی برتر است یا قرائت تمام قرآن؟ حضرت در پاسخ فرمودند:

یا اباذر، نشست و جلوس ساعتی در گفتگو و مذاکره علمی پسندیده تر است نزد خداوند متعال از دوازده هزار دور ختم قرآن... (3)

وقتی باب گفتگوی علمی باز شود و کلام اهل بیت (علیهم السلام) بیان شود، شبهه از بین رفته،

ص: 37

1- القطره 2/812 - علل الشرایع 1/244 ح 4 - بحار الأنوار 51/150 ح 1؛ 52/113 - کافی 1/336 - اثبات الوصیه 265 - کمال

الدین و تمام النعمه 2/360 - غیبت طوسی 337 - اثبات الهدی 2/15؛ 5/91

2- وسائل الشیعه 18/14؛ 27/27 - هداية الأمة إلى أحكام الأئمة (علیهم السلام) 1/25 - بحار الأنوار (ط - بیروت) 1/180

3- بحار الأنوار 1/203

ظلمت شناخته می شود، نور هویدا شده و از باطل جدا می گردد. لذا دیگر برای فرد حقیقت جوراه شک باقی نمانده، بدین ترتیب رضایت پروردگار متعال را بدست می آید. اما اگر علوم خاندان رسالت (صلی الله علیه و آله و سلم) گفته نشود و تردید از بین نرود، قدرت مقابله فرد و لو اینکه طالب راستی باشد، کاهش یافته اسیر دروغ و شبهه می شود. مولی الموحدين حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می فرماید:

«أَيُّهَا النَّاسُ اْعَلَمُوا أَنَّ كَمَالَ الدِّينِ طَلَبُ الْعِلْمِ وَالْعَمَلُ بِهِ أَلَا وَإِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ أَوْجِبُ عَلَيْكُمْ مِنْ طَلَبِ الْمَالِ» (1)

ای مردم بدانید همانا کمال دین در جست و جوی علم و عمل به آنست. آگاه باشید همانا طلب علم بر شما از طلب مال واجب تر است.

حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«إِنْ أُجِّلَتْ فِي عُمْرِكَ يَوْمَيْنِ فَاجْعَلْ أَحَدَهُمَا لِادِّبِكَ لِتَسْتَعِينَ بِهِ عَلَى يَوْمِ مَوْتِكَ» (2)

اگر دوران عمر تو به دو روز خلاصه شد، یک روز را صرف تحصیل ادب نما تا به وسیله آن بر روز مرگ خویش یاری جوئی.

یعنی نیاز به علم حتی تا زمان مفارقت روح از بدن از انسان رفع نمی شود. در مورد علوم اهل بیت و اهمیت آن ترغیب و تشویق مردم جهت شتافتن به سوی آن

ص: 38

-
- 1- الکافی (ط - الإسلامية) 1/30؛ (ط - دارالحدیث) 1/73 - تحف العقول 199 - الوافی 1/127 - وهر کس نزد بدعتگذاری سائل الشیعة 27/24 - مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول (صلی الله علیه و آله و سلم) 1/99 - بحار الأنوار (ط - بیروت) 1/175
- 2- قرب الإسناد (ط - الحدیثة) 69 - الکافی (ط - الإسلامية) 8/150 - الوافی 26/269 - وسائل الشیعة 19/266 - مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول (صلی الله علیه و آله و سلم) 25/369 - بحار الأنوار (ط - بیروت) 100/197 - خورشید اسلام چگونه درخشید - میزان الحکمة 6/448 - روضه کافی 150

حضرت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین فرموده اند:

«..وَأَكْثَرُ النَّاسِ قِيَمَةٌ أَكْثَرُهُمْ عِلْمًا وَأَقَلُّ النَّاسِ قِيَمَةً أَقَلُّهُمْ عِلْمًا..» (1)

ارزشمندترین افراد، داناترین آنانند و کم ارزشترین افراد آنانی هستند که کمترین بهره را از علم برده اند.

اگر علم را به سنگینی مثال بزنیم، در مقابل باد هر چه وزن شیء بیشتر باشد مقاومت زیادتری نیز از خود نشان می دهد و کمتر به این سو و آن سو متمایل می شود و هر چه وزن شیء کمتر باشد، باد آنرا راحت تر جابجا می کند. صاحب علم نیز در مقابل طوفانهای شبهه به اندازه علم خود مقاومت می کند و کسانی که بهره کمی از علم برده باشند به راحتی با کوچکترین شبهه، دست از مذهب خویش می کشند. حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

«..وَلَيْسَ يَقُومُ بِدِينِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا مَنْ حَاطَهُ مِنْ جَمِيعِ جَوَانِبِهِ..» (2)

..تنها آن کسی (می تواند) دین خدا را نگه دارد که از همه سو به آن احاطه داشته باشد..

علم فقط از اهل بیت (علیهم السلام)

دانش پژوهان علوم اهل بیت (علیهم السلام) با فراگیری از کلام معصومین (علیهم السلام) مسلح می گردند تا سپر دفاعی برای تیرهای شیطان صفتان شوند. امام معصوم (علیه السلام) روش کسب دانش را اینگونه بیان می فرماید:

«لَا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيَّةً فَلَا تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ فَإِنَّ كُلَّ سَبَبٍ وَنَسَبٍ وَقَرَابَةٍ وَ

ص: 39

1- من لا يحضره الفقيه 4/395 - الأملی (للصدوق) 21 - معانی الأخبار 195 - كنز الفوائد 1/300 - الوافی 26/159 - بحار الأنوار (ط - بیروت) 1/164 - 74/112

2- شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار (علیهم السلام) 2/389 - میزان الحکمه 4/203

غیر از خداوند متعال چیزی را به عنوان پناه و ولیجه انتخاب نکنید. اگر چنین کنید مومن نخواهید بود چون هر نوع سبب، نسب، نزدیکی، و ولیجه قرار دادن، نوآوری و شبهه باطل است؛ مگر آنچه که قرآن آن را ثابت نموده باشد.

در جای دیگر نیز نظیر این حدیث به شکل زیر آمده که:

«نادانان شما را به جهالت و نادانی نکشانند. علم قرآن را کسی نمی داند مگر آنکه طعم آن را چشیده و با علم به آن، نادانی و جهل خود را برطرف نموده باشد و کوری خود را با قرآن به بصیرت و بینائی، و کوری و ناشنوائی خود را به شنوائی تبدیل نموده باشد و آنچه را که از دست داده بوده است با قرآن به آن رسیده باشد و به آن زنده شده پس از آنکه مرده باشد و خوبیهای خود را نزد خداوند سبحان به ثبت رسانده باشد و بدیها را به کمک قرآن از بین برده باشد و رضا و خوشنودی خداوند متعال را به آن به دست آورده باشد.

پس علم قرآن را تنها از اهلش بخواهد، کسانی که به آن تخصیص یافته اند؛ چون آنانند آن نور خاصی که روشنائی از آن طلب می شود و امامانی که به آنان اقتداء می شود که آنانند حیات و زندگی علم؛ و مرگ و نابودی جهل. احکام صادره از جانب آنان از علمشان و سکوتشان از گویائیشان و ظاهرشان از باطنشان به شما خبر می دهد خلاف دین عمل نمی کنند و در

ص: 40

1- الکافی (ط - الإسلامية) 1/59؛ (ط دارالحدیث) 1/149 - الوافی 1/261 - تفسیر الصافی 2/326 - وسائل الشیعة 27/156 -
هدایة الأمة إلى أحكام الأئمة (علیهم السلام) 8/381 - مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول (صلی الله علیه و آله و سلم) 1/201 -
مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول (صلی الله علیه و آله و سلم) 26/205 - بحار الأنوار (ط - بیروت) 24/245 - عرفان و اهل بیت
(علیهم السلام)

دین اختلافی ندارند و قرآن بین آنان شاهد و گواهی است صادق، که در عین سکوت ناطق است و از صداقت اهل بیت (علیهم السلام) می دهد» (1)

اولین جایگاه علم و تنها مفسران و ترجمان وحی الهی محمد و آل محمد (ص) می باشد. به فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) دقت فرمائید:

«گروهی در دریای فتنه و آشوب فرو رفته، و بدعتها را گرفتند و سنت ها را رها نمودند. مومنان کناره گرفته و سکوت اختیار کردند و گمراهان و تکذیب کنندگان به سخن درآمدند.

ما اهل البیت (علیهم السلام)؛ محرم اسرار حق، و یاران راستین، و گنجینه های علوم و درهای آن گنجینه هائیم و هیچ کس به خانه ها از غیر در وارد نمی شود و هر کس از غیر در وارد خانه ها شود دزد خوانده می شود. در شان اهل البیت است آیات کریمه ای از قرآن و آنانند گنجینه های علوم خداوند رحمان؛ اگر سخن گفته اند راست گویند و اگر سکوت اختیار کرده باشند کسی بر آنان سبقت نگرفته است» (2)

(..وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ) (3)

«..و نیکی آن نیست که از پشتِ خانه ها درآیید، بلکه نیکی آن است که کسی تقوا پیشه کند، و به خانه ها از درِ [ورودی] آنها درآیید، و از خدا بترسید، باشد که رستگار گردید»

ص: 41

1- بحار الأنوار 77/369 - کافی 8/390 - الوسائل 18/137

2- نهج البلاغه خطبه 154

3- سوره مبارکه بقره آیه شریفه 189

همچنین می فرماید:

«لَا تُؤْتَى الْبُيُوتُ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا فَمَنْ أَتَاهَا مِنْ غَيْرِ أَبْوَابِهَا سُمِّيَ سَارِقًا» (1)

داخل خانه ای نمی توان شد مگر از درب ورودی آن و آنکه بدینگونه وارد خانه نشود و راه دیگری را برگزیند، دزد و سارق نامیده می شود.

خانه و دار حکمت، حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است و درب این خانه، ائمه اطهار (علیهم السلام) هستند. پس رسیدن به حکمت باید از درب آن یعنی ذوات مقدسه (علیهم السلام) وارد شد؛ چنانکه فرموده اند:

«وَنَحْنُ بَابُ اللَّهِ» (2)

مائیم دربهای ورود به خدا.

همچنین فرمایشی که به کمیل داشتند چیزی جز همین امر نبوده:

«..يَا كَمِيلُ لَا تَأْخُذْ إِلَّا عَنَّا تَكُنْ مِنَّا..» (3)

ای کمیل عقیده ای را از غیر خاندان ما پذیرا مباش تا از ما باشی.

نیز فرمودند:

«إِنَّ الْمُؤْمِنَ مَنْ قَالَ بِقَوْلِنَا فَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ قَصَرَ عَنَّا وَ مَنْ قَصَرَ عَنَّا لَمْ يَلْحَقْ بِنَا وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَنَا فَبِئْسَ الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ» (4)

بدرستی که مومن کسی را گویند که به گفته ما سخن گوید و کسی که

ص: 42

1- نهج البلاغه فیض الاسلام 470 خطبه 154

2- الکافی (ط - الإسلامية) 1/ 145 - کافی (ط - دار الحديث) 1/ 354 - بحار الأنوار (ط - بیروت) 23/328

3- تحف العقول 171 - وسائل الشیعة 27/30؛ 27-103 - بحار الأنوار (ط - بیروت) 74/267؛ 74/412 - مستدرک الوسائل و

مستنبط المسائل 15/167؛ 17/268

4- تحف العقول 173

قصور کند از این امر در حق ما قصور ورزیده که چنین شخصی به ما نخواهد پیوست و آنکه با ما نباشد جایگاه او در طبقات زیرین جهنم است.

حضرت امام باقر (علیه السلام) فرمودند:

«لَيْسَ عِنْدَ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ حَقٌّ وَلَا صَوَابٌ وَلَا أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ يَقْضِي بِقَضَاءٍ إِلَّا مَا خَرَجَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ..» (1)

کسی را از حقائق بهره ای نیست و کسی را نیز توان قضاوت و ارج گذاری در امری نیست مگر بوسیله آنچه را که از ما خاندان گرفته باشد.

نتیجه ای که عقل سالم راهنمایی به آن می کند آنست که یقین کنیم، هدایت و سعادت میسر نمی گردد، مگر با تمسک به کلام ذوات مقدس (علیهم السلام)، زیرا همه نظرات و راهها غیر از کلام ایشان گمراهیست. چنانکه راوی محضر حضرت امام صادق (علیه السلام) عرض کرد: ما نزد مخالفان می رویم تا احادیثی که حجت ما علیه آنهاست، از آنان بشنویم. حضرت فرمودند:

«نه این کار را نکن، پیش آنها نرو و از آنها اخذ حدیث مکن. لعنت خدا بر آنها و عقائد شرک آمیز آنها» (2)

با توجه به احادیث فوق و اظهار نظرهای کاملاً مخالف دین از افرادی مانند محی الدین بن عربی، این سوال در نظر جلوه می کند که جایگاه این اشخاص کجاست؟ با این حدیث و این فرمایش روشن، آیا باز هم می توان از امثال ابن عربی ها دین را آموخت؟ شخصی به حضرت امام کاظم (علیه السلام) نامه نوشت و حضرت در جواب مرقوم فرمودند:

«اما اینکه پرسیده ای "معالم دینم را از چه کسی بیاموزم؟" معلم دینت را

ص: 43

1- فلسفه و عرفان از نظر اسلام 24 - الفصول المهمه 203 (کتاب ابن صباغ مالکی - عامه)

2- مستطرفات السرائر 565 - وسائل الشیعه 21/477 - بحار الأنوار 2/216

از غیر شیعیان ما مگیر وگرنه دین خود را از خیانتکارانی گرفته ای که به خدا و پیامبر و امامان خویش خیانت نموده اند» (1)

ابراهیم بن ابی محمود به حضرت ثامن الحجج (علیه السلام) عرض کرد: ای پسر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)! در فضائل حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و فضائل شما خاندان، روایاتی از مخالفان شما به ما رسیده که از شما نشنیده ایم، آیا به آن اعتقاد داشته باشیم؟ حضرت (علیه السلام) فرمودند:

«ای پسر ابی محمود! پدرم به واسطه پدرش از جدش (علیهم السلام) به نقل از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: کسی که به گوینده ای گوش دهد او را پرستیده، اگر او از جانب خدا مطالب را بیان کند شنونده، عبادت خدا و اگر از جانب شیطان بگوید، او عبادت ابلیس کرده است.

ای پسر ابی محمود! هنگامی که مردم به این طرف و آن طرف پراکنده شدند، تورا و روش ما اهل بیت (علیهم السلام) را ملزم باش و رها مکن زیرا هر کس ملازم ما باشد و از ما جدا نشود ما نیز همیشه با او بوده و او را رها نمی کنیم. ولی کسی که از ما جدا شود ما نیز از او جدا شده و او را به خود وا می گذاریم...

کمترین چیزی که انسان را از ایمان خارج می کند اینست که به ریگ بگوید این هسته خرماسست و آن را اعتقاد دینی خویش قرار دهد و با مخالفان آن عقیده اعلام برائت نماید. (کنایه از اینکه در کوچکترین امر دینی انسان حق ندارد از پیش خود اظهار نظر کند و چیزی را که خدا دستور نداده به آن عقیده پیدا کند)... این مطالب را حفظ کن، خیر دنیا

ص: 44

و آخرت را در این سخن برای تو جمع کردم» (1)

لازمه شیعه بودن طبق فرمایش قبل و روایت بعدی، آموختن کلام و روشهای امامان معصوم (علیهم السلام) است، زیرا عقول بشری دارای نقصان است جز اهل بیت (علیهم السلام). حضرت امام سجاد زین العابدین (علیه السلام) می فرمایند:

«إِنَّ دِينَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُصَابُ بِالْعُقُولِ النَّاقِصَةِ وَ الْأَرْءِ الْبَاطِلَةِ وَ الْمَقَاسِ الْفَاسِدَةِ وَ لَا يُصَابُ إِلَّا بِالتَّسْلِيمِ فَمَنْ سَلَّمَ لَنَا سَلِمَ وَ مَنْ اقْتَدَى بِنَا هُدِيَ وَ مَنْ كَانَ يَعْمَلُ بِالْقِيَاسِ وَ الرَّأْيِ هَلَكَ وَ مَنْ وَجَدَ فِي نَفْسِهِ شَيْئاً مِمَّا نَقُولُهُ أَوْ نَقْضِي بِهِ حَرَجاً كَفَرَ بِالَّذِي أَنْزَلَ السَّبْعَ الْمَثَانِي وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ» (2)

با عقلهای ناقص، آراء باطل و مقیاسهای فاسد نمی توان به دین خدا رسید بلکه لازمه رسیدن به دین الهی تسلیم است. پس آنکه تسلیم آموزشهای ما شود سالم مانده و آنکه به ما اقتدا نماید هدایت شده است. و آنکه به رای خود و قیاس عمل کند هلاک گشته است و هر که گفتار و احکام صادره از جانب ما را غیر قابل قبول یا غیر قابل هضم بداند، ناخود آگاه به آنکه سوره حمد و قرآن عظیم را نازل فرموده کافر شده است؛ کفری بدون اطلاع او از آن.

بنابراین تنها یک روش و گفتار در جهان باعث نجات است چنانکه پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

«..وَ إِنَّ أَهْلَ بَيْتِي أَمَانٌ لِأُمَّتِي مِنَ الضَّلَالَةِ فِي أَدْيَانِهِمْ..» (3)

..و اهل بیت من امان و حفظی هستند برای امت من در برابر گمراهی آنان

ص: 45

-
- 1- بشارة المصطفى (صلی الله علیه و آله و سلم) 221 - عیون اخبار الرضا (علیه السلام) 1/303-304 - بحار الأنوار 26/239
 - 2- کمال الدین و تمام النعمة 1/324 - بحار الأنوار (ط - بیروت) 2/303 - تفسیر نور الثقلین 1/512 - تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب 3/459
 - 3- التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری (علیه السلام) 546- البرهان فی تفسیر القرآن 1/310 - بحار الأنوار (ط - بیروت) 23/123

بنابراین هرکسی برای قدم گذاشتن در جاده سعادت، غیر از محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و آل محمد (علیهم السلام)، از راه دیگری وارد شود، طبق کلام معصوم (علیهم السلام) منحرف و هلاک می گردد. زیرا صراط بدون لغزش و مستقیم، بیش از یک جاده در عالم نیست. همه راهها به سوی جاده هائی پر از چاله های مخوف و بیراهه و گمراهی ختم می گردد، زیرا خداوند متعال فقط و فقط یک زبان را برای راهنمایی، بیشتر به کار نگرفته، همه زبانها و گفتارها ناقص و گمراه کننده اند الا لسان الله و کلماتشان. حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در اهمیت دوری از داعیان به ظاهر هدایت می فرماید:

«إِيَّاكُمْ وَأَصْحَابَ الرَّأْيِ فَإِنَّهُمْ أَعْيَتْهُمْ السُّنَنُ أَنْ يَحْفَظُوهَا فَقَالُوا فِي الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ بِرَأْيِهِمْ فَأَحَلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَحَرَّمُوا مَا أَحَلَّ اللَّهُ فَضَلُّوا وَ
أَضَلُّوا» (1)

از اصحاب رای دوری گزینید زیرا آنها در حفظ سنتها (وقوانین اسلامی) گنگ هستند، پس در حلال و حرام به رأی و نظر خودشان سخن گویند و چیزی را که خداوند حرام کرده است، حلال می کنند و چیزی را که خداوند حلال کرده، حرام می نمایند. پس آنان خودشان گمراه اند و دیگران را هم گمراه می نمایند.

نیز فرموده اند:

«من بر اتمم نه از مومنان بیمناکم و نه از مشرکان. چرا که مومن ایمانش مانع ضرر اوست و مشرکان را خداوند متعال به جهت سرکشی، رسوایشان می کند. ولی از منافقین بر شما می ترسم که از زبانش علم می ریزد و

ص: 46

سخنانی می گوید که برای شما دلپذیر است، اما اعمالی [پنهان یا آشکار] انجام می دهد که مخالف دین است»

سپس برای روشن شدن کوره راههای بسیار خطرناک و مخوفِ داعیان به ظاهر هدایت و علم که سراسرش ظلمت و جهل است، و نجات از گمراهی، به شیعیان نشان توصیه نموده اند که شدیداً از این نوع افراد و فرق که غیر از کلام محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و آل محمد (علیهم السلام) را مستمک قرار می دهند، بپرهیزید. حضرت امام صادق (علیه السلام) خطاب به یونس می فرماید:

«يَا يُونُسُ إِذَا أَرَدْتَ الْعِلْمَ الصَّحِيحَ فَخُذْ عَنِ أَهْلِ الْبَيْتِ فَإِنَّا رَوَيْنَاهُ وَأَوْتَيْنَا شَرْحَ الْحِكْمَةِ وَفَضَلَ الْخِطَابِ إِنَّ اللَّهَ اصَّ طَفَانًا وَآتَانَا مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ» (1)

ای یونس، هرگاه در پی علمی صحیح بودی آن را از اهل بیت جویا شو، زیرا این علم برای ما بیان شده و شرح حکمت و دانش و توان جدایی حق از باطل را خدا به ما داده شده است و خداوند ما را برگزیده و به ما ویژگیهائی عطا نموده که به هیچ یک از اهل عالم نداده است.

نمونه دیگری از پدر گرامیشان حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) روایت شده که:

«لَيْسَ عِنْدَ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ حَقٌّ وَلَا صَوَابٌ وَلَا أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ يَقْضِي بِقَضَائِهِ حَقٌّ إِلَّا مَا خَرَجَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ...» (2)

نزد کسی نظری حق و بجا وجود ندارد و کسی به حق حکم نمی کند مگر

ص: 47

-
- 1- بحار الأنوار (ط - بيروت) 26/158 - عرفان اهل بیت 543 - اختیار کردن [اصطفی] سوره مبارکه آل عمران آیه شریفه 33 - ما لم يؤت سوره مبارکه مائده آیه شریفه 20 - فصل الخطاب و حکمة: در زیارت جامعه کبیره
 - 2- بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) 1/519 - الکافی (ط - الإسلامية) 399/1 - الأملی (للمفید) 96 - الوافی 3/609 - وسائل الشیعة 27/68 - بحار الأنوار (ط - بيروت) 2/94؛ 2/179؛ 26/157 - مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل 17/283 - کتاب عرفان و اهل بیت (علیهم السلام) 269

بر اساس آنچه از ما اهل بیت (علیهم السلام) صادر شده باشد.

حدیث دیگری از شکافنده علم الاولین و آخرین حضرت امام محمد باقر (علیه السلام):

«فَوَاللَّهِ لَا يُؤْخَذُ الْعِلْمُ إِلَّا مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَزَلَ عَلَيْهِمْ جَبْرَائِيلُ...» (1)

.. بخدا سوگند علم بدست نمی آید مگر از خاندانی که جبرئیل بر آنان نازل شد.

نیز فرمودند:

«شَرْقًا وَغَرْبًا لَنْ تَجِدَا عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا شَيْئًا يَخْرُجُ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ» (2)

به هر سو که خواهید (شرق و غرب) بروید، علم نافع و سودمند نخواهید یافت الا آنچه که از ما اهل بیت (علیهم السلام) علم صادر شود.

مومن حقیقی کسی است که هیچ ایده، عقیده و روشی را نمی پذیرد و انجام نمی دهد مگر به استناد به فرمایش امامان معصوم (علیهم السلام) و در این راستا پذیرای هیچ رای، چه از خود و چه از دیگران نخواهد بود. شعار و سیره آنان اینست که هر چیزی را که مفسران حقیقی (محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و آل محمد (علیهم السلام)) قرآن فرموده اند؛ صحیح است و با این دیدگاه شیعه شهادت می دهد که راه خیر و سعادت جز یک درب، بنام محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و آل محمد (علیهم السلام) ندارد. کلام و راهنماییها تنها از درب خدا (باب الله) باید افاضه و نازل گردد. حضرت امام باقر (علیه السلام) فرموده اند:

«أَمَّا إِنَّهُ لَيْسَ عِنْدَنَا لِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ حَقٌّ وَلَا صَوَابٌ إِلَّا مِنْ شَيْءٍ أَخَذُوهُ مِنَّا»

ص: 48

1- الکافی (ط - دارالحدیث) 2/328؛ 2/329 - الوافی 3/609؛ 3/610 - وسائل الشیعة 27/70 - البرهان فی تفسیر القرآن 1/137 - بحار الأنوار (ط - بیروت) 2/91؛ 46/335 - مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل 17/274 - چهل شباهت امام معصوم (علیه السلام) با خورشید 52

2- اصول کافی 1-399 ح 3 - فضائل الشیعه 3 - بصائر الدرجات 1/10

نزد هیچ یک از مردم ایده صحیحی وجود ندارد مگر آنچه را که از ما اهل بیت (علیهم السلام): گرفته باشند..

حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) می فرماید:

«أَمَّا إِنَّهُ لَيْسَ عِدَدَ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ حَقٌّ وَلَا صَوَابٌ إِلَّا شَيْءٌ أَخَذُوهُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ [عليهم السلام] وَلَا أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ يَقْضِي بِحَقِّ وَ [لَا] عَدْلٍ إِلَّا وَ مِفْتَاحُ ذَلِكَ الْقَضَاءِ وَ بَابُهُ وَ أَوْلُهُ وَ سُنُّهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام)...» (2)

بدانید که هیچ سخن حق و درستی نزد هیچ کس نیست، جز آن چه که از ما اهل بیت [علیهم السلام] گرفته شده باشد و هیچ شخصی نیست که به حق و عدل حکم کند، مگر اینکه کلید آن حکم و درب آن و ابتدای آن و سنتهای آن حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است..

حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) همچنین فرمودند:

«يَا أَبَا الصَّبَّاحِ إِيَّاكُمْ وَ الْوَلَائِحَ فَإِنَّ كُلَّ وَ لِيَجَةِ (3) دُونَنَا فَهِيَ طَاغُوتٌ» (4)

پرهیزید از ولیجه ها. پس به تحقیق که غیر از ما هر ولیجه ای (ولی دروغین) طاغوت است. یا فرمود شریک برای خداست.

ص: 49

1- بحار الأنوار 26/157؛ 2/94؛ 2/179 - امالی شیخ مفید 96 - وافى 3/609 - وسائل الشيعة 27/68 - مرآة العقول 4/307 - جامع احاديث الشيعة 30/96

2- الأمالی (للمفيد) 96 - بحار الأنوار (ط - بيروت) 2/94؛ 26/157 - مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل 1/283

3- وليجة: كل شيء أدخلته في شيء وليس منه فهو وليجة. و الوليجة: بطانة الإنسان و خاصته، او من يتخذ معتمداً عليه من غير أهله. أو هو من أصحاب السر و الأولياء. «هر چیزی که آن را در چیز دیگر داخل کنی و آن شیء از آن نباشد پس آن ولیجه است. و الوليجه شخصی نااهلی است که او را بعنوان معتمد انتخاب کند»

4- تفسير العياشي 2/83 - وسائل الشيعة 27/134 - هداية الأمة إلى أحكام الأئمة (عليهم السلام) 8/382 - البرهان في تفسير القرآن 2/747 - بحار الأنوار (ط - بيروت) 24/246 - تفسير نور الثقلين 2/191

«...مَنْ تَمَسَّكَ بِنَا لِحَقِّ وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنَّا غَرِقَ...» (1)

..هر کس به ما تمسک جست، به خدا رسید و هر کس از ما اعراض کرد، غرق شد..

قرآن مجید اشاره مستقیم به این مطلب دارد:

(اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ) (2)

«آنچه را که از پروردگارتان برای شما فرستاده شده است پیروی کنید و از پیروی اولیاء غیر خدایی اجتناب کنید. چه اندک پند می گیرید»

(هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ) (3)

اوست کسی که این کتاب [قرآن] را بر تو فرو فرستاد. پاره ای از آن، آیات محکم [=صریح و روشن] است. آنها اساس کتابند؛ و [پاره ای] دیگر متشابهند [که تأویل پذیرند]. اما کسانی که در دل‌هایشان انحراف است برای فتنه جویی و طلب تأویل آن [به دلخواه خود]، از متشابه آن پیروی می کنند، با آنکه تأویلش را جز خدا و ریشه داران در علم کسی نمی داند. [آنان که] می گویند: «ما بدان ایمان آوردیم، همه [چه محکم و چه

ص: 50

1- بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) 1/63 - تحف العقول 116 - الخصال 2/627 - الأملی

(للطوسی) 654 - غرر الأخبار 299 - بحار الأنوار (ط - بیروت) 10/105؛ 26/248

2- سوره مبارکه اعراف آیه شریفه 3

3- سوره مبارکه آل عمران آیه شریفه 7

متشابه [از جانب پروردگار ماست»، و جز خردمندان کسی متذکر نمی شود.

خدای متعال در قرآن صراحتاً ذکر فرموده بعضی از آیات قرآن متشابه اند و همین آیات دستاویز منافقان می گردد. تاویل آیات را غیر از خدای متعال و محمد و آل محمد (ص)، کسی نمی داند. هر کس کلامی غیر از کلام خداوند و راسخون در علم بر زبان براند یا معتقد شود، به راه خطا رفته و عاقبتی جز جهنم در انتظار او نیست.

عقل سلیم با تفکر در این آیه به این مطلب که فقط باید به خداوند و راسخون در علم رجوع کرد متعرف و معتقد می شود. چه آنکه می داند هر سخنی غیر از سخن ایشان، باطل است. اما راسخون در علم که اهل بیت رسول خداوند و باید تاویل آیات را از آنها پرسید، در آیاتی دیگر مشخص شده:

..(قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا * رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ) .. (1)

«..به راستی که خدا سوی شما ذکر [مراد رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است چنانکه در آیه بعد شرح می دهد] فرو فرستاده است * پیامبری که آیات روشنگر خدا را بر شما تلاوت می کند..»

..(فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) (2)

«از اهل [ذکر یعنی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) طبق آیه گذشته و اهل ذکر یعنی اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سوال کنید اگر نمی دانید»

در آیه اول خداوند می فرماید ذکر را به سوی ما فرستاده است و در آیه بعد، ذکر را رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) معرفی نموده و می فرماید او پیامبری است که آیات الهی را برای

ص: 51

1- سوره مبارکه طلاق آیات شریفه 10 و 11

2- سوره مبارکه نحل آیه شریفه 43

شما می خواند. در ادامه در آیه سوم، اهل ذکر یعنی اهل بیت رسول ختمی مرتبت (علیهم السلام) را برای سوال معرفی می کند. یعنی برای فهم قرآن و یافتن راه سعادت و دوری از شقاوت، باید به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیت طاهرینش (علیهم السلام) مراجعه نموده و کسب فیض کرد.

متأسفانه اکثریت قریب به اتفاق مذهبیبون در پذیرفتن ابعاد مختلف اعتقادی و دینی دقت لازمه را برای اخذ آن از کلام خدا و معصومین (علیهم السلام)، ندارند. قرآن مجید نیز درباره اکثریت می فرماید: اکثرشان نمی فهمند، اکثرشان نمی دانند،.. حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می فرماید:

«إِنَّ الْمُؤْمِنَ أَخَذَ دِينَهُ عَنْ رَبِّهِ وَلَمْ يَأْخُذْهُ عَنْ رَأْيِهِ» (1)

مومن دین خود را که عبارت از همان ایده و عقائد اوست از خداوند متعال گرفته است و نه از رأی خود.

از حضرت امام صادق (علیه السلام) روایت شده در مورد این فرموده الهی:

(..وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ..) (2) «يَعْنِي مَنْ اتَّخَذَ دِينَهُ رَأْيَهُ بِغَيْرِ إِمَامٍ مِنْ أُمَّةِ الْهُدَى» (3)

آیا گمراه تر از آنکه بدون هدایت الهی پیروی هوای نفس خود می کند، پیدا می شود؟ فرمود: کسی که رأی خود را بدون متابعت از هدایت و راهنمایی امامی از ائمه هدی (علیهم السلام)، دین خود قرار داده باشد.

ص: 52

1- الأمالی (للصدوق) 351 - وسائل الشیعة 27/45 - بحار الأنوار (ط - بیروت) 65/309

2- سوره مبارکه قصص آیه شریفه 50

3- الکافی (ط - الإسلامیة) 1/374؛ (ط - دارالحدیث) 2/259 - الغیبة (للنعمانی) 130 - الوافی 2/118 - تفسیر الصافی 4/94 -

مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول (علیهم السلام) 4/213 - تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب 10/80 - مستدرک الوسائل و مستنبط

المسائل 17/310

حضرت امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«مَنْ دَانَ اللَّهَ بِغَيْرِ سَمَاعٍ مِنْ عَالِمٍ صَادِقٍ أَلْزَمَهُ اللَّهُ التَّيَّةَ إِلَى الْفَنَاءِ وَمَنْ ادَّعَى سَمَاعاً مِنْ غَيْرِ الْبَابِ الَّذِي فَتَحَهُ اللَّهُ لِيَخْلُقَهُ فَهُوَ مُشْرِكٌ وَ ذَلِكَ الْبَابُ هُوَ الْأَمِينُ الْمَأْمُونُ عَلَى سِرِّ اللَّهِ الْمَكْنُونِ» (1)

هر کس به خدا تقرب جوید از راهی غیر از شنیدن از "عالم صادق"، خداوند او را مبتلا به سرگردانی می نماید تا هلاک شود و هر کس ادعای شنیدن کند از غیر از بابی که خدای متعال آنرا گشوده باشد، پس او مشرک است و آن درب [دربی که خدا گشوده] همان امین مامون (2) به راز پنهان خداست.

پس هیچ دربی به سوی به سوی هدایت و سعادت باز نیست الا درب وحی، و چون دربی غیر از درب این باز شد قطعاً جز ضلالت تباهی چیزی برای وارد شدگان خود به اهداء نخواهد نمود.

«كُلُّ مَا لَمْ يَخْرُجْ مِنْ هَذَا الْبَيْتِ فَهُوَ بَاطِلٌ» (3)

از علوم دین آنچه را که از این بیت خارج نشده باشد، باطل است.

ص: 53

-
- 1- الکافی (ط - الإسلامية) 1/377؛ (ط - دارالحديث) 2/266 - الغيبة (للنعماني) 134 - الوافی 2/121 - وسائل الشيعة 27/128 - هداية الأمة إلى أحكام الأئمة (عليهم السلام) 1/32 - مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول (عليهم السلام) 4/222 - بحار الأنوار (ط - بيروت) 2/105 - مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل 17/308 - إلزام الناصب في إثبات الحجة الغائب؟ 1/16
- 2- امين (عليهم السلام) راستگو مورد امانت؛ مامون: امان گرفته [از جانب خدای متعال]
- 3- مختصر البصائر 198 - وسائل الشيعة 27/75؛ 27/130 - الفصول المهمة في أصول الأئمة (عليهم السلام) (تكملة الوسائل) 1/526 - هداية الأمة إلى أحكام الأئمة (عليهم السلام) 6/93؛ 8/382 - بحار الأنوار (ط - بيروت) 2/94 - فصول المهمة 203 (ابن صباغ مالکی نویسنده عامه)

حضرت امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«.. وَ مَنْ وَافَقَ عَدُوَّنَا فِي قَوْلٍ أَوْ عَمَلٍ فَلَيْسَ مِنَّا وَلَا نَحْنُ مِنْهُمْ» (1)

.. هر کس در کردار و گفتار موافق دشمن ما باشد، از شیعیان و دوستان ما نمی باشد و ما هم از او بیزار خواهیم بود.

بدیهی است اگر قول و عمل اغیار مطابق قول و فعل ائمه اخیار می بود دیگر اختلافی نبود. اما مطابقتی نیست و اگر فردی مطابعت از این افراد نماید از ذوات مقدسه (علیهم السلام) زیرا دانش در کسانی که به خداوند متصل نیستند یافت نمی شود. حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می فرمایند:

«همانا علمی که آدم (علیه السلام) از آسمان آورد و تمامی آنچه انبیاء (علیهم السلام)، با آن فضیلت یافتند در وجود حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) خاتم پیغمبران و در وجود عترت پاک آن حضرت (علیه السلام) جمع است»

«.. فَأَيْنَ يَتَّاهُ بِكُمْ بَلْ أَيْنَ تَذْهَبُونَ» (2)

... پس شما را به کدام گمراهی می کشانند و به کجا می روید؟

حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) راه دیگران را بیراهه دانسته و راه بندگی را از آن جدا می دانند.

این هر چند که ظاهراً خود را شیعیان اثنی عشری می پندارند ولی در عمل و

ص: 54

1- وسائل الشیعة 27/119 - الفصول المهمة فی أصول الأئمة (علیهم السلام) (تکملة الوسائل) 1/578 - هداية الأمة إلى أحكام الأئمة (علیهم السلام) 8/379

2- دعائم الاسلام 1/98 - تفسیر قمی 1/4 - تحف العقول 485 - غیبت نعمانی 44 - اختصاص شیخ مفید 121 - احتجاج علی اهل اللجاج [شیخ طوسی] 1/262 - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 8/106 - وافی 3/771 - البرهان فی التفسیر القرآن 1/74؛ 1/447 - بحار الأنوار (ط - بیروت) 2/100؛ 2/285

اعتقادات دینی، از طعام گندیده بیگانگان تناول می کنند.

«كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْرِفُنَا وَهُوَ مُسْتَمْسِكٌ بِعُرْوَةِ غَيْرِنَا» (1)

دروغ می گوید کسی که ادعای شناخت ما را نماید ولی در عین حال به سراغ دیگران می رود.

بسیار دیده شده در مسائل روزمره، قضاوتها، قوانین، مرام و مسلک و اعتقادات از غیر ذوات مقدسه (علیهم السلام) وام گرفته شده و با توجیحات پوچ و بی اساس، عملاً آن را در زندگی خود و دیگران تاثیر می دهند یا بر اساس فکر و اندیشه ناقص خویش، حکمی برای مسئله ساخته و آن را به بوته اجرا می گذارند.

حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در خطبه طالوتیه خطاب به مردم مدینه فرمودند:

«..وَ اِخْتَلَفْتُمْ فِي دِينِكُمْ فَافْتَيْتُمْ فِي دِينِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ اتَّبَعْتُمُ الْغُوَاةَ فَأَغَوْتُمْ وَ تَرَكْتُمُ الْأَيْمَةَ فَتَرَكْتُمْ فَاَصْبَحْتُمْ تَحْكُمُونَ بِأَهْوَائِكُمْ..» (2)

.. و شما در دینتان به اختلاف افتادید پس بدون علم در دین خدا فتوا دادید و پیروان گمراه کنندگان شدید و آنان شما را گمراه کردند و امامان را ترک کردید و آنان هم شما را ترک نمودند پس به حالی افتادید که بر اساس هوای نفسستان حکم می کنید..

جای تعجب اینجاست که با وجود فراوانی علوم محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و آل محمد (علیهم السلام) حتی در جزئی ترین مسائل، عده ای به نام تشیع و در لباس شیعه سراغ بیگانگان رفته، سر به جهل ایشان می سپرند.

یونس بن عبدالرحمن می گوید: به حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام) عرض کردم به چه

ص: 55

1- معانی الأخبار 399 - وسائل الشیعة 27/129 - هداية الأمة إلى أحكام الأئمة (علیهم السلام) 1/32 - بحار الأنوار (ط - بیروت)

2/83؛ 31/659 - مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل 17/309

2- الکافی 8/32 ح 5

و چگونه یکتاپرست باشم؟ حضرت (علیه السلام) فرمودند:

«ای یونس، مبادا در پی بدعت در دین برآیی (همراه با نون تاکید ثقیله که افاده تاکید بسیار می کند) هرکه با رای خود به تفکر و اندیشه در دین پردازد، هلاک؛ و هر کس اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را ترک کند، گمراه و هر که کتاب خدا و گفتار پیامبر او (صلی الله علیه و آله و سلم) را ترک کند، کافر می شود» (1)

امام همام (علیه السلام) نه اندیشه غیر و نه تفکر شخصی را برای مومن نمی پسندد. چرا که هیچ اندیشه ای غیر از کلام ذوات مقدسه (علیهم السلام) مؤید به وحی الهی نیست و قطعاً آلوده به جهل یا القائنات شیطانی است. و بر خلاف آن، کلام معصوم (علیه السلام) که سراسر الهامات و حیانی بوده، عبودیت را برقرار و راه بهشت را هموار می سازد. نه تنها پیروی از اغیار مورد تنفر ذوات مقدسه (علیهم السلام) است، بلکه هم نشینی با ایشان نیز در نظر امامان هدایت (علیهم السلام)، مذموم و منفور می باشد. حضرت امام صادق (علیه السلام) می فرمایند:

«لَا تَصْحَبُوا أَهْلَ الْبِدْعِ وَلَا تُجَالِسُوهُمْ..» (2)

با بدعت گذاران در دین معاشرت و هم نشینی نکنید..

کار از این حد نیز گذشته است بلکه امر بسیار بزرگتر می نماید. امام صادق (علیه السلام):

«مَنْ مَشَى إِلَى صَاحِبِ بِدْعَةٍ فَوَقَّرَهُ فَقَدْ مَشَى فِي هَدْمِ الْإِسْلَامِ» (3)

هر که به سوی فردی بدعتگذار و نوآور برود، و در پی بزرگداشت او برآید، در نابودی اسلام قدم برداشته است.

ص: 56

1- تفسیر العیاشی 2/131 - الکافی (ط - الإسلامیة) 1/56 - کافی (ط - دار الحدیث) 1/143

2- الکافی (ط - الإسلامیة) 2/375؛ 2/642؛ (ط - دارالحدیث) 4/122؛ 4/695 - الوافی 5/581؛ 5/1046 - وسائل الشیعة 12/48؛ 16/260 - مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول (صلی الله علیه و آله و سلم) 11/77 - بحار الأنوار (ط - بیروت) 71/201

3- المحاسن 1/208 - من لا یحضره الفقیه 3/572 - الوافی 1/245 - وسائل الشیعة 16/268 - هداية الأمة إلى أحكام الأئمة (علیهم السلام) 5/595 - بحار الأنوار (ط - بیروت) 2/304

«مَنْ تَبَسَّمَ فِي وَجْهِ مُتَّبِعٍ فَقَدْ أَعَانَ عَلَيَّ هَدْمَ دِينِهِ» (1)

هر کس با تبسم به صورت بدعتگذاری بنگرد، کمک به ریشه کن شدن دین خود نموده است.

از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت شده که:

«اهل البدع أشر الخلق و الخلیقة» (2)

بدعت گذاران، بدترین مردم و موجودات هستند.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید:

«..كُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَكُلُّ ضَلَالَةٍ سَبِيلُهَا إِلَى النَّارِ..» (3)

هر بدعت در دین، ضلالت و گمراهی است و هر ضلالتی نیز راهش به سوی آتش است.

خداوند متعال توبه همه گناهکاران را می آمرزد الا یک دسته از مردم را چنانکه امام معصوم (علیه السلام) می فرماید:

«أَبَى اللَّهُ لِصَاحِبِ الْبِدْعَةِ بِالتَّوْبَةِ..» (4)

خداوند متعال از پذیرش توبه بدعتگذار امتناع می ورزد.

مسئله عظیمی است که خداوند ابا می کند از پذیرش توبه بدعت گذار. خدای منان توبه را وسیله آمرزش و مغفرت قرار داده و بارها اهل خانه وحی (علیهم السلام) می فرمودند توبه کننده مانند آنست که به گناهی مرتکب نشده است. حال باید منزلت وحشتناک

ص: 57

1- مناقب آل ابی طالب (علیهم السلام) (لابن شهر آشوب) 4/251 - بحار الأنوار (ط - بیروت) 47/217 - مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل 12/322

2- ترجمه میزان الحکمة 1/513 - کنز العمال [متقی هندی - عامه] 1125

3- المحاسن 1/207 - الکافی (ط - الإسلامیة) 1/56؛ (ط - دارالحدیث) 1/142 - من لا یحضره الفقیه 2/137 - الوافی 1/249 - وسائل الشیعة 8/45؛ 16/270 - بحار الأنوار (ط - بیروت) 2/303؛ 36/227 - البته این حدیث از امام محمد باقر و امام صادق (علیهما السلام) نیز روایت شده است

4- اصول کافی 1/54 - بحار الأنوار 2/296

بدعت را دریافت جائی که توبه جوابگوی بزرگی این گناه نیست.

بیان بدعت

«كُلُّ مُحَدَّثَةٍ بَدْعَةٌ وَكُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ» (1)

هر مطلب تازه ای در دین، بدعت است و هر بدعتی ضلالت و گمراهی.

حضرت امام باقر (علیه السلام) در توضیح آن، چنین فرمودند:

«أَدْنَى الشَّرْكِ أَنْ يَتَّبِعَ الرَّجُلُ رَأْيًا فَيَحِبُّ عَلَيْهِ وَيُبْغِضُ» (2)

کمترین درجه شرک اینست که انسان، عقیده ای بسازد و بر اساس آن دوستی و دشمنی کند.

موضوع آنچنان حائز اهمیت و دارای حساسیت است که حتی جنبه های مثبت اخلاقی نیز باید از امام معصوم (علیه السلام) رسیده باشد چه رسد به روشهای منفی. کلام حضرات، خود دلیل بر این مطلب است؛ حضرت امام باقر (علیه السلام) می فرمایند:

«حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بر مردمی گذر کرده و بر آنها سلام کرد آنها در جواب گفتند: علیک السلام و رحمة الله و برکاته و مغفرتة و رضوانه. آنگاه حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به آنها فرمود: درباره ما از آنچه فرشتگان به پدرمان ابراهیم (علیه السلام) گفتند نگذرید. (یعنی از خودتان چیزی زیادت از آنچه ما گفته ایم نگوئید) آنها گفتند: و رحمة الله و برکاته علیکم اهل البيت (علیهم السلام)» (3)

ص: 58

1- بحار الأنوار 2/301 - تحف العقول 149

2- الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا (علیه السلام) 383 - المحاسن 1/207 - من لا يحضره الفقيه 3/572 - ثواب الأعمال و عقاب الأعمال 258 - الوافی 4/200 - وسائل الشیعة 16/270 - بحار الأنوار (ط - بیروت) 2/304؛ 2/308

3- اصول کافی ج 4 باب التسلیم ح 13

همچنین اسماعیل بن مفضل می گوید از محضر حضرت امام صادق (علیه السلام) پرسیدم از آیه شریفه:

(..وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا..)(1)

حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

واجب است بر هر مسلمانی که قبل از طلوع خورشید و قبل از غروب خورشید ده مرتبه بگوید:

«لا اله الا الله وحده لا شریکه له، له الملك وله الحمد، یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدير»

راوی می گوید من همین ذکر را گفتم اما بعد از یحیی و یمیت، جمله «و یمیت و یحیی» را نیز اضافه کردم. بعد حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«فلانی شکی نیست در اینکه خداوند زنده می کند و می میراند و می میراند و زنده می کند؛ و لکن همان را بگو که من به تو می گویم»(2)

شخصی به حضرت امام رضا (علیه السلام) عرض کرد: «اراده» اسمی از اسماء خداست. حضرت (علیه السلام) فرمودند:

«هَلْ سَمَّیْتُ نَفْسَهُ بِذَلِكَ»

آیا او خودش را به این نام، نامیده است؟

آن شخص (سلیمان) گفت: خیر، این کار را نکرده است. حضرت امام رضا (علیه السلام) فرمودند:

«فَلَيْسَ لَكَ أَنْ تُسَمِّيَهُ بِمَا لَمْ يُسَمِّ بِهِ نَفْسَهُ..»(3)

ص: 59

1- سوره مبارکه طه آیه شریفه 130

2- خصال 2/452 - بحار الأنوار 83/251

3- التوحيد (للصدوق) 451 - عيون أخبار الرضا (عليه السلام) 1/189 - مختصر البصائر 377 - بحار الأنوار (ط - بيروت) 10/336

پس تو حق نداری که برای او نامی قرار دهی که خداوند آنرا برای خودش قرار نداده است.

حسین بن مختار می گوید از حضرت امام صادق (علیه السلام) از قول خداوند متعال پرسیدم که می فرماید:

(وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً.. (1))

حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمودند در شب بگو:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»

راوی می گوید همین ذکر را گفتم اما جمله «بیده الخیر» را اضافه کردم. حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«بدرستی که خیر به دست خداوند است و لکن؛ همانطور که به تو می گویم بگو..» (2)

حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«..وَ لَا تَقُولُوا مَا لَا نَقُولُ..» (3)

نگوئید آنچه را که ما نمی گوئیم.

حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«الْكُذِبُ عَلَى اللَّهِ وَعَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَعَلَى الْأَوْصِيَاءِ مِنَ الْكَبَائِرِ وَقَالَ رَسُولُ

ص: 60

1- سوره مبارکه اعراف آیه شریفه 205

2- بحار الأنوار 18/491

3- وسائل الشيعه 6/454

اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) مَنْ قَالَ عَلَيَّ مَا لَمْ أَقُلْهُ فَلْيَبَيِّئُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ» (1)

دروغ بر خدا و بر رسول (صلى الله عليه وآله وسلم) و بر اوصياء، از گناهان كبريه است و رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود: هر كس بر من چيزى بگويد كه من آنرا نگفته باشم، پس جاىگاه خود را در آتش آماده مى كند.

و نيز فرمودند:

«حَقُّ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَنْ يَقُولُوا مَا يَعْلَمُونَ، وَ يَكْفُوا عَمَّا لَا يَعْلَمُونَ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَقَدْ أَدَّوْا إِلَى اللَّهِ حَقَّهُ» (2)

حق خداوند بر خلق آنست كه آنچه را كه مى دانند بگويند و از آنچه را كه نمى دانند باز ايستند. پس چون اينكار را انجام دهند به خدا سوگند حق او را اداء نموده اند.

عبدالله بن سنان مى گويد، حضرت امام صادق (عليه السلام) فرمودند:

«بزودى مى رسد به شما شبهه اى. پس باقى مى مانيد در اين شبهه به طورى كه نه عَلم و نشانه اى است كه ديده شود و نه امامى كه هادى باشد. در اين حالت كسى از اين شبهه نجات پيدا نمى كند مگر كسيكه دعائى غريق را بخواند...»

راوى مى گويد: عرضه داشتم دعائى غريق چگونه است؟ حضرت امام صادق (عليه السلام) فرمودند بگو:

«يا الله، يا رحمن، يا رحيم، يا مقلب القلوب، تَبِّتْ قَلْبِي دِينِكَ»

راوى مى گويد من گفتم: «يا الله، يا رحمن، يا رحيم، يا مقلب القلوب و الأبصار ثبت

ص: 61

1- المحاسن 1/118 - الوافى 5/1056

2- هداية الأمة إلى أحكام الأئمة (عليهم السلام) 1/24؛ 8/385 - بحار الأنوار (ط - بيروت) 2/118 - بنادر البحار (ترجمه و شرح خلاصه كتاب العقل و العلم و الجهل جلد 1 و 2 بحار الأنوار) متن عربى 235

قلبی علی دینک». پس حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«به درستی که خداوند متعال مقلب القلوب و الابصار است و لکن؛ بگو همانطور که من به تو می گویم: یا الله، یا رحمن، یا رحیم، یا مقلب القلوب، ثبَّتْ قلبی دینک» (1)

ابوبصیر می گوید بر حضرت امام صادق (علیه السلام)، آیه؛

(الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ..) (2)

را قرائت کردم. حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«مصدق این آیه مردی است که حدیث را می شنود پس حدیث را نقل می کند همانطور که شنیده است نه زیاد می کند آنرا و نه کم می کند» (3)

ایمان مستلزم پیروی از امام معصوم است. بیان امام (علیه السلام) درباره رفتار شیعیان اینگونه است:

«بخدا قسم شما شیعیان را دوست داریم اما به شرط آنکه چیزی را که گفتیم بگوئید. آنجا که چیزی نگفتیم شما نیز نگوئید و بر عقیده خود چیزی نگوئید» (4)

اما چرا ائمه اطهار (علیهم السلام) اینقدر بر این مسئله پافشاری می نمایند در حدیث ذیل مشخص می شود:

«..أَمَا إِنَّهُ شَرُّ عَلَيْكُمْ أَنْ تَقُولُوا بِشَيْءٍ مَا لَمْ تَسْمَعُوهُ مِنَّا..» (5)

ص: 62

1- بحار الأنوار 52/149؛ 92/326 - کمال الدین 2/352

2- سوره مبارکه زمر آیه شریفه 18

3- کافی شریف 1/51

4- تفسیر جامع 7/124 - الکافی 1/265

5- کافی 2/410 - وسائل الشیعه 27/70

آگاه باشید! همانا بر شما شر و بدبختی است اینکه چیزی را بگوئید (اعتقاد به چیزی پیدا کنید) در صورتیکه آن را از ما نشنیده باشید.

(بعبارتی دیگر هر چه می گوئید و معتقد می شوید باید مستند به روایات ما ائمه معصومین (علیهم السلام) باشد و الا باعث شر، خروج از دین و عذاب خواهد شد).

به سند موثق، از اسحاق بن عمار نقل است که خدمت حضرت امام صادق (علیه السلام) عرض کرد مرد ضعیفی از من مشورت حج خواست. من صلاح ندانستم و او را به ترک حج امر کردم. حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«چقدر سزاوار است که یک سال مریض شوی! اسحاق می گوید من یک سال مریض شدم» (1)

حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«در زمانهای قدیم مردی از راه حلال دنبال دنیا رفت، ولی موفق نشد. از راه حرام رفت، باز هم موفق نشد. شیطان به سراغ او آمده و گفت فلانی! از راه حلال دنبال دنیا رفتی و موفق نشدی، از راه حرام نیز موفق نشدی. می خواهی چیزی به تو یاد بدهم که مالت بسیار، دنیایت آباد و پیروانت زیاد شوند؟

گفت بله.

گفت دینی بساز و مردم را به آن دعوت کن.

او نیز همین کار را کرد و مردم حرفش را قبول کرده و از او فرمانبرداری نمودند در نتیجه او به دنیایش رسید. پس از مدتی با خود گفت: کار بدی کردی که دینی ساختی و مردم را به آن دعوت کردی. توبه ای نداری، جز

ص: 63

1- کافى (ط - الإسلامية) 4/271؛ (ط - دارالحدیث) 8/228 - وافى 12/261 - وسائل الشیعه 11/137 - مرآة العقول 17/155 - بحار الأنوار (ط - بیروت) 47/368 - کشف الاسرار 1/271 - عوالی اللئالی 4/28؛ 4/332

اینکه به سراغ پیروانت بروی و آنان را از راه خطائی که می روند آگاه سازی.

آنگاه سراغ پیروانش رفت و گفت: بی شک، دینی که شما را به آن دعوت نمودم، باطل بود و آن دین را خودم ساخته بودم.

اما آنان در پاسخ گفتند: دروغ می گوئی. دین ما حق است ولی تو شک کرده ای و از دین خود برگشته ای. آن مرد وقتی چنین دید، زنجیری را با میخ در زمین محکم کرده و آن را به گردن خود آویخت و گفت: تا زمانی که خداوند عزوجل مرا نبخشیده است، آنرا باز نمی کنم. خداوند متعال به پیامبر وقت وحی نمود به آن مرد بگو:

به عزت و جلالم سوگند اگر آن قدر مرا بخوانی که بندهای بدنت از یکدیگر جدا شود تو را نمی بخشم، مگر اینکه کسانی را که با عقیده به دین ساختگی از دنیا رفته اند، زنده کنی و آنان از آن دین تو برگردند» (1)

با وجود جامعیت علوم اهل بیت (علیهم السلام) بسی جای تعجب و شگفتی است که شیعه به سراغ گفتار دیگران برود. ائمه اطهار (علیهم السلام) در مورد تمامی ابعاد دین، اعم از علوم و معارف و سیره و اذکار و اوراد، حتی در جزئیترین مراحل زندگی، دستورات و راهنماییهای لازمه را که همه در کتب شیعه درج گشته، فرموده اند و جای هیچ شبهه یا روزنه کوری برای طریق بندگی نگذاشته و همه راهها را با فرمایشات خویش تبیین فرموده اند.

پس چه لزومی دارد یک شیعه از دکان دشمنان اهل بیت (علیهم السلام)، مایحتاج خود را آنهم به صورت تقلبی و اسقاطی (والتقاطی) فراهم سازد، الا اینکه با رجوع نمودن به

ص: 64

چنین محافل و کتبی، مرض قلبی خود را ظاهر سازد.

طبق روایت گذشته، هر کسی به سراغ غیر از ائمه اطهار (علیهم السلام) برود در دوستی و شناخت ائمه اطهار (علیهم السلام) ولو ظاهراً شیعه باشد، دروغ گفته است. یعنی نشستن بر سر سفره معاویه و دم زدن از دوستی حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در پیشگاه ایشان، نشان از نفاق دارد که در یک دل دو کس با هم مسکن نمی‌گزیند. حضرت امام صادق (علیه السلام) درباره چنین افرادی می‌فرماید:

«..أَلَا يَكْفُونِ اسْمِي مِنْ أَفْوَاهِهِمْ فَوَ اللَّهُ لَا يَجْمَعُنِي اللَّهُ وَإِيَّاهُمْ فِي دَارٍ» (1)

..چرا به نام من (اهل بیت (علیهم السلام)) چسبیده و تمسک می‌جویند؟ چرا نام مرا از گفتارشان بر نمی‌دارند؟ بخدا سوگند! خداوند مرا با آنها در یکجا جمع نمی‌کند.

با این حساسیت فوق العاده که حاکی از تبری ائمه معصومین (علیهم السلام) می‌باشد، شیعه به این نتیجه خواهد رسید که هیچ کلام و روشی خالی از خطا و لغزش نمی‌باشد الا اینکه از خاندان وحی (علیهم السلام) صادر شده باشد. حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می‌فرماید:

«يَا كُمَّيلُ الدِّينُ لِلَّهِ فَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْ أَحَدٍ الْقِيَامَ بِهِ إِلَّا رَسُولًا أَوْ نَبِيًّا أَوْ وَصِيًّا يَا كُمَّيلُ هِيَ نُبُوَّةٌ وَرِسَالَةٌ وَإِمَامَةٌ وَلَيْسَ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَّا مُوَالِينَ مُتَّبِعِينَ أَوْ عَامِهِينَ مُبْتَدِعِينَ (إِنَّمَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ)» (2) (3)

ای کمیل! دین برای خداست و قبول نمی‌فرماید خداوند متعال قیام به دین

ص: 65

1- شناخت شیعه 121 - کافی 8/347 ح 562 - وسائل الشیعه 16/237 ح 21453

2- سوره مبارکه مائده آیه شریفه 27

3- تحف العقول 175 - بحار الأنوار (ط - بیروت) 74/416 - فلسفه و عرفان از نظر اسلام 344 - وسائل الشیعه 18/17

را مگر اینکه او رسول، نبی و یا وصی باشد. ای کمیل! پس عنوان این مقامات و مناصب عبارتند از: نبوت، رسالت و امامت و بعد از این سه مقام، دیگران یا دوستانی هستند تابع پیرو، و یا کسانی که افراد را به سوی خود می خوانند که در نتیجه بدعتگزارند و فقط خداوند متعال پذیرای اعمال از متقین می باشد.

حقیقتاً کلامیست که اسرار زیادی در همین چند جمله بصورت راهنمایی و خط مشی برای شیعیان بازگو می نماید. مطالعه دوباره حدیث فوق، برای سالم زیستن و برداشتن گامهای صحیح در دین، لازم است. چون دین مربوط به خداست، پس تمامی حکمها، راهنمائیها و روشها باید از جانب کسی که از ناحیه خدا به عنوان جانشین (خلیفه الله) انتخاب گردیده، باشد. در فرمایش امام معصوم (علیه السلام) نکته بسیار ظریف و مهمی نهفته است. تقسیم مردم (غیر از نبی، رسول و امام) به دو گروه پیرو، و بدعتگذار؛ و رضایت‌مندی رب العالمین از یکی از این دو گروه [متقین]. در واقع متقین را کنایتاً موالیان پیرو معرفی کرده و اعمال ایشان را مورد قبول دانسته اند.

یعنی گروه سومی نداریم. بندگان، یا بدعتگذاران یا تابعین ائمه اطهار (علیهم السلام) می باشند. اگر جزء پیروان اهل بیت (علیهم السلام) می باشند، باید دارای مشی خاصی باشند که آن نیز طبق روایت صفحات قبل مشخص گردید؛ کسانی که چشمشان فقط به رفتار و سیره اهل بیت (علیهم السلام) و گوششان منحصرأ معطوف به لسان گهربار و راهنمائیهای دُرّبارِ محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و آل محمد (علیهم السلام) است. غیر از این جزء بدعت گذاران در دین (و بالطبع منافق) هستند. آن گروه سومی که هم با معاویه علیه الهاویه و هم با امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) باشند، به نام شیعه و محب و پیرو اهل بیت عصمت (علیهم السلام) خوانده نمی شوند. زیرا ایمان به خدا و قیامت در انحصار تنفر و انزجار از دشمنان دین می باشد. حضرت

امام رضا (علیه السلام) فرمودند:

«فتنه برخی از کسانی که ادعای محبت ما را دارند بر شیعیان ما از فتنه دجال سخت تر است»

راوی پرسید چرا؟ فرمودند:

«زیرا با دشمنان ما دوستی و با دوستان ما دشمنی می کنند این کار باعث آمیخته شدن حق و باطل می شود و امر را بر مردم مشتبه می سازد تا جایی که مومن از منافق تشخیص داده نمی شود» (1)

ممزوج کردن حق و باطل از ابزار طریق انحراف است. منحرفینی که مرام ایشان دوستی با دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) است. اگر حق مشخص شود، شیعه از منافق جدا گشته، در نهایت سبیل هدایت و راه خداوند متعال عیان گشته و پوزه شیطان لعین به خاک مالیده شده و خدا آنچنان که باید عبادت می شود. حضرت امام سجاد زین العابدین (علیه السلام) فرمودند:

«..وَلَوْ لَا أَنَّهُ صَوَّرَ لَهُمُ الْبَاطِلَ فِي مِثَالِ الْحَقِّ مَا ضَلَّ عَنْ طَرِيقِكَ ضَالٌّ..» (2)

..اگر او (شیطان) باطل را در لباس حق برای آنان در نمی آورد، هیچ ره گم کرده ای راه تو را [ای خدای بزرگ] گم نمی کرد...

حساسیت اهل بیت عصمت (علیهم السلام)، خبر از یک فاجعه بزرگ می دهد و آن اینکه به سبب دوستی و خریداری متاع از دکان دشمنان، آب گوارا و بسیار زلال دین، گل آلوده و تیره خواهد گشت. این دوستی و اخذ معارف از بیگانگان، مشتبه شدن حق و باطل را در پی خواهد داشت. تمامی همت شیطان لعین بر اینست تا در لباس دین، مذهب را تخریب و نابود سازد. در واقع چنین افرادی از مکتب تشیع، دوست

ص: 67

1- اساس ایمان صفات الشیعه 8 - بحار الأنوار 72/391

2- الصحیفة السجادية 164 - المصباح للكفعمی (جنة الأمان الواقیه) 414 - ریاض السالکین فی شرح صحیفة سید السجادین 5/221؛

5/244؛ 5/247؛ 5/544

و شیعه نخواهند بود چرا که دشمنی در لباس دوست و گرگی در پوستین میش و به فرمایش حضرت امام رضا (علیه السلام): فتنه اش از دجال بر سر شیعیان سخت تر است و خیانتیست بسیار فاحش و بزرگ به خاندان نبوت (علیهم السلام) اگر دشمن در موضع خود بخواهد دین را نابود کند، سریعاً واکنش متدین را مشاهده می کند لذا برای آنکه با مقابله متدینین مواجه نشود باید خود را ملبس به تدین نموده و دین خود را به کیش او بیاراید. آنگاهست که با مخلوط نمودن حق به باطل، باطل را جایگزین حق نموده و اساس دین را تخریب می نماید. حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام) فرمودند:

«معالم دینت را از غیر شیعیان ما مگیر وگرنه دین خود را از خیانتکارانی گرفته ای که به خدا و پیامبرش و امانات خویش خیانت نموده اند»
(1)

کسی که بر سر سفره عقیدتی غیر از مکتب آل محمد (علیهم السلام) بنشیند به یقین در برائت از دشمنان اهل بیت (علیهم السلام)، سست و متزلزل بوده و این نشان از امیال درونی وی برای مطامع پلیدش می باشد. چنین حالات و روشی از تمامی شیعیان و محبین اهل بیت (علیهم السلام)، نکوهیده و مذموم است. چنانکه نقل است: محضر مبارک حضرت امام صادق (علیه السلام) عرض شد: فلانی از دوستان شما اهل بیت (علیهم السلام) است ولی در برائت از دشمنان شما سست و ضعیف است. حضرت (علیه السلام) فرمود:

«هرگز چنین چیزی ممکن نیست! کسی که از دشمن ما بیزار و متنفر نباشد در ادعای محبت ما دروغگوست» (2)

قرآن مجید در مذمت چنین سیره ای می فرماید:

(... وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَ كَانُوا شِيعَةً كُلُّ حِزْبٍ

ص: 68

1- اساس ایمان 168 - کافی 8/125 - رجال کشی 3 - بحار الأنوار 2/82 - وسائل الشیعه 17/150

2- مستطرفات السرائر 639-640 - بحار الأنوار 27/58

بِمَا لَدَيْهِمْ فَرَحُون) (1)

«از مشرکین نباشید از کسانی که پاره پاره کردند دینشان را و به گروههای مختلف تقسیم شدند که هر گروهی به آنچه نزد اوست شادمان است»

«گروهی را هدایت نموده و گروهی را نیز ثابت داشت بر آنان گمراهی را، زیرا شیاطین را دوست و سرپرست خود قرار داده بودند، و اینان خود را هدایت شده می پندارند.» (2)

«..وَيَلُّ لَّهُمْ إِنْ تَرَكَوْا مَا أَقُولُ وَذَهَبُوا إِلَىٰ مَا يُرِيدُونَ..» (3)

..وای بر آنان که ترک کردند گفته مرا و رفتند در پی خواسته و افکار خود..

با این همه تاکیدات و سفارشات بلیغه و حساسیتهای فوق العاده در دشمنی با دشمنان دین و دوری از دوستی ایشان، آیا جایی برای توجیه و جواب برای چنین افرادی که در یک سفره با دشمنان از غذای گندیده و متعفن معالم به اصطلاح دینشان تناول می کنند، هست؟

بیانی در وحدت وجود

یکی از مخربترین هجمه ها، نشانه رفتن کفر به اصول است. منحرفترین آن، دو بدعت با عنوان "وحدت وجود" و "وحدت موجود" است. این دو از مخربترین و مهلکترین ابزار، برای از هم گسیختگی دین و عبودیت بشمار می آیند. ابداع کنندگان و بنیانگذاران آن، فلاسفه یونانی می باشند که بعدها ناصیبون از مبانی آن استفاده کرده و به قلم و گفتار بعضی از افراد ترویج و انتشار یافت و با تلاشهای زیاد امثال

ص: 69

1- سوره مبارکه روم آیه شریفه 31 و 32

2- سوره مبارکه اعراف آیه شریفه 30

3- وسائل الشیعه 16/197؛ 27/67 - هدایة الأمة إلى إحکام الأئمة (علیهم السلام) 5/583 - اصول کافی 1/171

محمی الدین ابن عربی شاخ و برگ زیادی یافته و پس از او دیگران، با پروبال دادن به این انحرافات، آنرا بر جویندگان سیل حق مشتبه کردند.

برای وحدت وجود معانی مختلف گفته شده لکن آنچه از کلمات فلاسفه بدست می آید اینست که در دار تحقق و علم هستی یک شیء بیشتر تحقق ندارد و آن همان وجود است یعنی به هر چه که در این عالم نظر کنیم و به هر چه اشاره کنیم خلاصه هر چه هست، یک وجود بیشتر نیست و حقیقت و ذات اشیاء خارجی، همان وجود است.

پس وحدت وجود چنانچه از اسمش پیداست یعنی وجود واحد است و آنچه در خارج است، چه آن شیء واجب (خدا) باشد و چه ممکن (مخلوق) باشد، فرقی نمی کند؛ طبق این مبنا یک وجود بیشتر نیست.

بعد از پذیرش وحدت وجود، نظریات مختلف شده، بعضی قائلند که یک وجود بیشتر نیست ولی موجودات متکثرند. یعنی وجود واحد، ولی موجود کثیر و این کثرت ناشی می شود از تشکیک در خود همان وجود واحد؛ یعنی وجود واحد، شدت و ضعف دارد و همین شدت و ضعف در وجود باعث شده که بگوئیم دو موجود داریم. یک موجود شدید الوجود و دوم موجود ضعیف الوجود که موجود شدید الوجود که اوج شدت است را واجب گویند و بقیه موجودات که در آن شدت نیستند را ممکن گویند. به این نظریه اصطلاحاً وحدت وجود تشکیکی گفته می شود.

نظریه دیگر اینست که وجود واحد است و موجود هم واحد است. قائلین به این نظریه، خود دو طائفه هستند. طائفه اول کسانی که می گویند وجود و موجود واحد است و کثرات در این عالم مثل کوه و دشت و آسمان و... همه، امور وهمی و خیالی هستند یعنی ما گمان می کنیم چند چیز است ولی در واقع یک چیز بیشتر

نیست. جَهْلَهُ صوفیه اینطور معتقدند.

طائفه دوم کسانی که می گویند وجود و موجود واحد است ولی کثرات را تجلیات و تطورات همان وجود می دانند. مثل اینکه خمیر بزرگی را برداریم و گوشه آنرا بکنیم و مجسمه حیوانی را با آن درست کنیم و همین طور گوشه دیگر را کنده و با آن درخت درست کنیم و همین طور.. که در واقع تمام اشکال [از زاویه دید این نظریه] همان خمیر هستند و حقیقت همه، یک چیز است و موجود هم یکی است و آن همان خمیر است و این اشکال در واقع حقیقتی ندارند. اکابر صوفیه و بسیاری از فلاسفه اینطور معتقدند.

حضرات معصومین (علیهم السلام)، در مذمت افرادی که توحید را از بافته های افکار دیگران دریافت می کنند و مباحث خداشناسی ذوات مقدسه (علیهم السلام) را کنار می زنند مطالب زیادی فرموده اند. حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می فرماید:

«..أَلَا وَإِنَّ أَبْغَضَ خَلْقِ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ رَجُلٌ قَمَشَ عِلْمًا مِنْ أَعْمَارِ غَشْوَةٍ وَأَوْبَاشِ فِتْنَةٍ، فَهُوَ فِي عَمَى عَنِ الْهُدَى الَّذِي أَتَى مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ، وَضَلَّ عَنْ سُنَّةِ نَبِيِّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم)، يَظُنُّ أَنَّ الْحَقَّ فِي صُحُفِهِ، كَلَّا وَالَّذِي نَفْسُ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ بِيَدِهِ، قَدْ ضَلَّ وَضَلَّ مَنْ افْتَرَى، سَمَاءَهُ رَعَاؤُ النَّاسِ عَالِمًا وَلَمْ يَكُنْ فِي الْعِلْمِ يَوْمًا سَالِمًا..» (1)

..به تاکید منفورترین خلق نزد خداوند کسی است که غافل از ظلمت های فتنه از اینجا و آنجا (از مشرب های مختلف) دانشی گرد آورده درحالی که نسبت به حکمت زمان هدنه (زمان غیبت) کور می باشد..

پیدایش فلسفه در دین

علامه طباطبائی - صاحب تفسیر المیزان - که خود یکی از فلاسفه بوده درباره

ص: 71

فلسفه در ابتدا برای بستن در خانه اهل بیت (علیهم السلام) بوده. چنانکه در تاریخ به ثبت رسیده نفوذ چنین مرام و عقیده از آنجا شروع می شود که مأمون ملعون برای تخریب علوم اهل بیت (علیهم السلام) و کاهش محبوبیت آنان، بالاخص جایگاه الهی امام هشتم (علیه السلام) در بین مردم، نامه ای به ملک روم فرستاد و از وی کتب ارسطو را طلب کرد. او در جستجو برآمد. عاقبت یکی از رهبانان که در دیری دور از قسطنطنیه سکونت داشت به عرض رسانید که خانه ای است در اراضی یونان که از عهد قسطنطین تا کنون هر کس در آن ممالک برتری یافته قفلی بر آن خانه افزود و هیچیک از بزرگان باب آن بیت را نگشوده اند، چه گمان کرده اند که در آن خانه مالی است از اندوخته سلاطین سلف و ننگ می داشته اند که دست بدان برند تا مردم نگویند که از عدم کفایت به اندوخته دیگران محتاج شد و حال آنکه در آن خانه نیست جز از کتب ارسطویی. چه، در زمان قسطنطین که مردم بوزنطیه دین مسیحا گرفتند قسطنطین گفت تا کتب حکما را جمع کرده و در آن خانه نهادند و در را بستند تا مردم به مطالعه آن کتب در شریعت عیسوی سستی نگیرند. ملک روم با صنادید دولت مشورت کرد که از گشودن آن خانه و فرستادن آن کتب به نزد مسلمین مرا عصبانی لازم شود یا رستگاری باشد؟

ایشان گفتند: هرگز بر تو گناهی نبود چه این کتب که در میان هر طبقه شایع گردد، قواعد شریعت و ملت ایشان را متزلزل کند.

پس ملک روم بی اکراه گفت در آن خانه را برگشودند و از آن کتب فراوان

که در آنجا بر زیر هم نهاده بودند، پنج شتر گرانبار ساخته به خدمت مأمون ملعون فرستاد و مأمون ملعون نیز جمعی را گماشت تا آنجمله را از لغت یونانی و رومی به لسان عرب ترجمه کردند. بعضی از آن کتب تمام و برخی ناتمام بود که الی الان ناتمام مانده و پس از واقعه بعضی از مسلمین نیز در طلب کتب یونانیان شدند و گاه گاه نوشته ای بدسته آورده ترجمه کردند.

اما ملوک بنی عباس جمعی را برای ترجمه کتب فلسفی گماشته بودند که ایشان را مرسوم و اجری فراوان می دادند از جمله حنین بن اسحاق و حبیب بن حسن و ثابت بن قره جمعی دیگر بودند که هر یک را در ماهی پانصد دینار زر خالص می دادند و از مردمی که بعد از بنی المنجم بدین مهم رفتند، محمد و احمد پسران موسی بن شاکر بودند. و نقل است حقوق ماهانه ای را که به هر مترجم جهت ترجمه کتب فلسفی یونانی از طرف خلیفه عطا می شد به قدری بود که می توانست با آن پاداش 125 تا 200 شتر در ماه خریداری کند. با اینکه هموزن کتاب نیز طلای خالص به مترجم داده می شد که با افزودن این پاداش ثانوی بر پاداش نخست، توان مالی مترجم کتابهای فلسفی به خرید بیش از 500 راس شتر در ماه بالغ می شد.

روی این پاداشهای عطا شده از جانب خلفاء [عباسی] به مترجمین فلسفه در آن زمان دقت کنید! شرح واقعه ترجمه کتب ارسطو به وسیله خلفاء عباسی اینگونه آمده است:

و از مصنفات او (ارسطو) یکصد و بیست کتاب و رساله باقی ماند که بعضی از آن کتب به لسان عرب و عجم ترجمه گردید که در این باره در کتاب "اسلام و انسان معاصر" سوال و جوابهایی بین سوال کننده ای مجهول و

علامه طباطبائی در پی پیدایش مسائل دیگر فلسفه انجام گرفت که نظر خوانندگان گرامی را به آن جلب می‌نمائیم:

سوال: آیا فلسفه یونان که چند قرن بعد از بعثت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در اثر ترجمه کتب یونانی به عربی وارد جامعه مسلمین شد، تنها به منظور این بود که مسلمین با علوم خارج کشور آشنا شوند یا اینکه بهانه‌ای بود تا مردم را از رجوع به اهل بیت وحی (علیهم السلام) بازدارند؟

جواب علامه: حکومت‌های معاصر با ائمه هدی (علیهم السلام) نظر به اینکه از آن حضرات دور بودند از هر جریان و از هر راه ممکن برای کوبیدن آن حضرات و بازداشتن مردم از مراجعه به ایشان و بهره‌مندی از علوم ایشان [سوء] استفاده می‌کردند، لذا می‌توان گفت که ترجمه الهیات فلسفه به منظور بستن در خانه اهل بیت (علیهم السلام) بوده است.

وی در ادامه می‌گوید:

اگرچه حکومت‌های وقت، ترجمه این کتابها را به منظور بستن در خانه اهل بیت (علیهم السلام) وارد جامعه مسلمین کردند ولیکن این منظور ناموجه حکومت‌های وقت، ما را مستغنی نمی‌کند از رجوع به الهیات و فلسفه یونان... (1)

می‌گوئیم مطالب فلسفه که حکام ظالم و جائر دستور ترجمه آن را دادند یا موافق معارف اهل بیت (علیهم السلام) بوده یا مخالف آن. اگر موافق باشد معنا ندارد حکام ظالم، به منظور بستن در خانه اهل بیت (علیهم السلام)، این کتب را وارد جامعه مسلمین کنند بلکه به عکس باید مانع نشر این کتب می‌شدند و اگر مخالف بوده، رجوع به الهیات و فلسفه

ص: 74

یونانی چه معنا می دهد؟

حکام جور از فلسفه [این دانش بی مقدار]، به عنوان ابزاری برای خاموش کردن نور حق استفاده کردند:

(..أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ..) (1)

«آیا به جای چیز بهتر خواهان چیز پست ترید؟..»

در حالی که خداوند پاسبانی از نور خودش را به عهده گرفته:

(يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ) (2)

«می خواهند نور خدا را با دهانهایشان خاموش کنند و حال آنکه خداوند گرچه کافران را خوش نیاید، نور خود را کامل خواهد گردانید»

سوال: آیا فلسفه یونان آنچه دارد در امت اسلام و فرمایشات معصومین (علیهم السلام) هست یا خیر؟ چنانچه آن مطالب موجود است، پس چه حاجتی به فلسفه است و اگر وجود ندارد معلوم می شود فلسفه یونان باعث شد که معارف اسلام تکمیل شود؟

علامه جواب می دهد:

نظر به اینکه خطابات دینی (به همه مردم جهان اعم از جاهل و عالم است...) با زبانی وارد شده که هر فهم با اختلافی که در میانشان است هر کدام به اندازه ظرفیت خود بهره مند می شود در این صورت تردید نیست اگر بخواهیم از همین معارف در سطح عالی بحث کرده و مطالبی که فهم آنها مخصوص افهام عالی می باشد به دست آورده استخراج کنیم، از وضع یک سلسله اصطلاحات فلسفی گریزی نداریم.

می گوئیم: از گفتار علامه اینطور بر می آید که وی، فلسفه یونان را با همان ساختارهای

ص: 75

1- سوره مبارکه بقره آیه شریفه 61

2- سوره مبارکه صف آیه شریفه 8

خودش پذیرفته و اشاره ای به اسلامی شدن فلسفه یونان نمی کند.

اولاً: اگر دین اسلام در تبیین مسائل خود با زبانی سخن گفته که آن زبان در سطح عالی کاربردی ندارد پس زبان دین الکن و ناقص است و نیاز به متمم که فلسفه باشد دارد.

ثانیا: اگر به کار بردن اصطلاحات فلسفی در فهم دین ضروری است (حداقل برای خواص) چرا ائمه اطهار (علیهم السلام) امر به چنین فن مقدس و عظمائی نکردند؟

ثالثاً: اتفاقاً علت عمده پیشرفت اسلام و عالمگیر شدن قرآن، روان بودن و ساده بیان کردن مطالب عمیق و دقیق و حیاتی است. و به قول جلال الدین همایی:

فلسفه (1) منشأ تفرق کلمه و پیدایش فرق و عقاید نوظهور گردید و مسائل دینی را از سادگی به تکلف و پیچیدگی انداخت. (2)

و به قول گوستاو لوبون فرانسوی:

... امتیاز اسلام به دیگر ادیان این است که این دستورات را به اندازه ای ساده و روان و طبیعی بیان کرده که همه کس به خوبی می تواند درک کرده به کار ببندد و لذا می بینیم ملتهای زیادی از مسیحیون، دین اسلام را می پذیرند...

اگر کسی بخواهد برای فائده یک کتاب مذهبی مثلاً میزانی بدست آورد نباید به قواعد فلسفی آن کتاب که غالباً سست و ضعیف است، نظر

ص: 76

1- فلسفه به دو دسته تقسیم می شود. فلسفه اشراق و مشا. سردسته فلسفه اشراقی، شیخ شهاب الدین سهروردی و سردسته فلاسفه مشا، ابوعلی سینا هستند. اشراقیون پیرو افلاطون و مشائیون پیرو افکار ارسطو هستند. تفاوت اصلی و جوهری روش اشراقی و مشائی این است که در روش اشراقی برای تحقیق در مسائل فلسفی و مخصوصاً حکمت الهی، تنها استدلال و تفکرات عقلی کافی نیست. بلکه سلوک قلبی و مجاهدت نفس و تصفیه آن نیز برای کشف حقائق ضروری و لازم است اما در روش مشا، تکیه فقط بر استدلال است.

2- غزالی نامه 55/132

قواعد فلاسفه با بازی با کلمات و اصطلاح سازی برای مقهور کردن مردم، آنان را از مسیر حق جدا کردند و امر حتمی بر خودشان چنان مشتبّه شد که باور کردند حکمت و دانائی در کالبد همین الفاظ ابهام انگیز موجود است. از این بیانات به وضوح پیداست که اگر قرآن می خواست برای تبیین مقاصد خود از اصطلاحات فلسفی مدد گیرد عالمگیر نمی شد و مانند ادیان مسیحیت رو به افول می گذاشت.

رابعاً: لازمه قول علامه (عوام بودن زبان قرآن) این است که قرآن منحصر به اقوام زمان خود است، همان اقوام و عوام و عربهای بادیه نشین که عزتشان، خونریزی و جنگ و شرفشان دخترکشی و خوراکشان کثافات و قاذورات بود نه نسل مترقی.

سوال: اگر هیچ فرقی بین فلسفه با آیات و روایات نیست، جز کمی اختلاف، پس آنچه که پروردگار متعال و ائمه هدی (علیهم السلام) از جهت تبیین آورده اند اتم و اکمل است و اگر بهتر از آن یافت می شد می فرمودند، به این لحاظ چه حاجتی به تعبیر فلاسفه است؟

صاحب تفسیر المیزان جواب می دهد:

زبان دین ساده و عمومی است و زبان فلسفه فنی و علمی و فرق بین این دو مرحله همان فرق زبان عمومی و ساده با زبان خصوصی فنی است نه اینکه بیانات دینی فصیح تر و بلیغ تر است.

می گوئیم: چگونه فلسفه را همسنگ قرآن، بلکه بالاتر از قرآن از لحاظ فصاحت و بلاغت بیان نمود با اینکه خداوند می فرماید:

(.. ما فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ..) (2)

ص: 77

1- تاریخ تمدن اسلام و غرب 142-143

2- سوره مبارکه انعام آیه شریفه 38

«ما هیچ چیزی را در کتاب فروگذار نکرده ایم..»

حتی اگر یک آیه از قرآن را رد کنید به همه قرآن و فرستنده آن کافر شده اید.

(..أَفْتَوْمُنُونَ بِنِعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ) (1)

«..آیا پس به بخشی از کتاب ایمان می آورید و بخشی دیگر را کافر می شوید؟ پس جزای آن کس از شما که چنین کند نیست مگر خواری در زندگی دنیوی و روز قیامت برده می شوید به سوی بدترین عذاب و خداوند به آنچه می کنید غافل نیست»

قطعاً اگر خداوند در تبیین دینش وجود اصطلاحات فلسفی را ضروری می دانست، کوتاهی نمی کرد. حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید:

«اتَّبِعُوا وَلَا تَبْتَدِعُوا، فَقَدْ كُفَيْتُمْ» (2)

(از فرامین و احکام دین) پیروی کنید و بدعت نگذارید؛ زیرا آنچه شما را کفایت می کند گفته شده است.

«اتَّبِعُوا وَلَا تَبْتَدِعُوا فَكُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَ كُلُّ ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ» (3)

(از فرامین و احکام دین) پیروی کنید و بدعت نگذارید؛ پس هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی در آتش.

ص: 78

1- سوره مبارکه بقره آیه شریفه 58

2- میزان الحکمة 1/512

3- دعائم الإسلام 1/89؛ 1/143؛ 1/411 - مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل 12/326

(از فرامین و احکام دین) پیروی کنید و بدعت نگذارید؛ زیرا آنچه شما را کفایت می کند گفته شده است.

جناب آقای مصباح یزدی نیز در مورد «ورود فلسفه به منظور بستن در خانه اهل بیت (علیهم السلام)» می گوید:

دستگاههای ستمگر بنی امیه و بنی عباس که به ناحق مسند حکومت اسلامی را اشغال کرده بودن به شدت احساس نیاز به پایگاهی مردمی در میان مسلمانان می کردند. در حالی که اهل بیت (علیهم السلام) معدن علم و خزانه دار وحی بودند، دستگاههای حاکم برای جلب افراد وسیله ای جز تهدید و تطمیع در اختیار نداشتند از این رو کوشیدند تا با تشویق دانشمندان و جمع آوری صاحب نظران به دستگاه خویش رونقی بخشند و با استفاده از علم [غلط و جهل] یونانیان، رومیان و ایرانیان در برابر پیشوایان اهل بیت (علیهم السلام) دکانی بگشایند. (2)

متأسفانه بعضی از شیعیان ضعیف الفکر به طمع لقمه به اصطلاح هدایت و معارف از این مکتب جدید که هیچ آثار و نشانی از وحی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و فرمایشات معصومین (علیهم السلام) در آن دیده نمی شود، تمایل پیدا نموده در صورتیکه معرفت به حق تعالی مستلزم احاطه علمی، آنهم لدنی بوده و باید نشأت گرفته از وحی آسمانی باشد. صد البته چنین معرفتی با این قابلیت و احاطه در هیچ جایی جز در خاندان وحی یافت نمی شود. چنانکه خداوند متعال فرموده:

(وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ) (3)

ص: 79

1- میزان الحکمة 1/512

2- آموزش فلسفه 1/29 - کتاب یافته های وحیانی در تضاد با یافته های یونانی

3- سوره مبارکه حج آیه شریفه 8 - و بخشی از سوره مبارکه لقمان آیه شریفه 20

«از مردم کسانی هستند که مجادله و گفتگو می کنند درباره خداوند بدون داشتن و هدایتی و بدون استفاده از کتابی روشن کننده که منبع علم و هدایت آنان قرار گیرد»

حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده اند:

«مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ كَانَ مَا يُفْسِدُهُ مِنَ الدِّينِ أَكْثَرَ مِمَّا يُصْلِحُهُ» (1)

هر کس بدون آگاهی برای مردم در مسائل دینی اظهار نظر کند، آنچه از دین ایشان به فساد و تباهی می کشاند بیشتر است از آنچه اصلاح می کند.

حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمایند:

«من بر اتمم نه از مومنان بیمناکم و نه از مشرکان چرا که مومن ایمانش مانع ضرر اوست و مشرکان را خداوند متعال به جهت سرکشی رسوایشان می کند ولی من از منافقین بر شما می ترسم که چیزی را که قبول دارید می گوید ولی رفتاری میکند که شما آن را منکر می شمارید» (2) (روش و مهج او خلاف گفته اش را ترویج می نماید)

حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمودند:

«..وَأَمَّا أَهْلُ الْبِدْعَةِ فَالْمُخَالَفُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ وَكِتَابِهِ وَلِرَسُولِهِ الْعَامِلُونَ بِرَأْيِهِمْ وَأَهْوَائِهِمْ وَإِنْ كَثُرُوا..» (3)

.. و اما بدعتگذاران کسانی هستند که با فرمان خدا و کتابش و رسولش

ص: 80

1- عوالی اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة 6/65؛ 4/346 - بحار الأنوار (ط - بیروت) 2/121 - مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل 17/248

2- امالی شیخ طوسی 29 مجلس اول - امالی شیخ مفید 268 مجلس 31 - نهج البلاغه 385 - نامه ای به محمد بن ابی مکر 22

3- الأحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی) 1/168 - بحار الأنوار (ط - بیروت) 32/222؛ 32/258

مخالفت می ورزند و بر اساس رای و گرایشهای خود (هوای نفس) عمل می کنند هر چند شمارشان بسیار باشد.

مصدق چنین فرمایشی در این عصر فتنه و تاریکی، کسانی هستند که بجای دستیابی به ریسمان الهی (حبل الله)، به طناب پوسیده افراد به ظاهر عارف اعتماد کرده، خویش را می آویزند و به وسیله چنین طنابی که هر که بدان متمسک شده سقوط کرده، سرنگون می کنند و هلاک می شوند. همه طنابهای ضلالت و تباهی، داعی رسانیدن متمسکین به خود به راه هدایت و معرفت خدای تعالی می باشند و برای شناخت خدای تبارک و تعالی، ذات مقدس حق را مورد بحث و گفتگو قرار می دهند. خداوند در قرآن مجید در این باره می فرماید:

(وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ) (1)

«از مردم کسانی هستند که بدون داشتن علم سخنانی در مورد ذات الهی می گویند و پیروی هر شیطان سرکشی را می کنند»

حال آنکه برای شناخت چیزی باید به آن چیز محیط شد؛ لکن خدای تبارک و تعالی برتر از آنست که محاط شود.

حضرت امام محمدباقر (علیه السلام) فرمود:

«مردمی در طلب علمی که از آن نهی شده بودند رفتند تا آنجا که سخنشان به خدا رسید و سرگردان شدند» (2)

حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) فرمود:

«تَكَلَّمُوا فِي كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَتَكَلَّمُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ» (3)

ص: 81

1- سوره مبارکه حج آیه شریفه 3

2- أصول کافی/ترجمه مصطفوی 1/125

3- الکافی (ط - الإسلامية) 1/92؛ (ط - دارالحدیث) 1/232 - شرح أصول الکافی (صدرا) 3/128 - الوافی 1/371 - وسائل الشیعة

16/196 - هداية الأمة إلى أحكام الأئمة (عليهم السلام) 5/584 - مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول (صلى الله عليه وآله وسلم)

1/322

درباره هر چیزی صحبت کنید و در ذات خدای متعال سخن نگوئید.

«يَا سَلِيمَانُ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ (وَ أَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنتَهَى) (1) فَإِذَا انْتَهَى الْكَلَامُ إِلَى اللَّهِ فَأَمْسِكُوا» (2)

ای سلیمان خدای متعال می گوید: «و تا پروردگارت پایان کار است» پس هر گاه به خدای متعال رسید، پرهیز کنید. (درباره ذات الهی گفتگو نکنید)

در مورد افرادی که در مورد مباحث کفر آمیز تبعیت از سردمداران عالم نمی نمایند به اختصار به روایت زیرین اکتفا خواهیم نمود.

حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) می فرماید:

«..عُلَمَاؤُهُمْ شَرَّ رَأَى خَلْقِ اللَّهِ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ لِأَنَّهُمْ يَمِيلُونَ إِلَى الْفُلْسَفَةِ وَ التَّصَوُّفِ وَ أَيْمُ اللَّهِ إِنَّهُمْ مِنْ أَهْلِ الْعُدُولِ وَ التَّحَرُّفِ يُبَالِغُونَ فِي حُبِّ مُخَالَفَتِنَا وَ يُضِلُّونَ شِيَعَتَنَا وَ مَوَالِيَنَا إِنْ نَالُوا مَنْصَبًا لَمْ يَشْبَعُوا عَنِ الرَّشَاءِ وَ إِنْ خُذِلُوا عَبَدُوا اللَّهَ عَلَى الرِّيَاءِ أَلَا إِنَّهُمْ قَطَّاعُ طَرِيقِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الدَّعَاةُ إِلَى نِحْلَةِ الْمُلْحِدِينَ فَمَنْ أَدْرَكَهُمْ فَلْيَحْذَرُهُمْ وَ لِيَصُنْ دِينَهُ وَ إِيْمَانَهُ..» (3)

..علماء آنان (آخرالزمان) بدترین خلق خدا بر روی زمینند، چون تمایل و گرایش به سوی فلسفه و تصوف می یابند. و بخدا سوگند آنان از گروه

ص: 82

1- سوره مبارکه نجم آیه شریفه 42

2- المحاسن 1/237 - الكافي (ط - الإسلامية) 1/92؛ (ط - دارالحديث) 1/232 - التوحيد (للصدوق) 456 - الوافي 1/372 - وسائل الشيعة 16/194 - بحار الأنوار (ط - بيروت) 3/264

3- حديقة الشيعة مقدس اردبيلي 262 - سفينة البحار 2/57 - الاثني عشرية شيخ حر عاملي 33 - اثبات الهدى 4/204 - بحار الأنوار 22/453 - مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل 11/376؛ 11/380

منحرفین از دین و از کسانی هستند که در پی تحریف دین و مطالب آن می باشند در دوستی مخالفین ما مبالغه و زیاده روی می کنند و شیعیان و دوستان ما را مبعوض می دارند. پس اگر به منصبی رسیدند از رشوه سیر نمی شوند و اگر مخذول شوند رو به عبادت خدا آنها به ریاء می آورند. آگاه باشید همانا آنان دزدان راه مومنین اند و دعوت کنندگان به گروه ملحدین. پس هر که آنان را درک کرد از آنان برحذر باشد و دین و ایمانش را محفوظ بدارد..

حضرت امام هادی (علیه السلام) می فرماید:

«... وَالصُّوفِيَّةُ كُلُّهُمْ مِنْ مُخَالِفِيْنَا، وَطَرِيقَتَهُمْ مُغَايِرَةٌ لَطَرِيقَتِنَا، وَإِنْ هُمْ إِلَّا نَصَارَى وَ مَجُوسٌ هَذِهِ الْأُمَّةُ، أَوْلَيْكَ الَّذِينَ يَجْهَدُونَ فِي إِطْفَاءِ نُورِ اللَّهِ (وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ)» (1)

همه (فرقه های) صوفیه از مخالفین ما هستند و راه آنان غیر راه و طریق ماست. آنها نیستند مگر نصارا و مجوس این امت. آنها کسانی هستند که تلاش می کنند در خامش کردن نور خدا «و خداوند نورش را کامل می کند حتی اگر کافران را خوش نیاید»

«مَنْ ذَكَرَ عِدَّةَ الصُّوفِيَّةِ وَلَمْ يُنْكِرْهُمْ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ فَلَيْسَ مِنَّا وَ مَنْ أَنْكَرَهُمْ فَكَأَنَّمَا جَاهَدَ الْكُفَّارَ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ)» (2)

هر کس از صوفیه نزدش صحبت شود و به زبان دل آن را انکار نکند و از ما نیست و کسی که آنها را انکار کند مانند آنست که نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با کفار جهاد نموده باشد.

ص: 83

1- منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة (خوئی (رحمة الله)) 14/17 - سورة مبارکه صف بخشی از آیه شریفه 8

2- مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل 12/323 - منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة (خوئی (رحمة الله)) 14/16

صراحت این روایات به گونه ای است که هر انسان عاقلی می یابد که نکوهشها و مذمتهای ائمه معصومین (علیهم السلام) خاص فرقه ای غیر از فرقه دیگر نیست بلکه کلی است. مولا امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در ادامه خطبه ای چنین می فرماید:

«..فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ وَ أَنَّى تُؤْفَكُونَ وَ الْأَعْلَامُ قَائِمَةٌ وَ الْآيَاتُ وَاضِحَةٌ وَ الْمَنَارُ مَنْصُوبَةٌ فَأَيْنَ يَتَاهُ بِكُمْ وَ كَيْفَ تَعْمَهُونَ وَ بَيْنَكُمْ عِثْرَةٌ نَبِيَّكُمْ وَ هُمْ أَزِمَّةُ الْحَقِّ وَ أَعْلَامُ الدِّينِ وَ أَلْسِنَةُ الصِّدْقِ فَأَنْزِلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ وَ رِدُّوهُمْ وَرُودَ الْهَيْمِ الْعِطَاشِ..» (1)

پس کجا می روید و به کجا شما را می برند؟ در حالیکه علائم و نشانه های هدایت استوار و نشانه ها واضح و علامات هدایت نصب شده پس کجا شما سرگردان کرده اند و چرا حیران به این طرف و آن طرف می شتابید؟ آیا نمی دانید که خاندان پیامبران در بین شما می باشند؟ کسانی که زمامداری، حق آنان بوده و بدست آنان است و آنانند نشانه های دین و زبان صدق و راستی، آنان را در بهترین جایگاه های قرآن منزل دهید و بشتابید به سوی آنان برای فراگیری و بهره گیری همچون شتاب شتران تشنه به سوی آب. (2)

ص: 84

1- نهج البلاغة (للصبيحی صالح) 119 - بحار الأنوار (ط - بیروت) 2/57

2- منظور از بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ بهترین جایگاه های قرآن و عالیترین مقامات است منجمله آنچه در قرآن ذکر شده و جنبه جنب الهی دارد مثل نور الله و جه الله یدالله و... اینها از زمره احسن منازل قرآن محسوب می شوند منازل محل های نزول است و این کرائم قرآن در خصوص ائمه اطهار (علیهم السلام) نازل شده است.

«..فَلَا تَقُولُوا بِمَا لَا تَعْرِفُونَ فَإِنَّ أَكْثَرَ الْحَقِّ فِيمَا تُنْكِرُونَ..» (1)

پس لب به سخن پیرامون آنچه را که شما منکر آنید، نگشائید چون بیشتر حقائق در آنچه است که شما بدان آگاهی ندارید.

همچنین برای شناساندن منحرفین در جای دیگری می فرمایند:

«و دیگری که خداوند متعال دشمن اوست شخصی است که خود را عالم می نامد ولی عالم نیست. فقط مطالبی از یک عده افراد نادان گرفته و گمراهیهای آنان را جمع نموده و برای مردم از کردار و گفتار خود دامی گسترده است. و قرآن را مطابق سلیقه و رای خود تفسیر می نماید. و حق و حقیقت را همان هوا و خواهشهای نفسانی خویش می داند و به مردم امنیت و در امان بودن را به خلاف واقع ارائه می دهد و گناهان کبیره آنان را ساده و ناچیز در نظرشان جلوه می دهد. و می گوید: هر موضوعی که آن مشتبه و غیر واضح باشد در آن وارد نمی شوم در حالیکه در اینچنین موضوعاتی غرق است. و می گوید: از بدعتهای در دین دورم در حالیکه در اینگونه امور غلطان است. پس صورتی چون انسان دارد و لکن قلب او قلب حیوانی است. گذرگاه هدایت را نمی شناسد تا از آن پیروی کند و کوری و ضلالت را تشخیص نمی دهد تا بتواند از آن دوری گزیند. پس چنین شخصی ناگزیر جز مرده ای در بین زندگان بیش نیست» (2)

پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

«مَنْ تَعَلَّمَ عِلْمًا لِيُمَارِيَ بِهِ الشُّفَهَاءَ أَوْ لِيُبَاهِيَ بِهِ الْعُلَمَاءَ أَوْ يَصْرِفَ بِهِ النَّاسَ إِلَى

ص: 85

1- نهج البلاغه فیض 25 خطبه 86 - بحار الأنوار (ط - بیروت) 34/209

2- نهج البلاغه (فیض) خطبه 86/205

نَفْسِهِ يَقُولُ أَنَا رَيْسُكُمْ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ الرِّئَاسَةَ لَا تَصَلُّحُ إِلَّا لِأَهْلِهَا فَمَنْ دَعَا النَّاسَ إِلَى نَفْسِهِ وَفِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (1)

هر کس علمی بیاموزد که با آن نادانها را به تردید بیندازد یا بر علما مباحث کرده فخر بفروشد، یا مردم را به سوی خود بکشاند و بگوید من آقا و رئیس شما هستم، پس جایگاه خویش را در آتش آماده سازد؛ همانا ریاست برای کسی خوب نیست مگر برای اهل آن. پس هر کس مردم را به سوی خویش بخواند و در ایشان کسی که از او داناتر است، باشد؛ خداوند در روز قیامت به او نظر نخواهد کرد.

یکی از دلایل بدعتگذاری چنین افرادی خوی تکبر آنهاست که مانع از این می شود که به مردم و مریدان خود بگویند «من نمی دانم» که در این باره امام معصوم (علیهم السلام) چنین فرمودند:

«... از اینکه مردم آنان را نادان به پرسشها بدانند، احساس شرم می کنند. عجز و ناتوانی در پاسخ به پرسشها نیز امری است سنگین بر آنان. (2) از راه بکارگیری رأی، قیاس و ترک تعالیم رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) پاسخ تراشی می کنند. با اینکار مانع رجوع مردم به گنجینه های علم و دانش (پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و خاندان پاکش) می شوند. پاسخ تراشیهها همان بدعت در دین است. با اینکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده است: هر بدعت گمراهی و ضلالتی است. در برابر پرسشهای مربوط به امر دین و نیافتن پاسخ از فرموده های رسول

ص: 86

1- بحار الأنوار (ط - بیروت) 2/110

2- خویشايندشان نيست كه نتوانند جواب پرسش مردم را بدهند، در نتیجه از نزد خود چیزی جدید اختراع کرده و خزعلاتی به هم می بافند و بدعت شکل می گیرد.

الله (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت به آن اگر پرسشها را به خدا، رسول و اولوالامر از آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) که قدرت تشخیص کافی دارند ارجاع دهند آگاهی نسبت به مسائل دینی خواهند یافت» (1)

(.. وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ..) (2)

«.. واگر آن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اولی الامرشان (ائمہ اطهار (علیهم السلام)) که قدرت تشخیص دارند ارجاع دهند از حقائق مسائل آگاه خواهند شد...»

(.. فَلَا تَقُولُوا بِمَا لَا تَعْرِفُونَ فَإِنَّ أَكْثَرَ الْحَقِّ فِيمَا تُنْكِرُونَ..) (3)

پس لب به سخن پیرامون آنچه را که شما منکر آنید، نگشایید چون بیشتر حقائق در آنچه است که شما بدان آگاهی ندارید.

(رَبِّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَعِلْمُهُ مَعَهُ لَا يَنْفَعُهُ) (4)

چه بسا عالمی که جهلش او را به هلاکت رسانده و علمی که با خود دارد به او نفعی نمی رساند.

حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) هنگامی که شنید که عمار بن یاسر با مغیره بن شعبه در موضوعی مجادله می کند؛ فرمود:

(«دَعَا يَا عَمَارُ فَإِنَّهُ لَمْ يَأْخُذْ مِنَ الدِّينِ إِلَّا مَا قَارَبَتْهُ الدُّنْيَا [و] عَلَى عَمْدٍ لَبَسَ عَلَى نَفْسِهِ، لِيَجْعَلَ الشُّبُهَاتِ عَازِرًا لِسَقَطَاتِهِ» (5)

رهايش کن ای عمار! پس او از دین چیزی قبول نمی کند مگر آنچه که او

ص: 87

1- کتاب عرفان و اهل بیت (علیهم السلام) 345 - بحار الأنوار 2/207 - وسائل الشیعه 27/61

2- سوره مبارکه نساء آیه شریفه 83

3- نهج البلاغه فیض 25 خطبه 86 - بحار الأنوار (ط - بیروت) 34/209

4- خورشید اسلام چگونه درخشید 162 - بحار الأنوار 2/110 ح 17

5- بحار الأنوار (ط - بیروت) 34/306 - منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه (خوئی (رحمة الله)) 21/486

را به دنیا نزدیک کند و تعمداً امور را بر خود مشتبه کرده (دین را پوشش خود کرده)، برای اینکه شبهات را برای خلافاً فکریهای خویش راه فرار و عذر قرار دهد.

اینگونه عالم، مصداق فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می شود که فرمود:

«..أَنَّ الْعَالِمَ الْعَامِلَ بغيرِهِ كَالْجَاهِلِ الْحَائِرِ الَّذِي لَا يَسْتَفِيقُ عَنْ جَهْلِهِ..» (1)

عالمی که بر خلاف علم خود عمل می کند همانند جاهل سرگردانی است که خطا و صواب را نمی داند و از جهل و نادانی خویش به هوش نمی آید.

حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

«خداوند دانش را از میان مردم بر نمی دارد بلکه خداوند متعال با برگرفتن دانشمندان، مردم را از فضیلت علم و دانش محروم می گرداند و در چنین شرایطی مردم به سوی افراد نادان می روند و آنان را به ریاست خود می پذیرند و در همه موارد از ایشان پرسش می نمایند. آنان نیز بدون دانش پاسخ می دهند و در نتیجه هم خود گمراه می شوند و هم دیگران را گمراه می کنند» (2)

حضرت ختمی مرتبت (صلی الله علیه و آله و سلم) در مذمت این افراد چنین فرمودند:

«..كَلَامُهُمُ الْحِكْمَةُ وَأَعْمَالُهُمْ دَاءٌ لَا تَقْبَلُ الدَّوَاءَ..» (3)

سخنانشان حکمت است و اعمالشان دردیست که درمان ندارد..

ص: 88

1- نهج البلاغه فیض الاسلام خطبه 109 ص 338 - تحف العقول 150 - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 7/221 - وسائل الشیعه

6/167 - بحار الأنوار (ط - بیروت) 2/36؛ 74/290

2- بحار الأنوار 2/131 ح 37 - خورشید اسلام چگونه درخشید 3/77

3- مکارم الأخلاق 449 - الوافی 26/207 - بحار الأنوار (ط - بیروت) 74/97 - مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل 6/451؛

متأسفانه، بشرِ دینِ مآبِ جاهل، بدون توجه به فرمایشات حجت‌های الهی آنچنان به بی پروائی و کبر رسیده که با تلبیس خود به هیئت دانشمند و عالم در دین، به خود اجازه داده تا درباره ذات مقدس و تجلیات و ظهورات آن، سخن براند. افرادی که در این وادی گام نهاده و حد خود را نشناخته و چنین مطالبی را پیگیری و مطرح می کنند، صوفیه و عرفا هستند. گویا احاطه کامل بر ذات نامحدود و لایتناهی حق تعالی دارند و امری نیست که رابطه ای با ذات پروردگار داشته باشد ولی از دید این عده، پنهان و پوشیده باشد! بلکه تمام گفته هایشان را تجلی و ظهور خداوندی ادعا می کنند. گویا آگاهی کامل داشته و تعینات و شکل پذیریهائی را که به خداوند نسبت می دهند در عالم کشف و شهود [خیالی] خود مشاهده نموده اند! در صورتیکه خداوند متعال می فرماید:

(ما أَشْهَدُ لَهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَمَا كُنْتُمْ تُتَّخَذُونَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا) (1)

«[من] آنان را نه در آفرینش آسمانها و زمین به شهادت طلبیدم و نه در آفرینش خودشان. و من کسی نیستم که گمراه کنندگان را همکار خود بگیرم»

با بیان ائمه هدی (علیهم السلام) به اینکه عقل را به ذات مقدس حق تعالی راهی نیست؛ کلیه

ص: 90

علوم [عقلی] که در مورد ذات الهی بحث کنند، تماماً بی اساس و باطل می باشند.

بشر را توان و قدرت شناخت چگونگی ذات باری تعالی نیست و عرفان و شناختی که در بندگان صالح یافت می شود بر اساس نوری است که خداوند، خود بر آن بندگان ارزانی داشته، وگرنه معرفت و شناخت ذات خداوند متعال با عقول بشری ممکن نمی باشد. البته تدبر در خلقت آسمان و زمین و تفحص در احادیث مربوط به خلقت انوار مخلوقات عالین (علیهم السلام) نه تنها ممنوع نبوده بکه واجب است زیرا اینها همه فعل خداوند است.

پس سخن در ذات باری تعالی و توصیف او به غیر آنچه که او خود را توصیف نموده، نیست مگر کفر و الحاد؛ و بنده صالح خداوند کسی است که از اینگونه سخنها و اظهار نظرهای خودسرانه و شخصی خودداری نماید. به همین دلیل است که حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام) می فرماید:

«لَا تَتَجَاوَزْ فِي التَّوْحِيدِ مَا ذَكَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ فِي كِتَابِهِ فَتَهْلِكَ...» (1)

در امر توحید مواظب باش از آنچه را که خداوند متعال در کتابش بیان فرموده تجاوز نمائی که هلاک خواهی شد..

حضرت ثامن الائمه امام رضا (علیه السلام) نیز می فرماید:

«مَنْ وَصَفَ اللَّهَ بِخِلَافِ مَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ فَقَدْ أَغْطَمَ الْفِرْيَةَ عَلَى اللَّهِ...» (2)

هر آن کس که توصیف نماید خداوند را بخلاف آنچه که او خود را بدان توصیف نموده است، افتراء و دروغ بزرگی را به خداوند نسبت داده است..

ص: 91

1- التوحید (للصدوق) 76 - بحار الأنوار (ط - بیروت) 4/296 - مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل [الخاتمه ج 5] 145

2- تفسیر العیاشی 1/373 - البرهان فی تفسیر القرآن 2/466 - بحار الأنوار (ط - بیروت) 4/53

و تا آنجا که به صراحت، حضرت امام رضا (علیه السلام) می فرمایند:

«..فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ بِوَجْهِهِ كَالْوَجْهِ فَقَدْ كَفَرَ..» (1)

..هرکه در پی وصف ذات مبارک الهی مانند توصیفات دیگر برآید یقیناً کافر است.. (2)

عدم احاطه بر سیره و روش اهل باطل، سبب سرگشتگی و نهایتاً گمراهی بوسیله شبهات ایشان است. بدین سبب باید دانست که چنین افکار شرک آمیزی از کجا

ص: 92

1- الأمالی (للصدوق) 460 - التوحید (للصدوق) 117 - وسائل الشیعه 7/7؛ 28/340 - بحار الأنوار (ط - بیروت) 4/3؛ 4/31؛ 24/201 - تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب 12/572 - عیون اخبار الرضا 1/115

2- اصولاً در تعریف عقلی با توجه به شرایط فیزیکی باید به نیروئی برتر که صانع کل مصنوعات باشد ایمان داشت. علم می گوید در هر شیء مقدار بسیار زیادی اتم وجود دارد و شالوده هر شیئی اتم بوده و از طرفی برای ساختار اتم، یک هسته و سه ذره بنامهای الکترون، نوترون و پروتون را قائل شده اند. زنده بودن اتم را به چرخیدن الکترون دور هسته اتم منوط دانسته اند. قانونی در مورد حرکت در خلاء می گوید اگر جسمی ثابت باشد مادامیکه نیروئی به آن وارد نیامده آن جسم در حال سکون باقی مانده و اگر نیروئی وارد شود در راستای همان نیرو حرکت خواهد کرد و مادامیکه مانعی در راه جسم مذکور نباشد آن، به راه خود ادامه خواهد داد و نخواهد ایستاد. حال اگر بخواهیم وجود یک شیء با تعداد بیشماری از اتمها را در خلاء (نه در شرایط جو زمین که متفاوت از شرایط خلاء می باشد) را بررسی کنیم، می بینیم حداقل برای به حرکت درآوردن همان الکترونها دور هسته با یک ضربه، نیاز به نیروئی هست. باید از خود پرسید صاحب این نیرو کیست؟ در حالی که این شرایط در زمین کاملاً فرق می کند. در زمین که نیروی جاذبه وجود دارد هر لحظه باید نیروئی به این اتمها وارد شود حال در نظر بگیری تعداد بسیار زیادی از اشیاء که همه دارای بیشمار اتم بوده و در عین حال همه اتمهای آنها نیازمند نیروئی برای حرکت الکترونهایشان برای زنده بودن و بقاء دارند. باز باید صاحب این نیرو را شناخت. هیچ گونه تسلسل در آن، راه ندارد. بلکه مطلقاً صاحب نیرو، عظیمتر از آنست که در وصف آید. بعبارت دیگر صاحب نیروئی که نیازمند نباشد. کمی تعقل در همین مسئله بظاهر ساده به ما می فهماند که صاحب این نیرو بزرگتر از آنست که در فهم آید. او محدود نیست و حدی ندارد. و مهم قضیه اینجاست که چیز برتری که حدی ندارد چگونه قابل توصیف است؟ در حالیکه اگر بخواهیم چیزی را توصیف کنیم باید به آن اشراف کامل داشته باشیم و این در حالیست که صاحب این نیروی برتر یعنی خداوند متعال قابلیت محاط شدن را ندارد تا چه رسد که شیئی که دون اوست بر او محیط شود. واضح است محیط باید برتر و بالاتر از محاط باشد تا صدق کند در حالیکه مخلوقات همگی دون هستند چگونه بر چیزی که علو اعلاست محیط خواهند شد. اصالتاً به ذات باری تعالی راهی نیست.

بوجود آمده و منشأ آن چیست؟ اولین کسی که جمیع اشیاء هستی (صنع) را عین صانع دانسته است (1)، اکیوفان یونانی «فیلسوف سال ششصد قبل از میلاد مسیح» بود. شاگردش برمانیدس نیز از وی پیروی کرده و نظراتی را نیز در زمینه ارائه داده که از ترشحات مغزهای آنان این نظریه شرک آمیز است که می گویند:

خدا مجموعه اشیاست و موجودات جهش و ترشح ذات اویند. (2)

عرفای هند نیز نظیر این اعتقاد شرک آمیز را معتقدند که می گوید:

ذات مقدس حق هر روز به صورتی در می آید (3)... و بر او لازم است که از اطلاق درآمده در هر نوعی از مخلوقات ظهور کند... و از هر ذره تا خورشید، همه ذات حقند. (4)

آسمانها و زمینها و موجودات عالم و تعینهای آن از هر رنگ و هر گونه شکل سراسر ظهور هستی مطلق و جلوه برهم (خدا) است... و وحدت و یگانگی اوست که به رنگ کثرت و دویی و دوگانگی ظاهر می شود. این منی و تویی و این "از من" و "آن از او" هم از "برهم" (خدا) است و گوینده این عبارت که "این منم" نیز ذات "برهم" (خدا) و نور غیب است و غیر ذات او را در تمام مراتب وجود و ظهور بود و نمود نیست. (5)

وحدت وجود یا جهل یونانی

در این مجموعه برآنیم تا مسئله وحدت وجود و موجود را به زبانی ساده و قلمی روان؛ قابل فهم، آسان و بدور از حاشیه و اصطلاحات علمی و فلسفی تا آنجا که

ص: 93

1- یعنی همه مخلوقات را عین خالق و خلق و خالق را یکی دانسته است.

2- مؤسس عرفان در مسیحیت فلوتین متولد 204 میلادی

3- ناسخ التواریخ 4/186 مجلد هبوط - کتاب وحدت یا توحید 106

4- ناسخ التواریخ 4/182 مجلد هبوط - کتاب وحدت یا توحید 106

5- رجوع شود به جوک باسشت 211-213 - تنبیه الغافلین 33-42

ممکن است، بیان نمائیم. بر هر شیعه ای لازم است تا دشمنان دوست نما را بشناسند تا راه کج و انحرافی را از صراط مستقیم تمیز و تشخیص دهند. ما در صدد اشاره به فقرات اندکی هستیم تا یک نمودار کلی از متصوفه را نشان دهد. اینان سلسله ای از مقامات و پیکره های خیالی و مراتب و القاب و طبقات نامفهومی را برای خود می تراشند که آشکارا در آنچه محی الدین بن عربی در الفتوحات المکیه (پیرامون طبقات اولیا و اسامی و مراتب و اعداد و ویژگیهای آنها) می آورد، نمایان است و اینها چیزهایی جز رتبه های من درآوردی و اصطلاحات ذوقی نیستند که دلیلی بر آنها وجود ندارد و راهی برای اثبات آنها از قرآن و آثار حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و حضرات ائمه اطهار (علیهم السلام) نمی توان یافت. اولین گام آنست که پروردگار و معبود یگانه خود را بشناسد و این معرفت جزء ضروریات و واجبات دین است زیرا فرموده اند:

«أَوَّلُ عِبَادَةِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ» (1)

برای فهمیدن عقائد شرک آمیز نسبت به خدای تعالی که در قالب «وحدت وجود» مطرح می گردد، از گفته های ناشران چنین عقایدی و از کتب خودشان بهره گرفته و نظرات ائمه اطهار (علیهم السلام) را هم راجع به ذات مقدس پروردگار عرضه می کنیم تا هر کسی با معیارهایی که از کلام معصوم (علیهم السلام) و عقل سلیم دریافت می نماید، چنین اعتقادات کفرآمیزی که فتنه ای عظیم در مکتب اسلام است را به قضاوت نشسته و بعنوان یک محب اهل بیت (علیهم السلام) مدافع مکتب توحیدی محمد و آل محمد (علیهم السلام) گردد.

اولین قدم، شناسائی افکار داعیان و معتقدان و پایه گذاران این نظریات است. راس و رئیس آنها در جهان اسلام شخصی به نام محی الدین ابن عربی سنی مذهب بود.

ص: 94

وی تالیف کننده عقاید وحدت وجود - وحدت موجود در غالب فلسفه بود که مصالح آن را از یونان قدیم گرفت.

ملاصدرا می گوید:

و ما بتحقیق زنده کردیم عادات و رسوم پیشینیان را در این گفتار و در استوار داشتن آن و دفاع از آن (عقائد افلاطون) بدفع تمام شبهات و آنچه را که موجب شکستی در این موضوع می شد. (1)

مرحوم جلال الدین آشتیانی که یکی از محققین نامی ای است که روی عقائد ملاصدرا کار کرده از روی می گوید:

بیشتر تحقیقات علمی ملاصدرا از افکار قدما (یونانی) و... سرچشمه می گیرد و ماخذ آن موجود است.

ملاصدرا تصریح نموده است که وحدت وجود را از عرفا و اقدمین از حکمای ایران قدیم (قبل از اسلام) اقتباس نموده است. حکمت متعالیه ملاصدرا، مکتبی است کاملاً التقاطی و در واقع امتزاجی از نحله ها و مشربهای گوناگون بوده که بدان صبغه اسلامی زده است. ملاصدرا می گوید:

لیکن چون ما با صاحب سخن یاد شده (محمی الدین) هم مزاجیم سخن او را به صورت شرافتمندی تاویل و توجیه می کنیم...

آنگاه به نقد کلامی از فتوحات باب 357 می پردازد کلامی که، بی حرمتی به ساحت مقدس پروردگار است. در اینجا وی، تمام موجودات جهان را از شریف و دنی همان ذات مقدس خداوندی می داند که در این دنیا به شکل جماد و حیوان درآمد.

ص: 95

چنانکه قیصری در شرح کتاب ابن عربی می گوید:

انها (الذات الالهية) هي الظاهرة بصورة الجماد و الحيوان (1)

به تحقیق آن (ذات الهی) به صورت اشیاء (جامدات) و حیوان ظاهر است.

باری، اعتقادشان آنست که هیچ فرقی بین اشیاء هستی با حق تعالی نیست. حقیقت هم یکی است و آن ذات خداست که به صورت همه چیز درآمده است. محی الدین ابن عربی می گوید:

خداوند با مشاهده ما خود را می بیند.

قیصری در شرح کلام محی الدین ابن عربی می گوید:

چون ذات ما، عین ذات اوست و تفاوتی بین ما و او نیست مگر از نظر تعین و محدودیت و اطلاق. (خداوند با مشاهده ما خود را می بیند) چون ذات اوست که با تعین و شخصیت پذیری به صورت ما ظاهر شده است. (2)

ملاصدرا که از ناشران اصلی عقائد محی الدین و یکی از پایه گذاران چنین عقائد است می گوید:

انما هو من ظهور ذاته و تجلیات صفاته التي هي في الحقيقة عين ذات.. فكل ما تدرکه فهو وجود الحق في اعيان الممكنات (3)

و دیگران نیز فقط عبارت از تجلی و ظهور ذات و صفات او می باشند که در حقیقت، آنها عین ذات او هستند... پس هر چه که آن را درک کنی پس آن وجود حق است در اشکالی ممکن.

ص: 96

1- شرح فصوص (قیصری) 726 فصّ هودیة

2- شرح فصوص (قیصری) 389 تنبیه

3- فلسفه و عرفان از نظر اسلام 19 - اسفار 2/292

سبحان من اظهر الاشياء و هو عينها (1)

منزه است کسی که ظاهر و آشکار نموده اشياء را و او خود همان اشياء است.

بعضی از (شاگردان) معتقدان نظرات ابن عربي همانند شيخ علاء الدولة سمنانی با آنکه به شدت و به گونه ای غلوآمیز به ابن عربي معتقدند؛ به اعتراض درآمدند و علاء الدولة سمنانی به سخن ابن عربي که می گوید:

سبحان من اظهر الاشياء و هو عينها؛

منزه است آنکه اشياء را ظاهر کرد در حالیکه خود او عين آنهاست؛ حاشیه می زند و می گوید:

از خداوندی حيا نداری؟ ای شيخ (محي الدين ابن عربي) اگر از کسی بشنوی که بگويد فضله و مدفوع شيخ، عين خود شيخ است؛ مسلما با او مسامحه نمی کردی و بر او خشمناک می شدی، پس چطور اجازه داری که این ياوه را به مالک ديان عالم نسبت دهی؟! به سوی خدا توبه کن توبه ای نصوح تا از این ورطه وحشتناک که دهري ها و طبیعی ها و يونانی ها نیز از آن ابا دارند نجات یابی و سلام بر هر کس که پیرو راه هدایت باشد. (2)

ناشران این عقائد آشکار شدن ذات خدا در اشياء را چنین عنوان می کنند:

تمثیلی که به عنوان تقریب در تشکیک اهل تحقیق می توان گفت، [این مثل است که:]

آب دریا و شکن های (موجهای) اوست که شکن ها مظاهر آبد و جز آب

ص: 97

1- فتوحات ابن عربي 2/459

2- روضات الجنات 8/55

نیستند و تفاوت در عظم (بزرگی) و صغر (کوچکی) امواج است نه در اصل ماء (آب) (1)

یعنی خدا با مخلوقاتش هیچ فرقی ندارد همه آب دریا اعم از شکن یا موج ذات خدایند. فقط در برهه ای و مکانی بعضی از ابعاد و یا جهات آب (خدا) به صورت موج (جهان هستی) درآمدند چنانکه در توضیح این مطلب به این شعر نیز اسناد می کنند:

که جهان موج های این دریاست

موج و دریا یکی است غیر کجاست

اما در مقابل، کلام زیبا و شگفت انگیز حاملان وحی الهی درباره ذات مقدس حق تعالی که کاملاً بر خلاف نظریه وحدت وجود است، تلنگریست برای جدا شدن از اینگونه عقاید مخرب:

«...وای بر تو، آیا چگونه جسارت می ورزی که پروردگار خود را موصوف به تغییر از حالی به حال دیگر بدانی و آنچه را که بر مخلوقات بار می شود بر او بار کنی؟!» (2)

حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«...مَنْ رَعِمَ أَنْ اللَّهَ مِنْ شَيْءٍ، أَوْ فِي شَيْءٍ، أَوْ عَلَى شَيْءٍ، فَقَدْ كَفَرَ...» (3)

هر کس معتقد شود خدا از چیزیست یا در چیزیست یا بر چیزی، به تحقیق کافر شده است.

ص: 98

1- وحدت یا توحید 19 - یازده رساله فارسی (حسن زاده) رساله انه الحق 277

2- الاحتجاج 405-408 - بحار الأنوار 10/344

3- اصول کافی (ط - الإسلامية) 1/128؛ (ط - دارالحدیث) 1/317 - وافی 1/414 - البرهان 3/751

حضرت امام جواد (علیه السلام) می فرماید:

«فَمَا وَقَعَ وَهْمُكَ عَلَيْهِ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ خِلَافُهُ» (1)

پس آنچه را که نیروی وهم تو بر آن قرار گرفت بدان که خداوند خلاف آن است.

حضرت امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«..أَمَّا التَّوْحِيدُ فَأَنْ لَا تُجَوِّزَ عَلَى رَبِّكَ مَا جَازَ عَلَيْكَ..» (2)

توحید آنست که آنچه که بر تو روا باشد (کیفیت و چگونگی روح جسم و حالات و.. بشری) بر پروردگارت روا ندانی.

حضرت امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«..هُوَ شَيْءٌ يَخْلَافُ الْأَشْيَاءَ..» (3)

..خداوند چیزی است بر خلاف تمامی چیزها..

حضرت امام رضا (علیه السلام) می فرماید:

«..فَأِنَّهُ جَسَمٌ الْأَجْسَامِ وَهُوَ لَيْسَ بِجِسْمٍ وَلَا صُورَةٌ لَمْ يَتَجَزَّأْ وَلَمْ يَتَنَاهَ وَلَمْ يَتَزَايِدْ وَلَمْ يَتَنَاقَضْ مُبَرَّأً مِنْ ذَاتِ مَا رَكَّبَ فِي ذَاتِ مَنْ جَسَمَهُ..»

(4)

خداوند همه اجسام را آفریده و خود او نه جسم است و نه دارای صورت می باشد. او جزء نداشته، دارای مقدار نیست و کمی و زیادی نمی پذیرد

ص: 99

1- توحید صدوق 106 - الکافی (ط - الإسلامية) 1/82؛ (ط - دارالحدیث) 1/202 - الوافی 1/332 - بحار الأنوار (ط - بیروت) 3/266

2- التوحید (للصدوق) 96 - معانی الأخبار 11 - إعلام الوری بأعلام الهدی (ط - الحدیثة) 1/545 - الوافی 1/307 - بحار الأنوار (ط - بیروت) 4/264؛ 5/17

3- الکافی (ط - الإسلامية) 1/83 - التوحید (للصدوق) 104؛ 244 - معانی الأخبار 8 - الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی) ج 2/332 - البرهان فی تفسیر القرآن 3/754 - مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول (صلی الله علیه و آله و سلم) 1/285 - بحار الأنوار (ط - بیروت) 3/29

4- التوحید (للصدوق) 61 - بحار الأنوار (ط - بیروت) 4/291

از آنچه در ذات اجسام ترکیب نموده است منزه می باشد و او غیر قابل شناخت... و آفریننده همه چیز است. اگر چنان باشد که اهل تشبیه می گویند بین خالق و مخلوق تفاوتی نمی ماند و آن دو از همدیگر بازشناخته نمی شدند. (یعنی درست بر خلاف نظریه محی الدین و ملاصدرا و... که می گویند تفاوتی بین ما و خدا نیست و ما هم خدائیم)

خداوند متعال در حدیث قدسی می فرماید:

«مَا آمَنَ بِي مَنْ فَسَّرَ بِرَأْيِهِ كَلَامِي وَمَا عَرَفَنِي مَنْ شَبَّهَنِي بِخَلْقِي...» (1)

ایمان به من نیاورده آنکه به رای خود کلام مرا تفسیر کند و مرا نشناخته آنکه مرا به مخلوقاتم تشبیه نماید..

در این باره پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

«أَكْثَرُ مَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي رَجُلٌ يَتَأَوَّلُ الْقُرْآنَ يَضَعُهُ عَلَى غَيْرِ مَوَاضِعِهِ» (2)

بیشترین ترسی که بر امتم بعد از خود دارم وجود افرادی است که قرآن را خودسرانه تفسیر و معانی آیات را بر غیر آنچه که منظور و مقصود است پیاده کنند.

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در مورد چنین افرادی فرمودند:

«تَكُونُ فِتْنَةً ثُمَّ تَكُونُ جَمَاعَةً ثُمَّ تَكُونُ فِتْنَةً ثُمَّ تَكُونُ جَمَاعَةً ثُمَّ فِتْنَةٌ يَعْزِجُ فِيهَا عُقُولَ الرِّجَالِ» (3)

ص: 100

1- بحار الأنوار 92/107 - املی شیخ صدوق 5 - احتجاج طبرسی 2/192

2- بحار الأنوار 92/112

3- نواب الدهور 106 - کتاب نشانه های ظهور او 62

بعد از من فتنه هائی خواهد بود و جماعت‌هایی رهبری فتنه ها را به عهده خواهند گرفت سپس فتنه باعث انحراف عقول مردم خواهد گشت.

حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می فرماید:

«إِنَّ الْمُؤْمِنَ أَخَذَ دِينَهُ عَنْ رَبِّهِ وَلَمْ يَأْخُذْهُ عَنْ رَأْيِهِ» (1)

مومن دین و تمام ایده های آن را از پروردگارش گرفته، نه از رای خویش.

خداوند متعال می فرماید:

«..وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» (2)

کسانی که حکم آنان غیر حکم فرستاده شده از سوی خدا باشد پس آنان کافرند.

اما محی الدین ابن عربی در مقابل نظریه توحیدی محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و آل محمد (علیهم السلام) می گوید:

فإنه علی صورة خلقه بل هو عین هویتة و حقیقته (3)

چرا که انسان، بر صورت ربّ خود مخلوق است. بلکه حقیقت و هویت انسان عین حقیقت و هویت حق (خدا) است.

قیصری در شرح فصول می گوید:

ان الذات الإلهیة هی التي تظهر بصور العالم و ان أصل تلك الحقائق و صورها تلك الذات.. (4)

این ذات الهی است که به صورت جهان ظاهر می شود و اصل این حقائق و صورتهای آن، همان ذات (الهی) است..

ص: 101

1- بحار الأنوار 68/309 - وسائل الشیعه 18/27 - کتاب فلسفه و عرفان از نظر اسلام 258

2- سوره مبارکه مانده بخشی از آیات شریفه 44 و 45

3- فصوص الحکم (ابن عربی) فص شعیبی 256

4- شرح فصوص قیصری 347 فصّ آدمی [نسخه نرم افزار عرفان نور]

باز می گوید:

بل هو عينها لا غيرها أعني أعيان الموجودات العينية.. (1)

بلکه آن ذات الهی عین آن حقیقتها و صورتهاست و نه غیر آن موجودات، زیرا حقیقت واحدی که او حقیقت جمیع حقائق است، همانا ذات الهی است و به اعتبار تعینات و شخصیت پذیری هایش و ظهور در مراتب متکثره و گوناگون از مرتبه یکتائی خارج شده و زیاد می شود و به صورت حقائق مختلف در می آید، چه حقائق جوهری متبوعه و یا حقائق عرضی تابعه.

[یعنی تو خدا، من خدا و همه کس و همه چیزی خدا!!!]

و بر خلاف نظریات شرک آمیز، حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می فرماید:

«.. وَالظَّاهِرُ لَا بِرُؤْيَةٍ..» (2)

.. [خداوند متعال] پدیدار است اما نه با دیدن [چشمی]..

حضرت امام رضا (علیه السلام) فرمودند:

«ظاهر بودن خدا از آن نظر نیست که روی چیزها برآمده و سوار گشته بلکه بواسطه غلبه و تسلط و قدرتش بر چیزهاست چنانکه مردی می گوید: بر دشمنانم ظهور یافتم. معنی دیگر ظاهر بودنش اینست که برای کسیکه او را طلب کند ظاهر است و چیزی بر او پوشیده نیست و اوست مدبر هر چه آفریده، پس چه ظاهری از خدای تبارک و تعالی ظاهرتر و روشنتر است؟ زیرا که هر سو توجه کنی قدرت صنعت او ظاهر است» (3)

«همانا مردمان در این باب اختلاف کردند تا آنجا که حیران و سرگردان

ص: 102

1- فصوص الحکم 51 فص آدمی

2- نهج البلاغه خطبه 152 - تفسیر نور الثقلین 5/237 - مجموعه ورام 1/224

3- اصول کافی جلد 1 کتاب توحید 122

شدند، آنان خواستند به وسیله نادانی، از نادانی و جهالت رهایی یابند که خداوند را دارای صفات خودشان پنداشتند، و در نتیجه بر دوری خود از خداوند افزودند؛ اگر ایشان خداوند را به صفات خودش و مخلوقات را هم به صفات خود آنها وصف می کردند، به فهم و یقین می رسیدند و به اختلاف نمی افتادند»

حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می فرماید:

«هر کس که پروردگار بزرگوار ما را دارای اعضای متباین مخلوقات و اتصالات مفصل پوشیده تحت تدبیر خالق آنها بداند، نهان دلش بر معرفت خداوند پیوند نخورده. پس هر کس پروردگار ما را با چیزی مساوی بداند او را مانند غیر او دانسته و کسی که او را همانند غیر او داند در مقابل آنچه که آیات روشن قرآن بر طبق آن نازل آمده، و شواهد روشن حجج خداوند، گویای آن است کافر شده است» (1)

حضرت امام رضا (علیه السلام) می فرماید:

«اگر چنان بود که ایشان می پندارند خالق و مخلوق و آفریننده و آفریده شده تفاوتی نداشتند، در حالی که او آفریننده و خالق است. فرق است بین او و اجسام و صُورِی که او آنها را آفریده است؛ زیرا هیچ چیزی مانند او نیست و او نیز مانند هیچ چیزی نمی باشد» (2)

حضرت امام رضا (علیه السلام) می فرماید:

«..وَكُلُّ مَا فِي الْخَلْقِ لَا يُوجَدُ فِي خَالِقِهِ وَكُلُّ مَا يُمَكِّنُ فِيهِ يَمْتَنِعُ فِي صَانِعِهِ.. إِذَا لَتَفَاوَتَتْ ذَاتُهُ وَ لَتَجَزَّي كُنْهَهُ..» (3)

ص: 103

1- بحار الأنوار 4/276-277 از التوحید

2- التوحید 185 - عیون اخبار الرضا (علیه السلام) 7/127 - بحار الأنوار 4/173 - کتاب وحدت یا توحید 40

3- الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی) 2/400 - بحار الأنوار 4/230 - التوحید 40

هر چه در مخلوق باشد در خالقش پیدا نمی شود و هر چه در خلق ممکن باشد در آفریننده اش ممتنع است... و گرنه وجود او دارای اجزای متفاوت می شد.

اما ناشران وحدت وجود، ذات خداوند متعال را در اشکال مختلف اشیاء و عناصر متصور می انگارند. و بدین ترتیب تمامی بی حرمتی ها را نسبت به ذات مقدس خداوند متعال روا می دارند. قیصری شارح فصول در شرح گفتار ابن عربی می گوید:

ان لكل شیء جماداً كان حیواناً، حیاة و علماً و نطقاً و ارادةً و غیرها مما يلزم الذات الإلهیة لأنها هی الظاهرة بصور الجماد و الحيوان (1)

برای هر چیزی چه جماد، چه حیوان، حیات، علم و نطق، اراده و صفاتی مانند آن، از خصائص ذات الهی است. پس خداوند است که به صورت جماد و حیوان ظاهر شده است.

باز قیصری می گوید:

نفس العارف لیست مغایرة لهویة الحق و لا شیء من الموجودات ایضاً مغایر لها، لان الهویة الالهیة هی التي ظهرت فی هذه الصور کلها (2)

نفس عارف و همچنین سایر موجودات با هویت ذات الهی منافات ندارند زیرا هویت خداوندی است به این صورتها ظاهر شده است.

با تاسف فراوان به تبعیت از این نوع عقائد از ناحیه اهل عرفان، همانند آقای حسینی طهرانی می گوید:

«وحدت وجود، مطلبی است عالی و راقی، کسی قدرت ادراک آن را

ص: 104

1- شرح فصوص (قیصری) 726 فصّ هودیّ

2- شرح فصوص (قیصری) 781 فصّ شعیبیّ

ندارد... من نگفتم: این سگ خداست؛ من گفتم غیر از خدا چیزی نیست [به این جملات دقت نمودید؟!؟!...]...

وجود بالإصالة و حقيقة الوجود در جميع عوالم..

اوست تبارک و تعالی، و بقیه موجودات، هستی ندارند و هست نما هستند.. (1)

قیصری در ادامه عقیده محی الدین ابن عربی، می گوید:

إن المعبود هو الحق فی أى صورة كانت، سواء كانت حسية كالأصنام، أو خیالية كالجن، أو عقلية كالملائكة (2)

معبود در هر صورتی که باشد چه حسی مانند بتها و چه خیالی مانند جن و چه عقلی مانند ملائکه، همان حق (خدا) است.

امام معصوم (علیه السلام) آنگونه می فرماید اما معتقدان به وحدت وجود مثلا ملاصدرا می گویند:

هو وجود الأشياء كلها (3)

خداوند، وجود و هستی همه چیزها می باشد.

ملاصدرا در جانی دیگر می گوید:

واجب الوجود كل الأشياء لا یخرج عنه شیء من الأشياء (4)

واجب الوجود (خدا) همه چیزهاست هیچ چیز از او بیرون نیست.

در دیدگاه محی الدین و ملاصدرا و تابعین آنها همه اشیا همان خدا می باشند فقط

ص: 105

1- روح مجرد (حسینی طهرانی، محمد حسین) 515

2- شرح فصوص الحکم (قیصری) 524

3- شرح اصول کافی (ملاصدرا) شرح حدیث اول از باب اول 4/28

4- الحکمة المتعالیه فی الأسفار 2/368

اشکال عوض گردیده است و چنین افرادی پرده از این راز برمی دارند، چنانکه آقای حسن زاده آملی می گوید:

هر یک از ممکنات، مظهر یک اسم از اسمای حقند هر چند گفتن و شنیدن این سخن دشوار است ولی حقیقت این است که شیطان هم مظهر اسم یا مضلّ است. (1)

آقای حسن زاده به تبعیت از ابن عربی نقل می کند:

ان الحق المنزه هو الخلق المشبه (2)

همانا خداوند منزّه، همان خلق شبیه شده و دارای همانند است.

یعنی خلق همان خداست که به شکل انسان و... درآمده، در صورتی که در روایت قبل آوردیم که حضرت می فرماید:

«خداوند همانند چیزی و چیزی همانند او نیست.. و هر که خداوند را مشابه مخلوق بداند مشرک است» (3)

نیز امام معصوم (علیه السلام) می فرماید:

«اتَّقُوا اللَّهَ أَنْ تَمَثَّلُوا بِالرَّبِّ الَّذِي لَا مِثْلَ لَهُ أَوْ تُشَبِّهُوهُ بِشَيْءٍ مِنْ خَلْقِهِ أَوْ تَلْقُوا عَلَيْهِ الْأَوْهَامَ أَوْ تَعْمَلُوا فِيهِ الْفِكْرَ أَوْ تَضْرِبُوا لَهُ الْأَمْثَالَ أَوْ تَنْعَتُوهُ بِنُعُوتِ الْمَخْلُوقِينَ فَإِنَّ لِمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ نَارًا» (4)

بپرهیزید از اینکه برای خداوندی که هیچ مانندی ندارد مثالی در نظر آورید یا او را به خلقش تشبیه کنید... یا او را دارای صفات خلق بدانید که سزای

ص: 106

1- یازده رساله فارسی (حسن زاده) 288 - وحدت یا توحید 20

2- وحدت از دیدگاه عارف و حکیم (حسن زاده) 76

3- بحار الأنوار 3/290 - حدیقة الشیعه 611

4- بحار الأنوار 3/298 از روضه الواعظین

هر کس چنان کند آتش خواهد بود.

حضرت امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«..فَإِذَا كَانَ الْخَالِقُ فِي صُورَةِ الْمَخْلُوقِ فِيمَا يُسْتَدَلُّ عَلَى أَنَّ أَحَدَهُمَا خَالِقُ صَاحِبِهِ..» (1)

اگر خداوند به صورت خلق باشد به چه دلیلی یکی از آن دو خالق و آفریننده دیگری خواهد بود؟!

و حضرت امام رضا (علیه السلام) می فرماید:

«وَيُحَاكُ كَيْفَ تَجْتَرِي أَنْ تَصِفَ رَبَّكَ بِالتَّعْيِيرِ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ وَ أَنَّهٗ يَجْرِي عَلَيْهِ مَا يَجْرِي عَلَى الْمَخْلُوقِينَ..» (2)

وای بر تو! چگونه جسارت می ورزی که پروردگار خویش را به داشتن دگرگونی و انتقال احوال وصف کنی، و آنچه را که بر مخلوقات جاری می باشد بر او جاری بدانی؟!

حضرت امام کاظم (علیه السلام) می فرماید:

«فَتَاهَتْ هُنَالِكَ عُقُولُهُمْ وَ اسَدٌ تَخَفَتْ حُلُومُهُمْ - فَضَرَّ رُبُّوْا لَهُ الْأَمْثَالَ وَ جَعَلُوا لَهُ أَذْدَادًا وَ شَبَّهُوْهُ بِالْأَمْثَالِ وَ مَثَّلُوْهُ أَشْدَّ بَاهَاً - وَ جَعَلُوْهُ يَزُوْلُ وَ يَحُوْلُ - فَتَاهُوا فِي بَحْرِ عَمِيْقٍ لَا يَدْرُوْنَ مَا غَوْزُهُ - وَ لَا يَدْرِكُوْنَ كُنْهَ بَعْدِهِ» (3)

عقلهایشان در آنجا حیران و درمانده شد، پس برای او مثالها انگاشتند...

ص: 107

1- الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي) 2/344 - الفصول المهمة في أصول الأئمة (تكملة الوسائل) 1/261 - بحار الأنوار (ط -

بيروت) 4/321؛ 10/177؛ 58/34

2- الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي) 2/408 - بحار الأنوار (ط - بيروت) 10/347

3- تفسير القمي 2/361 - بحار الأنوار (ط - بيروت) 3/296 - تفسير نور الثقلين 1/256 - تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب 2/399

و او را دارای تغییر و دگرگونی پنداشتند لذا در گردابی غرق شدند که عمق آن را نمی فهمند و از وسعت آن خبر ندارند.

(..فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ) (1)

«پس وای از آتش بر کسانی که کافر شده اند»

حضرت امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«راه و روش دین را پشت سر انداخته... و گمان کرده اند... مدبر این جهان در صورت مخلوقات است...»

با وجود این چنان پنداشته اند که معبودشان از قالبی به قالب دیگر درمی آید... اگر خالق در شکل و صورت مخلوق است به چه دلیلی می توان استدلال کرد که یکی از آن دو خالق دیگری است؟!...

گاهی ایشان (صاحبان اینچنین عقائدی) را چون نصرانیان می یابی و دیگر گاه از دهری مسلکان» (2)

با عقیده اهل عرفان و تصوف، مثل ابن عربی نمی توان قائل بود به دو وجود جداگانه که یکی خالق باشد و دیگری مخلوق، بلکه فقط به وجود واحدی بود که آن را چون از یک وجه بنگرند خلق است و چون از وجه دیگر بنگرند، حق است و بین آن دو وجه تباین و تعایر ذاتی نیست.

محمی الدین ابن عربی می گوید:

ما هر چه از او بگوئیم در حقیقت از خودمان (عالم هستی) گفته ایم و هر وصفی از او کنیم از خودمان کرده ایم.

زیرا هستی ما، هستی اوست. برای هست شدن، ما نیازمند اوئیم و برای

ص: 108

1- سوره مبارکه ص آیه شریفه 27

2- بحار الأنوار 10/176؛ 10/177 - از احتجاج

ظاهر شدن بر نفس خویش، [العیاذ بالله] او نیازمند ماست بدون ما ذات باریتعالی شناخته نمی شد. (1)

محمی الدین ابن عربی، خداوند جهان را یک شیء واحد فرض می کند و هر دو را نیازمند یکدیگر می گوید زیرا هر دو، صورت یک حقیقت واحد هستند. بنابر عقیده او خلق جز اسماء و صفات باریتعالی چیز دیگری نیستند و نسبت هستی به آنان نسبتی است مجازی و حقیقت وجود، جز ذات خداوند نیست؛ پس وجود خلق، عین وجود اوست. (2) چنانکه یکی از ناشران چنین عقیده ای [جلال الدین بلخی] می گوید:

آنان که طلب کار خدائید خدائید *** بیرون ز شما نیست شمائید شمائید

چیزی که نکردید گم از بهر چه جوئید *** واندر طلب گم نشده بهر چرائید

اسمید و حروفید و کلامید و کتابید *** جبریل امینید و رسولان شمائید

در خانه نشینید مگردید به هر سوی *** زیرا که شما خانه و هم خانه خدائید

ذاتید و صفاتید و گهی عرش و گهی فرش *** در عین بقائید و منزله ز فنائید

خواهید بینید رخ اندر رخ معشوق *** زنگار ز آئینه به صیقل بزدائید

هر رمز که مولا بسراید به حقیقت ***

ص: 109

1- فصوص الحکمة 16 و 58

2- کتاب داوری درباره ابن عربی - فصوص الحکم 22

شمس الحق تبریز چوسلطان جهان است *** آنها که طلب کار سخائید کجائید (1)

قیصری در شرح گفتار محی الدین راجع به ذات مقدس خداوند می گوید:

این ذات خداوندی است که ظاهر می شود به صورت جهانیان. و اصل این حقیقت ها و صورت ها آن ذات... (2) بلکه آن ذات عین آن حقیقت ها و صورتها است و نه غیر آن موجودات، زیرا حقیقت یکتائی که او حقیقت جمیع حقائق است همانا ذات الهی است. و به اعتبار تعینات و شخصیت پذیریهایش و ظهور در مراتب متکثره و گوناگون از مرتبه یکتائی خارج شده و زیاد می شود و به صورت حقائق مختلفه درمی آید چه حقائق جوهری متبوعه و یا حقائق عرضی تابعه. (3)

و می گوید:

او (خدا) است که بصورت اشیاء بسیط و غیر مرکب ظاهر می شود و سپس به صورت مرکبات و ترکیب یافته ها و شخص غافل و در پرده گمان می کند حقائق اشیاء مغایرت با یکدیگر دارند و نمی داند که اشیاء امور موهومی هستند و موجودی نیست مگر او. (4)

جلال الدین بلخی نیز مدعی است که اینک ذات خداوندی است که به صورت این و آن درآمده و هر طور که خواسته چه جاندار و چه بی جان؛ و چه انبیاء (علیهم السلام) و چه حیوانات و بالاخره به صورت همه موجودات تعین پذیرفته است. بطوری که هر

ص: 110

1- دیوان شمس غزلیات 137-269 - انتشارات صفی علی شاه

2- کتاب فلسفه و عرفان از نظر اسلام - شرح فصوص (قیصری) 347 فص آدمی

3- کتاب فلسفه و عرفان از نظر اسلام - شرح فصوص (قیصری) 377 فص تنبیه

4- کتاب فلسفه و عرفان از نظر اسلام - شرح فصوص (قیصری) 559 فص إدرسی

زشتی و یا زیبایی نیز خود اوست. جهنم نیز خود اوست. همچون که در دیوان شمس تبریزی می گوید:

علم منور شد زمن آدم مصور شد زمن *** هم عالمم هم فاضلم هم قاضی القضاستم

هم دوزخ و نیران منم هم جنت و حوران منم *** هم مالک دنیا منم هم زهر و هم حلواستم

جلال الدین بلخی رومی ذات الهی را به خورشید و نور او تشبیه کرده است که یک نور از خورشید ساطع و بر سطح خانه های می تابد و بر حسب شکل صحن هر منزلی، نور تابیده شده به آن دیده می شود؛ در نتیجه نور یکی است ولی به دلیل اختلاف شکل در سطح منازل شکل پذیری نور نیز گوناگون و متعدد می شود.

همچو آن یک نور خورشید سما *** لیک یک باشد همه انوارشان

صد بود نسبت به صحن خانه ها *** چونکه برگیری تو دیوار از میان

ملاصدرا هم در این باره می گوید:

این چنین مرا پروردگارم با برهان آسمانی به سوی صراط مستقیم هدایت فرمود که وجود و موجود و آنچه که هست منحصر در یک حقیقت است... و در دار حقیقت موجودی جز خداوند نیست. و دیگران نیز فقط عبارت از تجلی و ظهور ذات و صفات او می باشند. که در حقیقت، آنها عین ذات او هستند... پس هر چه را که درک می کنی آن وجود خداوندی است به صورت ممکنات. (1)

ص: 111

یا اینکه می گوید:

فکل من أدرك شيئاً من الأشياء بأى ادراك كان فقد أدرك الباري. (1)

پس هر که درک کند چیزی از اشیاء را، و به هر نوع درک کردنی، یقیناً خدا را درک کرده است.

نیز [ملاصدرا] می گوید:

آنچه در عالم وجود غیر از وجود واجب معبود به چشم می خورد از ظهورات ذات و تجلیات صفات اوست که در حقیقت عین ذات اویند... (2)

معتقدین به وحدت وجود مثل ملاصدرا و قیصری و... می گویند:

رجعت العلیة و الإفاضة إلى تطور المبدأ الأول بأطواره (3)

معنای افاضه خداوند به این باز می گردد که خود او (خدا) به صورت های مختلف و گوناگون در می آید.

و می گویند:

إن العارف من يرى الحق في كل شيء بل يراه عين كل شيء (4)

عارف کسی است که حق (خدا) را در همه چیز ببیند؛ بلکه عارف او را عین هر چیز می بیند.

و می گویند:

ذات ما عين ذات اوست. (5)

ص: 112

1- اسفار 1/117

2- اسفار 2/291

3- المشاعر (ملاصدرا) 83؛ 54 انتشارات طهوری

4- فصوص الحکم (ابن عربی) 192 (الزهرآ چاپ اول سال 1366)

5- شرح فصوص الحکم 389 (قیصری)

معیت حق سبحانه با بنده چون معیت آب است با یخ و خشت با خاک، چون تحقیق وجود یخ و خشت کنی غیر از آب و خاک هیچ نخواهی یافت و خواهی دانست که آنچه تو او را یخ و خشت می خوانی توهمی و اعتباری بیش نیست. و توهم و اعتبار، عدم محض. اینجا بشناس که حقیقت تو چیست. (1)

[یعنی انسان خداست فقط از خاک به صورت خشت در آمد شکلها عوض شد وگرنه همه خدایند!!!] و می گویند:

سالک... توجه به نفس خود بنماید تا کم کم تقویت شده به وطن مقصود برسد که حتی در حین تلاوت قرآن بر او منکشف شود که قاری قرآن خداست جل جلاله... تمام افعال، در جهان خارج استناد به ذات مقدس او دارد و می فهمد که فعل از او سر نمی زند بلکه از خداست... در این مرحله سالک جز خدا را نخواهد شناخت بلکه خدا خود را می شناسد و بس [کاملا دقت شود!] ذات، ذات مقدس حضرت خداوند است (2) سالک از این روسعی می کند حب و عشق محبوب فراموش کند تا به کلی از تغایر کثرت گذشته قدم خود را در عالم وحدت بنهد (3) [یعنی به مقام خدا رسد با ذات مقدس یکی شود فنا فی الله]

ملاصدرا در تفسیرش می گوید:

آخرت به زوال تعینات یعنی برطرف شدن حدود و قیود وجودی، حاصل می شود پس وجود مطلق می گردد، مانند اصل شدن قطره به دریا که دریا می شود. (4)

ص: 113

1- کتاب وحدت یا توحید - روحی شمس الدین محمد (علیهم السلام) مجله معارف ش 44

2- رساله لب اللباب (حسینی طهرانی، محمد حسین) 154-158

3- رساله لب اللباب (حسینی طهرانی، محمد حسین) 127

4- تفسیر سوره واقعه 15

جلال بلخی و شاه نعمت الله ولی هم، کلمه استرجاع (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) را به همین صورت معنا می کنند. (1)

همین نوع تاویل در مورد آیه (إِن إِلَى رَبِّكَ الرَّجْعِي) و آیه (وَ أَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى) صورت گرفته است. با آنکه آیه اول راجع به حشر خلایق است در محکمه عدل الهی؛ و اینکه نیکوکاران به بهشت می روند و بازگشت بدکاران به جهنم خواهد بود، چنانکه خداوند منان در جای دیگر می فرماید:

(ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لِإِلَى الْجَحِيمِ) (2)

«بازگشت و رجوع بدکاران به جحیم (جهنم) است»

اما آیه دوم (وَ أَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى) راجع به وجوب سکوت مردم است، که در ذات مقدس حق و صفات و افعال او، به رای، فکر، عقل، فهم و شعور خود سخن نگویند. زیرا عقول خلایق به ذات قدوسی او راه ندارد. بیان صریح روایات در تفسیر آیه هم در این مطلب دلالت دارد. تمسک این گروه به آیات متشابه و تاویل و توجیه و تطبیق آنها بر آراء و نظریات خود مانند تمسک مخالفان شیعه به ظواهر قرآن است که رئیس و مؤسس آنها گفت: حسبنا کتاب الله؛ و به عترت (حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)) اعتنائی نداشتند. (3)

ادعای خدائی

وقتی جهالت اینجا رسید، دیگر فهم از کار افتاده و شیطان مسلط گشته، افسار خویش را بر جاهل انداخته وی را به هر سو می کشاند. هر ادعای پوچی را مضمضه کرده

ص: 114

1- مثنوی دفتر اول 102؛ طرائق الحقائق

2- سوره مبارکه صافات آیه شریفه 68

3- تاریخ فلسفه و تصوف مرحوم شیخ علی نمازی 161

حتی علناً به خود نسبت خدائی داده، از دیگران پرستش و عبودیت طلب می کنند. اشخاصی مانند منصور حلاج، که شرحش در صفحات آتی کتاب خواهد آمد و نیز عرفا [ی ظاهری] و صوفیه، اغلب این ادعا را نموده اند. چنانکه جلال بلخی داستان خدائی بایزید بسطامی که از بزرگان و مشایخ اهل تصوف است را چنین بیان می کند:

با مریدان آن فقیر محتشم *** بایزید آمد که یزدان، منم

گفت مستانه عیان آن ذوفنون *** لا اله الا انا ها فاعبدون (1)

و هم او بود که می گفت:

سبحانی سبحانی ما أعظم شأنی (2)

منزّه من، منزّه من، چه عظیم است شأن و مقام من!

مدعی بود ملانکه آسمان نزد او آمده و سوالات علمی خود را از او پرسش می نمودند و "بایزید" به فرشتگان جواب می داد. (3) و همین بایزید بسطامی است که می گوید:

لیس فی جبّتی سوی الله (4)

نیست در این جُبّه من (لباس بلند)، مگر خداوند!

و می گوید:

چون به مقام خدائی رسیدند دیگر نیاز به عبادت ندارند چون معنی ندارد خدا، خدا را پرستش کند.

ص: 115

1- مثنوی 729 - معنی مصرع آخر: [هیچ خدائی غیر از من نیست مرا پرستش کنید]

2- تذکرة الاولیاء 134

3- تذکرة الاولیاء 141

4- تذکرة الاولیاء 137

[در جای دیگر] می گوید:

من عبادت آسمانیان و زمینیان جمع کرده ام و در بالشی نهادم و آن را در زیر سر گرفتم. [یعنی کار از نیاز درگذشت و به نهایت رسید] (1)

و یا گوید:

خدا را یافتم دیدم حقیقت *** برون رفتم من از عین شریعت

آشکارا اعلام می دارد که او را با شریعت و دین کاری نیست. و از این گونه گفتار که تماماً دلالت بر شرک چنین افرادی دارد، بسیار است. عطار در کتاب تذکرة الاولیاء خود تمام این گفته ها را جمع نموده است. در کتاب اعلام آمده است. او اولین کسی بود که دم از فناء در خدا زده و وحدت وجود را رواج داد. (2) که می گفت:

من خدایم من خدایم من خدا *** فارغم از کبر و کین و از ریاء

دکتر غنی در این باره می گوید؛ بزرگان صوفیه گفته اند:

چون سالک در راه خدا فانی شود با او متحد می گردد، مانند قطره ای که چون به دریا برسد، تعیینات قطره بودن از او می رود و چون دریا فانی شده و جز دریا چیزی نیست، می تواند بگوید «منم دریا» و در این حال است که هر تکلیفی از عارف سلب می شود و احتیاج به شرع و رعایت ظواهر و به جا آوردن عبادات و طاعات از میان می رود. زیرا فردی که مکلف به این احکام است از میان برخاسته و جز خدا چیزی نیست حتی

ص: 116

1- فلسفه و عرفان از نظر اسلام 332 - الاثنی عشریه 180

2- اعلام 132

برای عارف واصل، دیگر کفر و ایمان در یک حکم است.

چون قطره سوی بحر آمد بلا شک عین دریا شد *** انا الحق گوید آن قطره تو بشنو این سخن از ما

همچنین حسن زاده در رساله لقاء الله می نویسد:

فهو العابد باعتبار تعيينه و تقيدہ بصورة العبد الذی هو شان من شؤونہ الذاتیة و هو المعبود باعتبار اطلاقه (1)

به نقل از صائن الدین تُرکه اصفهانی:

خداوند از جهت تعین خود به صورت بنده ای که شانی از شؤون ذاتی او می باشد عابد است و از جهت اطلاق وجود معبود می باشد.

ابن عربی در فصّ ابراهیمی از کتاب فصوص الحکم می گوید:

فیحمدنی و احمده و یعبدنی و اعبدہ (2)

او مرا حمد می کند و من او را، او مرا عبادت می کند و من او را.

صنعی در کتاب دیوان خود صفحه 32 می گوید:

روح و باطن احکام شریعت مهمتر از صورت آنست. ظواهر شرع، نماز و روزه و حج وسیله کمال مبتدی (انسانهایی که در معرفت ضعیف و قدمهای اولیه را برداشته اند) است، پس از آنکه سالک به حقیقت واصل شد، تکالیف ظاهری (نماز و روزه و...) از او ساقط می شود. (3)

جلال بلخی نیز می گوید:

لو ظهرت الحقائق بطلت الشرائع. (4)

ص: 117

1- هشت رساله عربی رساله لقاء الله حسن زاده حسن 93

2- فصوص الحکم 83 فصّ ابراهیمی

3- تاریخ فلسفه و تصوف مرحوم شیخ علی نمازی شاهرودی 25

4- تاریخ فلسفه و تصوف مرحوم شیخ علی نمازی شاهرودی - مثنوی دفتر پنجم 421

چون حقیقت هویدا شود، شریعت باطل می شود.

علامه حلی (رحمة الله) می فرماید:

من جماعتی از صوفیه را در حرم حضرت امام حسین (علیه السلام) دیدم که نماز خواندند، بغیر از یک نفر. بعد از ساعتی از یکی از آنها سوال کردم چرا آن یک نفر نماز نخواند؟ گفت: "او چه احتیاج به نماز دارد؟! به خدا واصل شده! آیا جایز است برای واصل که حجاب قرار دهد؟! و نماز حجاب است میان بنده و خدا". (1)

حضرت امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«حج خانه خدا بهتر است از دنیا و آنچه در دنیاست و نماز واجب برتر و بهتر است از هزار حج» (2)

جلال بلخی در مقابل معصومین (علیهم السلام) قَدْ عَلِمَ کرده، می گوید:

با مریدان آن فقیر محتشم *** بایزید آمد که نک یزدان منم

گفت مستانه عیان آن ذوفنون *** لا اله الا انا ها فاعبدون

نیست اندر جبّه ام الاّ خدا *** چند جوئی بر زمین و بر سما

شاه نعمت الله ولی می گوید:

در مرتبه ای رازق، در مرتبه ای مرزوق *** در مرتبه ای مدیون، در مرتبه ای دیان

ص: 118

1- تاریخ فلسفه و تصوف مرحوم شیخ علی نمازی شاهرودی - عین الحیاة 52 - انوار نعمانیة 1/282

2- تهذیب الاحکام 2/240

در مرتبه ای آدم، در مرتبه ای جن *** در مرتبه ای احمق، در مرتبه ای حیوان

طبق این نظریه که همه چیز خداست و وجود مخلوقات همان وجود خدا می باشد، پس بت نیز در دیدگاه چنین افرادی همان خداست. عارف (اصطلاحی) نام محمود شبستری در گلشن راز می گوید:

مسلمان گر بدانیستی که بت چیست *** بدانستی که دین در بت پرستی است (1)

منظور او این است که حقیقتِ بُت چیزی جز ذات خدا نبوده و در نتیجه پرستیدن بت نیز غیر از پرستش خداوند نیست. همچنین ابن عربی پرستش گوساله و بت را عین پرستش خدا می داند بلکه سخن وی بدانجا می انجامد که خدا را عین جماد می داند و عین...!

یکی از فاضلان و اهل علم راستگو نقل می کرد که در حدود اسکندریه یکی از پیرامون این مرام را دیدم که به من اظهار داشت که خدای تعالی، عین همه چیز است و خری از آنجا می گذشت، از او پرسیدم و این هم؟ پاسخ داد که بلی و این خر هم...! و مدفوع آن هم! گفتن این مدفوع؟ گفت: بلی و این مدفوع هم!! (2)

و اگر خواسته شود نمونه هایی از این نوع گفتارهای کفرآمیز از تمام عرفا آورده شود، نیاز به تالیف چندین کتاب خواهد بود؛ فلذا به صورت اجمال و اختصار از گفته های و نوشته های خودشان ذکر می کنیم. نتیجه تحقیقات بزرگان و متخصصین

ص: 119

1- شرح گلشن راز 641

2- مصرع التصوف 123 چاپ بیروت. چنین داستانی را ابن تیمیه هم نقل کرده و به جای خر، سگ ذکر شده. رجوع شود به مجموعه الرسائل الکبری 1/145 و مجموعه الرسائل و المسائل 105 - وحدت یا توحید - فصوص الحکم (ابن عربی) انتشارات الزهراء چ اول

1366-195

جناب آقای حسن میلانی در کتابهای توحید یا وحدت سراب عرفان و...

جناب آقای روحبخش در کتاب یافته های وحیانی در تضاد با یافته های یونانی، و جناب آقای داوود الهامی در کتابهای متعدد و جناب آقای صدرزاده در کتاب عرفان و فلسفه اسلامی، و عرفان و اهل بیت، و سید جعفر مرتضی عاملی در کتاب ابن عربی سنی یا شیعه، و دیگر محققین و مدافعین از مکتب محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و آل محمد (علیهم السلام) در برابر فلسفه و عرفان.

چنانکه ملاحظه شد اینها، بت پرستی را همان خداپرستی می دانند. محی الدین ابن عربی می گوید:

و العارف المکمل من رأی کل معبود مجلی للحق یعبد فیہ و لذلک سمّوه کلهم إلهاً مع اسمه الخاص بحجر أو شجر أو حیوان أو إنسان أو کوکب أو ملک (1)

عارف کامل آنست که هر معبودی را نموداری بداند که حق در آن پرستیده می شود و به همین جهت است که همه ایشان آن را اله نامیده اند گرچه نام آن یا سنگ است و یا درخت و یا حیوان است و یا انسان و یا ستاره است و یا فرشته.

غیرتش غیر در جهان نگذاشت *** لاجرم عین جمله اشیاء شد

همه از وهم توست این صورت غیر *** که نقطه دایره است در سرعت سیر

ص: 120

اگر مسلمان که قائل به توحید است و انکار بت می نماید بدانستی و آگاه شد که فی الحقیقة بت چیست و مظهر کیست و ظاهر بصورت بُت چه کسی است، بدانستی که البتہ دین حق در بت پرستی است. بت را هم حق خلق کرده و آفریده است و هم حق گفته که بت پرست باشند... و هم حق است که به صورت بت ظاهر شده است... و چون او (خدا) به صورت بت متجلی و ظاهر گشته است، خوب و نکو بوده است... چون فی الحقیقة غیر حق موجود نیست و هر چه هست حق است. (1)

سوال اینست که وقتی حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در روز فتح مکه به کمک حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، بت‌های درون کعبه را شکستند، عمل ایشان از نظر عرفا [ی اصطلاحی] در چه مرتبه ای قرار می گیرد؟ و اصولاً چه تعریفی برای آن دارند؟! یا وقتی حضرت ابراهیم (علیه السلام) بت‌ها را شکست در واقع چه کاری را انجام داد؟! اگر پرستیدن بت‌ها عین پرستیدن خدا باشد پس همه انبیاء و اوصیاء و اولیا کاری را مرتکب شدند که خدا را بخشم آورد؟!!

اگر اینطور باشد که پرستیدن بت مثل پرستیدن خداست، پس تمامی دشمنان دین و همه مومنان یکی هستند و مذهب و مکتب ما نیز یکی. زیرا به گفته آنان چه ظالم، چه مظلوم، چه کافر و یا مومن همه ظهور ذات خدایند و با این دیدگاه نظراتشان نسبت به غاصبین و قائلین اهل بیت (علیهم السلام) خوب و نیکو خواهد بود زیرا همه دشمنان ذات خدایند که به شکل شمر و یزید و.. درآمده اند. در صفحات آتی پیرامون آن

ص: 121

مطالبی ارائه خواهیم داد.

نیز می گویند:

در نظر عارف کامل، ادیان و مذاهب یکسانند و برای هیچ یک ترجیحی قائل نیستند، یعنی دیانت اسلام با بت پرستی یکسان است و کعبه و بتخانه و صمد و صنم یکی است و صوفی پخته هیچ وقت ناظر به این نیست که انسان پیرو چه مذهبی است یا صورت عبادت او چیست؟ (1) برای همین است که ابن عربی در تصانیفش مکرر اظهار داشته که:

مبادا که تنها به عقیده ای خاص پایبند بوده و عقاید دیگران را کفر بدانی، که در این صورت زیان می بری و بلکه علم به حقیقت مسأله را از دست خواهی داد. پس باطن خود را هیولا و ماده تمامی صورتهای اعتقادی بگردان از آن جهت که خدای تعالی برتر و والاتر از آنست که در انحصار عقیده خاصی واقع شود چه خود می فرماید:

(أَيْنَمَا تُولُوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ) (2)

و به دنبال آن می افزاید که:

پس ترا روشن گشت که خدا قبله گاه هر رویکردی است و منظور از این، جز عقائد گوناگون نیست، پس همه بر صوابند (برحقند) و هر که بر صواب باشد، به پاداش خود می رسد.

یعنی عمر، ابابکر، عثمان، یزید، شمر، معاویه و... همه وجه خدایند و همه اعمالشان نیکو/

در حیرتم که دشمنی کفر و دین چراست ***

ص: 122

1- کتاب داوری درباره ابن عربی - دکتر غنی تاریخ تصوف در اسلام 426

2- سوره مبارکه بقره آیه شریفه 115

از یک چراغ کعبه و بتخانه روشن است!

مورد بعدی اینکه:

در قرآن می خوانیم:

(وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا) (1)

«و بسیاری را گمراه کردند [بار خدایا] جز بر گمراهی ستمگران میافزای»

این دعا را خداوند از قول حضرت نوح (علیه السلام) در مقام نفرین بر ظالمان نقل می فرماید، لیکن ابن عربی آن را به معنای دعای خیر می گیرد و اینگونه معنا می کند:

به مقام فناء فی الله رسیده و در ذات، طوفانی شده اند! (2)

ابن عربی در تاویل این آیه:

(ما مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا * أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي) (3)

«وقتی دیدی آنها گمراه شدند، چه چیزی مانع تو شد، که از من پیروی نکنی؟ آیا از فرمانم سر باز زدی؟»

می گوید:

منظور از غضب موسی نسبت به برادرش اینست که چرا نگذاشتی گوساله را بپرستند!!!

دامنه این انحرافات را مومن و ناجی می داند که ابن عربی در کتاب فصوص الحکم، فرعون لعین (لعنت الله علیه) را مومن و ناجی می داند و می گوید "پس خداوند جان او را گرفت در حالیکه هیچ چیز از پلیدی در آن نبود، چرا که به هنگام ایمان وی جانش را گرفت و پیش از آنکه به گناهی آلوده شود و اسلام و ایمان گناهان گذشته را محو می کند و خداوند، فرعون را آیتی ساخت بر عنایت خویش نسبت به کسانی که اراده

ص: 123

1- سوره مبارکه نوح آیه شریفه 24

2- شرح فصوص الحکم قیصری 114

3- سوره مبارکه طه آیات شریفه 92 و 93

عنایت در حق ایشان کند تا چنان که خود در قرآن فرموده است: هیچ کس از رحمت وی نومید نگردد.

محمی الدین به علاوه آن که فرعون را مومن دانسته، گفته است که قوم فرعون در دریای علم غرق شدند و به این آیه استناد می جوید:

(وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَ جُنُودُهُ بَغْيًا وَ عَدْوًا حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ) (1)

«فرزندان اسرائیل را از دریا گذراندیم، پس فرعون و سپاهیان از روی ستم و تجاوز، آنان را دنبال کردند تا وقتی که در شرف غرق شدن قرار گرفت، گفت: ایمان آوردم که هیچ معبودی جز آنکه فرزندان اسرائیل به او گرویده اند، نیست و من از تسلیم شدگانم»

ملاصدرا، کلام ابن عربی را در ذیل این آیه، می پذیرد که می گوید: فرعون هنگام غرق شدن طلب استغفار کرد و خداوند ایمان وی را قبول کرد؛ چنانکه ابن عربی می گوید:

فقبضه طاهراً مطهراً لیس فیہ شیء من النخب لآئنه قبضه عند ایمانه! (2)

پس او را پاک شده قبض روح کرد در حالیکه نزد او چیزی از پلیدی نبود زیرا در حال ایمان او را قبض روح کرد.

ملاصدرا، تورهات ابن عربی را که می گوید فرعون هنگام غرق شدن طلب استغفار کرد و خداوند ایمان وی را قبول کرد، می پذیرد. وی از این آیه غفلت می ورزد که

ص: 124

1- سوره مبارکه یونس آیه شریفه 90

2- فصوص الحکم 201 فصّ موسوی

می فرماید:

(وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْإِيمَانَ..) (1)

«و توبه کسانی که گناه می کنند، تا وقتی مرگ یکی از ایشان را در رسد، می گوید: اکنون توبه کردم، پذیرفته نیست..»

ملاصدرا بعد از نقل قول ابن عربی در مورد ایمان فرعون، نسبت به گفتار ابن عربی می گوید:

و يفوحُ من هذا الكلام رائحة الصدق وقد صدر من مشكاة التحقيق و موضع القرب و الولاية (2)

از این کلام بوی صدق استشمام می شود، چرا از مشکات تحقیق و موضع قرب و ولایت صادر شده است.

نقل است که ابن عربی در ادامه عقائد منحرفش می گوید:

[که] قوم فرعون در دریای علم غرق شدند (3) [و گفته است که] حق تعالی هارون؛ برادر حضرت موسی (علیه السلام) را یاری نکرده، تا

آنکه سامری غالب شده، مردم را گوساله پرست گردانید، زیرا خدا می خواست که در همه صورتها پرستیده شود. (4)

چه مصیبت عظیمی بر دل امام زمان (علیه السلام) وارد می گردد از شیعه ای که تابع چنین شخصی (محمی الدین ابن عربی) درآید. وی گفته:

نصاری کافر نشدند به سبب آن عیسی (علیه السلام) را خدا دانسته اند، بلکه به

ص: 125

1- سوره مبارکه نساء آیه شریفه 18

2- تفسیر القرآن الکریم 3/362-364

3- کتاب داوری ابن عربی - شرح فصوص قیصری 440

4- کتاب داوری ابن عربی - شرح فصوص قیصری 325

سبب آن که خدا را منحصر در عیسی دانستند. (1)

[یعنی من محی الدین و... همه خدا هستیم. جرم آنها این بود که عیسی را فقط خدا دانستند]

در فصوص الحکم گفته است:

نوح خطا کرد در تبلیغ رسالت و قومش درست رفتند و غرق دریای معرفت شدند و اگر ایشان را نوح از آن دریا به کنار می آورد، از درجه بلندی به درجه پستی می آمدند. (2)

مشخص نیست که واقعا بر چه مذهبی است. خزعلات خود را با خزعلاتی دیگر، نقض می کند. در جایی می گوید همه اشیاء خدایند و در جایی می گوید حضرت نوح [العیاذ بالله] خطا کرد. خب اگر مخلوقی که تو او را خدا می پنداری خطا می کند، خدای خطاکار داری! همینطور اگر قوم او به صلاح عمل کردند، دیگر خدایان تو درست عمل کردند، این چه خدایی است که گاهی غلط و گاهی درست عمل می کند؟! و تو هر دو عمل را نهایتاً چون از خدا [یان] [خیالی] تو صادر شده، درست و صواب می دانی؛ آیا یک فرد گاهی حرفی بزند و گاهی حرفی دیگر، چیزی جز یک دیوانه ابله به شمار خواهد آمد؟

بعد از این دیدگاههای سخیف ابن عربی نسبت به پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) و پس از اهانت به انبیاء عظام (علیهم السلام)، جسارت دیگری از وی را نسبت به معجزه عالم هستی، حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می کنیم. بدان امید که شیفتگان ابن عربی، پس از تاملی منصفانه و قضاوتی جوانمردانه، تجدید نظری در اعتقاد و نظریه جاهلانۀ خود نمایند.

ص: 126

1- کتاب داوری ابن عربی - شرح فصوص قیصری 81

2- شرح فصوص الحکم پارسا 125

محي الدين ابن عربي در كتاب فصوص الحکم قائل است؛ خاتم اولياء (که جناب عيسى (عليه السلام) باشد) مقام وي از جهتي نسبت به جناب خاتم (صلى الله عليه و آله و سلم) پائين بوده و از جهتي علو دارد!

وي براي تأييد ادعای خود، دو افسانه ذکر مي کند که در يکي از آنها نه تنها مقام پيامبر گرامي (صلى الله عليه و آله و سلم) را نسبت به حضرت عيسى (عليه السلام) تنزل مي دهد، بلکه عمر را تفضيل بر پيامبر گرامي (صلى الله عليه و آله و سلم) مي دهد. و در افسانه دوم شأن پيامبر گرامي (صلى الله عليه و آله و سلم) را بر طبق حديث ساختگي که از پيامبر اکرم (صلى الله عليه و آله و سلم) نقل مي کند نسبت به عموم مردم نيز تنزل مي دهد. در اين کتاب مي خوانيم:

اگر خاتم اولياء تابع باشد در حکم تشریعیات، خاتم رسل را قادح در مقام او نیست و متبوع بودن او را در ولایت مناقض نیست. و مراد از خاتم الاولياء مهدی نیست که از اولاد نبی است و از عرب ظاهر خواهد شد بلکه عيسى است و ظهور او از عجم خواهد بود چنانکه به تفصیل خواهد آمد. و وجهه مناقضه آن است که خاتم اولياء از جهتي انزل و از جهتي اعلى است... چنانکه در حکم اسرای بدر فضیلت عمر را بود. و قصه آنست که بعضی از اهل مکه در حرب بدر اسیر گشتند و حضرت رسول (صلى الله عليه و آله و سلم) در شأن اسرا با اصحاب مشورت کردند، صدیق به اخذ فدا اشارت فرمود و عمر به قتل صواب دید... خواجه میل به قول صدیق فرمود... در اين هنگام آیه آمد:

(مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُكُونَ لَهُ أُسْرَى حَتَّى يُخَجَّنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ) (1)

(یعنی پیش از تو هیچ پیغمبری را اسیر کردن و فدا گرفتن نبود تا غالب

ص: 127

شود در زمین. شما به بیع اساری عرض دنیا را می خواهید؟ و حق تعالی آخرت را می خواهد»

چون این عتاب آمد پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) گریست. عمر سبب گریه را پرسید؟ رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) [به زعم وی] فرمود:

او نزل فینا العذاب لما نجا الا انت.

اگر در ما عذاب نازل می شد کسی نجات پیدا نمی کرد مگر تو.

پس رسول در این حکم فضیلت عمر را اثبات کرد با آنکه سید اولین و آخرین بود و این قادح نیست در مقام و مرتبه او.

معی الدین ابن عربی آنچنان دائره اهانت نسبت به پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) را گسترانیده که می گوید:

در رفتن به آسمانها، در هر آسمانی یکی از پیامبران را مشاهده کردم که اظهار می داشتند که بوبکر را برعرش دیده و لذا جایگاه ابوبکر از پیامبر بالاتر بوده. (1)

نیز مدعی است که:

خداوند در شب معراج در حال وحشت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)، با لهجه و صدای ابوبکر، آن حضرت را خطاب قرار داده است و آن حضرت با صدای ابوبکر انس گرفت.

همچنین ادعا می کند که:

پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) با ابوبکر از یک طینت اند!!! (2)

ص: 128

1- یافته های و حیانی در تضاد با بافته های یونانی 142 - الاثنی عشریه فی الرد علی صوفیه شیخ حر عاملی

2- فتوحات مکیه 1/359

همچنین برای تمامی غاصبین و ظالمین به محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و آل محمد (علیهم السلام) فضیلتی را قائل می شود که هر شیعه ای را نسبت به خود متنفر و منزجر می سازد چنانکه می گوید:

ابوبکر، عمر، عثمان و عمر ابن عبدالعزیز و متوکل دارای مقام خلافت ظاهری و باطنی بوده اند. (1)

محمی الدین ابن عربی در مکاشفات و تحقیقات [خیالی]ش در تشخیص رجال الله و اولیاء الهی و اقطاب معرفت و مقربین حق متعال به این نتیجه رسیده است که ابوبکر اولین رجل الهی بعد از پیامبر و صاحب مقام سرّ و قربت و مقام صدیقیّت و قطبیّت می باشد. محمی الدین ابن عربی می گوید:

قطب که او را غوث گویند، محل نظر حق تعالی است و آن در هر زمان یک شخص است و او از مقربین است و سرور جماعت زمان خود می باشد. از آنها کسی است که هم خلافت ظاهری دارد و هم خلافت باطنی مانند ابوبکر، عمر، عثمان، علی، حسن، معاویه بن یزید و عمر بن عبدالعزیز و متوکل عباسی. و بعضی تنها حائز مقام خلافت باطنی است مانند احمد بن هارون رشید سبتی و ابویزید بسطامی و اکثر قطبها این چنین هستند. (2)

خوانندگان عزیز توجه دارند که محمی الدین ابن عربی نه تنها در خلافت ظاهری خلفای ثلاث (سه گانه) را ذی حق و مقدم بر امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می دانسته است. بلکه مقام خلافت باطنی و قطبیّت را هم که بالاترین مقام ولایت و درجات معنویت و معرفت و قرب به حق متعال می داند، برای آنان به ترتیب قائل بوده تا آنکه بعد از عثمان برای حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) آن مقام را عنوان می دارد. و نیز در

ص: 129

1- فتوحات 2/6

2- فتوحات 2/6

همچنین خلیفه و جانشین رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز مطالب را بدانگونه که خود رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) از خداوند می گرفت، می گیرد. پس در مورد چنین خلیفه ای به زبان کشف می گوئیم خلیفه الله و به زبان ظاهری می گوئیم خلیفه رسول الله. به همین دلیل حضرت رسول رحلت نمود، ولی کسی را به جانشینی و خلافت خود برنگزید و معین نفرمود، چون می دانست که در امت او کسی هست که مقام خلافت را از خداوند بگیرد و در نتیجه خلیفه ای از جانب خداوند در امور و احکام شرعیه گردد و چون حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) این موضوع را می دانست کسی را از امر خلافت و به دست گرفتن آن منع نمود. (1)

این فراز از سخنان او صریح است در این که او حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را خلیفه بلافصل پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نمی دانسته و موضوع وصایت آن حضرت را بکلی انکار می کرده است و این دلیل روشنی است که او از شیعه امامیه نبوده و به امامت و ولایت آن حضرت اعتقاد نداشته است. بلکه سخت مخالف حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و طرفدار سرسخت عمر و ابابکر بوده.

در کتاب گرانقدر "ابن عربی شیعه یا سنی"، محقق عالیقدر جناب آقای سید جعفر مرتضی عاملی از [لبنان] مدارکی را از کتب ابن عربی در عصمت فضیلت ابابکر، عمر، عثمان، معاویه و عایشه آورده که برای روشن شدن اذهان، بخشی از آنرا ارائه خواهیم داد تا هر خواننده ای با وجدان خویش و ایمانی شفاف خود، قاضی گردد بر داعیان دروغین! ابن عربی می نگارد:

چون حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) یادآور شد که "بهشت هشت در دارد، مومن از هر یک درها از آن درها که خواست وارد می شود"، ابوبکر گفت: ای

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چه می شد که انسان از همه درهای آن داخل می گشت؟!

پیامبر [به خیالی ابن عربی] فرمود:

ای ابوبکر امید دارم تو از همان کسانی باشی که از همه درهای بهشت درمی آیند. [\(1\)](#)

ص: 131

1- فتوحات مکیه 3/357

ابن عربی، می گوید:

خدا از صدیق اکبر (صاحب سر و علم درخشان پیامبر) خشنود باد که در روز آن فاجعه کمرشکن، به سبب مرگ سرور پیامبران (امین امنای الهی، علم رشد و هدایت) بر منبر طرء بالا رفت. در آن روز کسی که نزد ما [عرفای اصطلاحی] قویترین مرد خداست، مدهوش ماند، چه رسد به ضعیفان.

آن رفیق نازک طبع [در آن روز خوی زنانه یافت و] به شیوه بانو حُمَیراء [عایشه] درآمد؛ چرا که شدت اندوه و آه و گریه بر او نمایان گشت. وی بیش از همه می گریست و در سویدای دل، از همه قویتر و استوارتر بود؛ گفت:

"هر که محمد را می پرستد، او مُرد و هر که خدا را می پرستند، خدا زنده و فناپذیر است."

سپس برای استشهاد بر سخن عطرآگینش، این آیه را تلاوت کرد که) وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ (1) «و محمد، جز فرستاده ای که پیش از او [هم] پیامبرانی [آمده و] گذشتند، نیست» (تا آخر این آیه گهربار) آن گاه این سخن خدا را خواند که:

(إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ) (2)

«قطعاً تو خواهی مُرد، و آنان [نیز] خواهند مُرد».

ص: 132

1- سوره مبارکه آل عمران آیه شریفه 144

2- سوره مبارکه زمر آیه شریفه 30

این قوت الهی [در ابابکر] از زهدی مایه می گرفت که در خورد و خوراک داشت و از اینکه همه دارائی اش را در راه خدا داد و با این تجارت، کلیدهای تابوت [سکینه و قوت دل] را به چنگ آورد.

از غیرت و امانت ابوبکر، همین بس که این گنج را تا روزی که صاحب رسالت از میان رفت، پوشیده داشت. در آن زمان بود که تابوت سینه اش را گشود و راز درون را آشکار ساخت و به علم خویش و قدر و منزلش در نزد خدا زبان گشود.

فاروق [منظورش عمر است] آن گاه که نشانه های فتح را دید، به این شرح صدر، اقرار کرد. صدیق [به زعم وی ابوبکر] پیش از آن، از زمانی که خدا این کلید را در دستش نهاد و دیوان ممالک را به او داد، دم فرو می بست و برای آشکار سازی این راز، رحلت پیامبر را از سوی حضرت محبوب (رفیق اعلا- و مالک هستی) انتظار می کشید. از آنجا که ابوبکر در نور و طینت پیامبر مشارکت داشت، او را به زینتش آراست و آنگاه که پیامبر از خدا خواست که ابوبکر همراه او و در درجه اش باشد، بر این نردبان در هر هیئ و لیئی (هر آسمانی و نرمی) پا نهاد؛ سپس برای پیامبر برهان موافقت خدا با مسابقه آن حضرت در این مقام (که پیامبر در دل آنرا آرزو داشت) با ابوبکر نمایان شد. پیامبر در این مسابقه از ابوبکر پیشی جست و از این رو به پیامبر در آنجا گفته شد: بایست، پروردگارت با صدای عتیق [ابوبکر] نماز می گزارد. پیامبر از جهت احساس بدنی [با آن صدا] انس گرفت و شیدایش شد. اسرار هویدا گشت و در بلندای این سیما بارقه های نورانی درخشید. (1)

ص: 133

در اینجا ملاحظه می‌کنیم که ابن عربی تنها به ستایش و آرایش سخن ابوبکر در حق پیامبر (که کلامی در نهایت کذب و جفاست) بسنده نمی‌کند، بلکه می‌افزاید:

یک: خدا، پیامبر و ابوبکر را از یک طینت (و سرنوشت) آفرید.

ابن عربی، در موارد دیگر نیز به این امر تصریح می‌کند، در حالی که حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) این سخن را درباره حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بر زبان آورد.

دو: شگفت آورتر اینست که ابن عربی می‌پندارد خدا نماز می‌گزارد و با صدای ابوبکر این کار را انجام می‌داد!!

شاید ابن عربی با این سخن می‌خواهد مشابه یا جایگزینی برای حدیثی بیاورد که در آن آمده است:

«خدای سبحان [از آنجا که حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) با صدای حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) انس داشت و آرامش می‌یافت] در [شب] معراج با صدای حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را مخاطب ساخت»

سه: ابن عربی، اعلان خبر مرگ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به وسیله ابوبکر از امور خارق العاده می‌شمارد و از چیزهایی که [پذیرش آن] نزد وی دشوار می‌نمود، در حالیکه این را همه صحابه می‌دانستند و هیچ کس جز عمر به انکار آن نپرداخت و عمر هم برای وقت گُشی این کار را کرد و می‌خواست اشخاص مدّ نظرش که او را در تحقق اهداف و آرزوهایش یاری رسانند، گرد آیند.

ابن عربی درباره سخاوت ابوبکر می‌نویسد:

حال ابابکر صدیق که خدای متعال از او خشنود باد آنگاه روشن شد که همه مالش را پیش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آورد. پیامبر پرسید: برای خانواده ات چه گذاشته ای؟ ابابکر پاسخ

داد: خدا و رسولش را.

عمر نیمی از مالش را نزد پیامبر آورد. آن حضرت پرسید: برای خانواده ات چه گذاشتی؟ گفت نصف آنرا گذاشتم و نصف دیگر را انفاق کردم.

پیامبر [ش] گفت: تمایز میان شما، همین است که گفتید. (1) تمرکز بر ابابکر و صدیق بودن او.

ابن عربی به سخن ابابکر استشهاد می کند و در چندین جا او را به «صدیق» توصیف می کند. (2)

به مقام صدیقیت جز اهل ولایت نمی رسند و کسانی که در ازل عنایتی پیش خدا داشته باشند.

چنانکه حضرت ختمی مرتبت [پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)] بالاتر از صدیق [ابابکر] است؛ زیرا آن حضرت راه را آماده ساخت؛ همان راهی که عتیق بر آن پا نهاد.

پیامبر خاتم، نبوت جایگاه و بلند مرتبه حضور است، از این رو او را فوق صدیق قرار دادیم (چنان که حضرت حق، چنین کرد) کسی که نورش را از مشکات نبوت بگیرد، بسی بزرگتر است از کسی که آن را از مشکات صدیقیت، بستاند... (3)

پس حُمَیْرَه ای از عتیق او [عایشه] را خواستگاری کرد و از [میان] دو دست صدیق، او آن را برگرفت. (4)

صبح این [دولت] حق دمید، پس [به آن] پیوند و به پیامبر و صدیق اقتدا کن، آنجا که آن حضرت فرمود: «خدایا ثنائی بر تو نتوانم شمارد تو آن گونه ای که بر خویش ثنا فرستادی» - و این برای کسی که نزد حجاب عزّ

ص: 135

1- مجموعه رسائل ابن عربی (المجموعه الاولى) 529 - فتوحات مکیه 8/428؛ 8/429

2- فتوحات مکیه 2/85 - رسائل ابن عربی، کتاب الاسفاذ 10؛ 11

3- مجموعه رسائل ابن عربی (المجموعه الثالثه) 18

4- مجموعه رسائل ابن عربی (المجموعه الثالثه) 21

ایستاده است، نهایت فخر یا معرفت است. (1)

ابن عربی، ابابکر را صدیق اکبر می داند، در حالی که حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) این سخن را به شدت تکذیب می کند، آنجا که می فرماید:

«.. وَأَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَأَخُو رَسُولِهِ ص وَأَنَا الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ لَا يَقُولُهَا بَعْدِي إِلَّا كَذَّابٌ..» (2)

.. و من بنده خدا هستم و من برادر رسول خدا هستم و من صدیق اکبر هستم! پس از من این لقب را جز دروغ باف بر زبان نمی آورد. [یعنی به خودش نسبت نمی دهد این القاب را پس از من مگر شخص کذاب و دروغگو]

حضراتی که ابابکر به آنها درآمد

ابن عربی می نگارد:

فرزندم، بدان که قلب، آنگاه که به اسرار پوشیده راه یابد، (اسراری که در درجه انبیاء به دست می آید) خدای متعال او را به حضرت ششصد و بیست و ششم از حضرات الهی در می آورد مگر ابابکر صدیق که خدای سبحان او را در حضرت ششصد و بیست و پنج وارد این مقام ساخت.

و اما حضرت ششصد و بیست و ششم (که حضرت عزت [یعنی بارگاه وحدانیت]

ص: 136

1- مجموعه رسائل ابن عربی (المجموعه الثالثه) 26

2- بنگرید به الصحيح من سيرة النبي الأعظم 4/45 الى 4/49 - الخصال 2/402 - كنز الفوائد 1/272 - كشف الغمة في معرفة الأئمة (عليهم السلام) (ط - قديمة) 1/89 - مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول (صلى الله عليه وآله وسلم) 26/497 - بحار الأنوار (ط - بيروت) 35/412؛ 37/2؛ 38/204؛ 38/209؛ 38/239؛ 38/253؛ 38/323 - تفسير نور الثقلين 2/256 - تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب 5/525 - * عبارات در آدرسهای فوق هرکدام با کمی اختلاف نسبت به دیگری آمده است.

می باشد) ویژه ابابکر است.

حضرت عزت (حضرت ششصد و بیست و ششم) برای ماست، جز اینکه این حضرت [و مقام] در میان ما دارای درجاتی است؛ به کمال آن جز صدیق اکبر دست نیافت، وجود این حضرت در حق ما کمال است.

پیامبر از این حضرات، به حضرت ششصد و بیست و چهارم (یک حضرت کمتر از صدیق) به این مقام راه یافت و این حضرت، در حق ابابکر کمال است.

حضرت ششصد و بیست و چهارم (که حضرت قُرب کَلّی می باشد) برای پیامبر است. دیگر انبیا مثل این مقام را ندارند. خدای متعال در هر حضرتی سیرتی را به او داد که آن را در حضرت دیگر نمی یابی؛ با وجود تفاضلی که میان حضرات است، بعضی از آنها، از بعضی دیگر بالاتر است. (1)

میان پیامبر و ابابکر، شخصی وجود ندارد

ابن عربی می گوید:

شمار زیادی از اهل طریقت (مانند غزالی و دیگران) خیال کرده اند که میان صدیقیت و رسالت، مقامی وجود ندارد و هر که به مقام صدیقان گام نهاد در جایگاه نبوت قرار می گیرد.

این در به روی کسانی جز ما بسته است و راهی برای گام نهادنشان در آن نیست. لیکن ما می توانیم در صف آنها، پهلو به پهلو بنشینیم، نهایت هدف ما، همین است. قصدمان از صدیق، ابابکر و عمر و هیچ یک از صحابه نیست؛ چرا که جمله احوال ابابکر، صدیق بودن اوست و در این مقام، دیگر صدیقان با او شرکت دارند. خدای متعال می فرماید: (أُولَئِكَ هُمُ

ص: 137

صدیق (ابابکر) به راز برتری دست یافت که در سینه اش جای گرفت و خدا آن را به او ارزانی داشت و پیامبر [ش] به آن شهادت داد. به عقیده ما میان صدیقیت و رسالت، مقامی وجود دارد و این مقام، همان است که ذکر کردیم و من به آن قائلم...

بالاترین اولیاء ابابکر است؛ پس بکوشید - خدا از شما خشنود باد- آن را به دست آورید. من نشانه هائی را خاطر نشان می سازم که به آنها بر آن استدلال کنید هنگامی که به شرایط خلوت، بار یافتید.. (2)

در نص دیگری می گوید:

میان ابابکر و رسول خدا شخصی وجود ندارد؛ زیرا ابابکر هم صاحب صدیقیت و هم صاحب سرّ است. از آنجا که ابابکر میان صدیقیت و نبوت تشریح، صاحب سر (مقام قربت) است و در مقام صدیق بودن شرکت دارد، کسانی که در این مقام شرکت دارند بر او برتری نمی یابند، بلکه ابوبکر در حقیقت پیامبر، مساوی اوست. (3)

از این رو سخن آن دو، کلام خدای سبحان است. (4)

ص: 138

1- سوره مبارکه حدید آیه شریفه 19 - البته شایان ذکر است هیچ کدام از آیات را به درستی بیان نکرده بلکه تمام تاویلات را عوض کرده یا چند کلمه از آیه را در جائی بیان کرده.

2- کتاب القریه 6 - رسائل ابن عربی؛ فتوحات مکیه 11/398

3- فتوحات مکیه 11/398 - (در چاپ دارالکتب العلمیه مصر 2/25)

4- فتوحات مکیه 1/359؛ 1/360

ابن عربی می گوید:

دوستان صمیمی، از ایشان است. تعداد آنها به شمار در نمی آید، بلکه زیاده و کم می شوند. خدای متعال می فرماید: (وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا) (1) «..و خدا ابراهیم را دوست گرفت» و پیامبر [ش] می گوید: اگر دوستی صمیمی برای خود برمی گرفتیم، ابابکر را برمی گزیدیم. لیکن صاحب شما [خود پیامبر] خلیل خداست و دوستی جز میان خدا و بنده صحیح نمی باشد و این مقام اتحاد است.. این مقام، مقام بزرگی است و جایگاه خطیری دارد. (2)

ابن عربی، آنگاه که درباره چگونگی صلوات بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سخن می راند، بیان می دارد:

هنگامی که پیامبر دریافت که خدا دعای ما را در حق او اجابت می کند، فرمود اگر می خواستم دوست صمیمی بگیرم ابابکر را برمی گزیدم لیکن صاحب شما (یعنی خود پیامبر) خلیل خداست. (3)

او در کتاب فتوحات مکیه به صحت خلافت ابوبکر و استحقاقش به امامت و برتریش بر جماعت تاکید کرده است. به جملات زیر از کتاب فتوحات وی دقت کنید:

كما كان علي بن ابيطالب نائب محمد (صلى الله عليه و آله و سلم) في تلاوة سورة براءة على أهل مكة و قد كان بعث بها ابابكر فلما وصل الى مكة حج ابوبكر بالناس و بلغ علي بن ابيطالب سورة براءة و تلاها عليهم نيابة عن رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) و هذا مما يدل على صحة خلافة ابي بكر الصديق و منزلة علي رضی الله

ص: 139

1- سوره مبارکه نساء آیه شریفه 125

2- فتوحات مکیه 11/371؛ 11/374

3- فتوحات مکیه 10/442

عنهما. (1)

همانطور که علی بن ابیطالب (علیهما السلام) نائب و جانشین حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) در تلاوت سوره براءت بر اهل مکه بود، مانند آنکه ابابکر بود، پس وقتی به مکه رسید، ابوبکر با مردم حج گزارد و علی بن ابیطالب (علیهما السلام) سوره براءت را تبلیغ نموده و آنرا به نیابت از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، بر مردم قرائت کرد. و این تو را راهنمایی می کند بر صحت خلافت ابابکر صدیق و منزلت علی که خداوند از هر دوی آنها راضی شود.

و این یکی:

و عرف الناس حينئذ فضل ابي بكر علي الجماعة فاستحق الإمامة و التقديم. (2)

و مردم برتری ابابکر را بر جماعت شناختند پس او را مستحق امامت و جلو داشتن (مقدم داشتن) دانستند.

نیز در همان کتاب، قول ترمذی را بدین ترتیب آورده:

بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) افضل مردمان در میان مسلمانان، ابابکر بوده است. (3)

ابن عربی در کتاب محاضره الابرار و مسامره الاخيار نوشته است:

ابوبکر، ابو عبیده جراح (4) را پیش حضرت علی (علیه السلام) فرستاد و به وسیله وی از خودداری آن حضرت از بیعت و کناره گیری از جماعت و نیز از دعوی خلافت وی، اظهار نگرانی کرد. [حضرت امیر المؤمنین] علی (علیه السلام) در پاسخ

ص: 140

1- فتوحات 4/78

2- فتوحات 3/372

3- فتوحات 2/125

4- جراح کلمه ای عربیست به معنی قبرکن. شغل ابو عبیده (لعنت الله علیه) قبرکنی بود!

قصد خلافت و امتناع از امر بیعت را نفی و انکار کرد و از کناره گیری و خانه نشینی اش پوزش طلبید که فراق رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) وی را بیش از پیش اندوهگین ساخته و دیدن مکانهایی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را در آن مکانها می دیده به اندوه و حسرت او می افزاید و شوق پیوستن به آن حضرت از علاقه به غیرش باز می دارد. [یعنی غضب خلافت توسط ابوبکر صحت نداشته بلکه حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به دلخواه خودش دست از جانشینی و خلافت کشیده است]

اضافه می کند که:

[حضرت امیرالمؤمنین] علی (علیه السلام) به دنبال این اظهارات پیش ابوبکر می رود و با وی بیعت می کند و میان او و عمر بحث تندی در می گیرد و سرانجام به اعتذار (1) [حضرت امیرالمؤمنین] علی (علیه السلام) از عمر می انجامد. (2)

کدامین شیعه می تواند پیرو چنین فرد و این ادعای باطلش گردد که به دروغ داستانهایی را بیافد تا شاید توجیهی برای ظالمین به حقوق اهل بیت (علیهم السلام) فراهم گردد؟ علاوه بر این در ابتدای فتوحات می گوید:

در یکی از معرجهائی که به دفعات به افلاک داشته است، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را مشاهده نموده در حالی که ابابکر در طرف راست و عمر در طرف چپ آن حضرت نشسته و حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فقط به عنوان مترجم پیامبران و حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) عمل می کرده است.

نیز در همین کتاب به دروغ در منزلت آن دو غاصب گفته:

چنانکه در خبر آمده است که برای خداوند سیصد خوی و خصلت

ص: 141

1- اعتذار یعنی عذرخواهی [با این غلط کاری میخواست ثابت کند حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) اشتباه می کرد و عمر، راه ثواب رفته بود]

2- محاضرة الابرار 2/175 الی 189

پسندیده است. هر کس به یکی از این خصلتها آراسته گردد به بهشت وارد می شود. ابوبکر گفت ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، آیا در من چیزی از آن خصال هست؟ حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: تمامی آن خصایص در تو هست.

تمام سیصد خصلت پسندیده در ابوبکر بود و غضب فدک از سیده نساء اهل بهشت نمود؟! تمام سیصد خصلت پسندیده در ابوبکر بود و او به صدیقه کبری و امیرالمؤمنین (علیهما السلام) اهانت می نمود؟! همچنین می گوید:

در مکاشفه ای دیدم که برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) کاسه شیری را آوردند و شیر را نوشید به طوری که از ناخنهای حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) سرازیر شد و لذا به عمر داد. عمر سوال کرد: این شیر چیست؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) [به خیال او] فرمود: مراد از شیر علم است! (1)

می گوید:

به معراج که رفتم مرتبه علی (علیهما السلام) را از مرتبه ابوبکر و عمر و عثمان پست تر دیدم و ابوبکر را در عرش دیدم چون برگشتم به علی (علیهما السلام) گفتم چگونه بود که در دنیا دعوی می کردی که من از آنها بهترم؟ الحال دیدم مرتبه تو را که از همه پست تری! (2)

شیخ حر عاملی (رحمة الله) نیز اشاره کرده به اینکه غزالی مدعی است که: (3)

پس از مجاهدات عظیم و ریاضات فراوان و رسیدن به مقام شهود، برایش کشف شده است که مقام ابوبکر از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بسی برتر است.

ص: 142

1- یافته های و حیانی در تضاد با بافته های یونانی 160 - فصوص الحکم 86 فصّ اسحاقی

2- کتاب وحدت یا توحید از عین الحیاة 623

3- رجوع شود اثنا عشریه 164-168

نیز محی الدین ابن عربی می گوید:

در شهود وی مقام ابوبکر و عمر و عثمان از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) برتر بوده است!!! (1)

و نیز گفته:

پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) احدی را به عنوان خلیفه خود تعیین نفرموده است. (2)

ابن عربی و عمر

ابن عربی به دروغ روایتی از پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می کند که فرمود:

در هیچ گذرگاهی تو ای عُمَر قدم نمی گذاری مگر آنکه شیطان در غیر گذرگاه تو رود.

ابن عربی از این روایت عصمت عمر را نتیجه می گیرد و قائل می شود عُمَر معصوم بوده. (3) [یعنی زدن حضرت زهرا (علیها السلام) و سقط جنین وی کار صحیحی بود] ابن عربی، حدیثی می آورد که اهل سنت گمان می کنند این حدیث از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پیرامون شفاعت اُویس در [بارۀ کسانی] همچون زبیه و مُضَر است. سپس راوی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می کند که فرمود:

ای عُمَر و ای علی [امیرالمؤمنین (علیه السلام) هرگاه شما دو تن "اُویس" را دیدار کردید، از او بخواهید که برایتان آمرزش بخواهد] که اگر او برایتان استغفار کند، خدای متعال، شما دو نفر را می آمرزد.

آن دو بیست سال درنگ کردند و اُویس را می جستند، در آخر سالی که عُمَر در آن

ص: 143

1- وحدت یا توحید از فتوحات مکیه 3 ابن عربی

2- فصوص الحکم 393 - وحدت یا توحید

3- ترجمه فتوحات مکیه (ابن عربی) 7 و 3 باب معارف 3-5 - یافته های وحیانی در تضاد با یافته های یونانی

آن گاه ابن عربی، ملاقات این دورا با اویس می آورد و می گوید:

اویس، راست ایستاد و گفت: سلام بر تو ای امیر [عمر] و برکات خدا بر تو باد و بر تو ای فرزند ابوطالب [حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)] خدا شما را از این امت جزای خیر دهد.. (1)

سپس ابن عربی، قصه هَرم بن حیّان را با اویس می آورد و اینکه اویس قرنی او را از مرگ عُمر باخبر ساخت با این سخن که:

ای ابن حیّان، ابوبکر - خلیفه مسلمانان - درگذشت و برادر و دوست و برگزیده امیرالمؤمنین عُمر از دنیا رفت. و اَعْمَر.. (2)

ابن عربی می گوید:

ابن عمر بن خطاب است، شخصی استوار و نیرومند که شیطان بر او راه نیافت. شیطان می پنداشت می تواند از دست او بگریزد، قرآن موافق حکم او نازل شد و او را بدانجا رساند که به جهت ایمان و عملی که در خود سراغ داشت، بگوید: لَوْ كُشِفَ لِي الْعَطَاءُ مَا أزدَدْتُ يَقِيناً (3)؛ اگر پرده ها کنار رود، یقینم فزونی نمی یابد.

سخن گفتن خدا با عمر

ابن عربی درباره عمر می گوید که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره عمر فرمود:

اگر در میان این امت یکی از مُحدَثان باشد، عمر همان کس است. (4)

ص: 144

1- مجموعه رسائل ابن عربی (المجموعه الأولى) 154؛ 155

2- مجموعه رسائل ابن عربی (المجموعه الأولى) 157

3- این سخن را حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بر زبان آورد، در حالی که ابن عربی آن را به عُمر نسبت می دهد.

4- لفظ حدیث به نقل از مناوی در فیض القدر 1/186 چنین است: إن یکن فی هذه الأمة محدث فهو عمر.

مقصود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از محدث، سخن گفتن خدا با اولیای خویش است (نه با اولیا و رسولان) چرا که ذوق ها به اختلاف مراتب، مختلفند. (1)

و [نیز] ابن عربی می گوید:

از اولیای الهی (که خدا از آنان خشنود باد) محدثان اند و عمر از آنهاست و در زمان ما از این افراد است ابوالعباس خنّلب..

دلیل عصمت عمر

ابن عربی بیان می دارد:

از اقطاب این مقام، عمر بن خطاب و احمد بن حنبل است. از این روست که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، قوتی را که خدا به عمر ارزانی داشت یادآور می شود و می فرماید: ای عمر شیطان در تنگه ای با تو روبرو نشد مگر اینکه تنگه دیگری (غیر از راه تو) پیمود.

این سخن به شهادت معصوم، بر عصمت عمر دلالت دارد. دانستیم که شیطان، ما را جز به راههای باطل نمی برد و این راهها غیر راه عمر است. بر اساس نص مذکور، عمر جز راه حق را نمی پیمود و از کسانی است که در همه مسالک خویش، در راه خدا، از سرزنش ملامتگری نمی هراسید و حق، صولتی دارد. (2)

پیش از این گذشت که ابوبکر شیطانی داشت که بر او در می آمد و او به سبب آن شیطان از کژروی می هراسید. اما [بر پایه این سخن ابن عربی] شیطان در آنجا که عمر باشد پا نمی گذارد و به راه دیگر می رود. پس چگونه است که نزد ابن عربی، ابوبکر بر عمر تقدم دارد؟! همچنین پیداست که هیچ یک از اهل مذاهب عامه، در

ص: 145

1- الفتوحات المکیه 12/322

2- الفتوحات المکیه 3/252

ادعای عصمت برای عمر، با ابن عربی همسو نمی باشد.

علم عمر

ابن عربی می نویسد:

آیا نمی نگری که برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، در خواب کاسه ای از شیر آوردند، فرمود: آن را آشامیدم تا آنجا که از ناخنهایم بیرون زد، سپس فزونی آن را به عمر دادم.

گفتند ای رسول خدا آنرا به چه تاویل می کنی؟

فرمود به علم؛ (1) از آنجا که پیامبر جایگاه رویا را می دانست و به آنچه تعبیر اقتضا داشت آگاه بود، شیر را بر همان صورتی که [در خواب] دید، رها نکرد. (2)

نمی دانیم این علم عمر کجا بود آنجا که می گفت: "همه مردم حتی دوشیزگان در سراپرده ها از عمر فقیه ترند" و علمش کجا رفت در آن بیش از هفتاد موردی که پیوسته لب می جنباند: "اگر علی نبود، عمر هلاک می شد" یا مانند این سخن را بر زبان آورد.

زهد عثمان

ابن عربی، خود را مخاطب می سازد و برای نفس خویش مثال دیگری را به عثمان

ص: 146

1- بنگرید به فتح الباری 12/347، باب اللب؛ عمدة القاری 24/147 (م)

2- فصوص الحکم 86؛ 87

می زند، می گوید:

گفتم آری، این عثمان بن عفان است. از او به سند صحیح از شَرَحِبِيل بن مسلم، روایت شدیم که: عثمان مردم را با غذاهای امارت پذیرائی می کرد و [خودش] به خانه اش در می آمد و نان و روغن [زیتون] می خورد.

ای نفس، تو را به خدا قسم آیا هرگز این کار را با اصحابت کرده ای، آنان را به غذای نرم و لذیذ اختصاص دهی و خوراک خشن را برای خویش برگزینی؟

از این مناشده (و نغمه سرائی) به دست می آید که عثمان بیت المال را برای خود و خویشاوندانش اختصاص نداد، بلکه ابن عربی با این سخن می خواهد او را از بزرگترین زاهدان قرار دهد!

ابن عربی در مدح و ثنای عایشه و حفصه و علم مکنون آنها می گوید:

آن رکن شدید یعنی معیت خدا) قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ (1) «[حضرت لوط] گفت: «کاش برای مقابله با شما قدرتی داشتم یا به تکیه گاهی استوار (رکن شدید) پناه می جستم»؛ عایشه و حفصه، آن رکن شدید یعنی معیت خدا را دریافتند. اگر مردم می دانستند این دوزن بر چه علمی هستند، معنای این آیه را درک می کردند (.. وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ) (2) «و خدا حقیقت را می گوید، و او [ست که] به راه راست هدایت می کند» (3).

دفاع از بدعت معاویه و ستایش او

ابن عربی، هنگامی که می خواهد معاویه را در بدعت در نماز عید، به صواب بداند و

ص: 147

1- سوره مبارکه هود آیه شریفه 80

2- سوره مبارکه احزاب آیه شریفه 4

3- فتوحات مکیه 14/151؛ 14/152

اینکه وی دریافت، این کار برایش جائز است، می گوید:

و چنین است بدعتی که معاویه گذارد؛ همو که کاتب وحی و خویشاوند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) (1) و خال المومنین بود. باید در حق صحابه (که خدا از همه شان خشنود باد) خوش گمان بود. راهی برای خدشه در آنها نیست. (2)

ابن عربی می گوید:

حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، امر کرد عمویش را غسل دهند در حالی که وی مشرک بود. (3)

از این ماجرا سر در نمی آوریم! چگونه حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به غسل مشرک فرمان می دهد؟! ابن عربی، حدیثی را از صحیح مسلم نقل می کند:

أهون أهل النار عذابا، أبو طالب، و أن فی قدمیه لنعلین یغلی منهما دماغه. (4)

سبک بار ترین دوزخیان، از نظر عذاب، ابوطالب است؛ در پاهایش دو نعل [کفش آتشین] است که مغز سرش (از شدت حرارت آن) می جوشد.

ص: 148

1- زیرا پس از آنکه عبیدالله بن جحش (شوهر ام حبیبه، دختر ابوسفیان (لعنت الله علیهم اجمعین)) در حبشه از دنیا رفت، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با زن وی (که خواهر معاویه (لعنت الله علیه) بود) ازدواج کرد از این روست که اهل عامه، معاویه (لعنت الله علیه) را خال المؤمنین (دائی مومنان) می نامند؛ چنان که خود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، پدر مومنان است و ام حبیبه (در دید آنها) مادر مومنان می باشد، پس معاویه (لعنت الله علیه) هم که برادر زن حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است، دائی مومنان به شمار می آید. پیداست که نگرش شیعی، این القاب بی محتوا و ساختگی و بی دلیل را بر نمی تابد و بر اساس روایات، حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، دو پدر امت اند. و حضرت خدیجه (علیها السلام) که همه دارائی اش را در طبق اخلاص گذاشت و به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اسلام یاری رساند، و نخستین همسر حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است، لیاقت دارد که "ام المؤمنین" خطاب شود و معاویه (لعنت الله علیه) خال و لکه ننگی بر سیمای تاریخ اسلام است.

2- فتوحات مکیه 7/458

3- فتوحات مکیه 477؛ 478

4- مجموعه رسائل ابن عربی 2/439

سپس در پی این سخن، می نگارد:

بنگر چگونه ابوطالب در محبت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) صادقانه گام برمی دارد و امرش را می پذیرد، لیکن به جهت ترس از مردم و چشم امید به آنها، از قبول اسلام روی برمی تابد. در نتیجه حقیقت این موضع گیری او - پس از مرگ - به صورت دو کفش آتشین نمایان می شود.

کاستن منزلت حضرت فاطمه (علیها السلام) به صورت پنهان

ابن عربی می نویسد:

از این رو پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

مردان فراوانی به کمال دست یافتند و از زنان جز مریم و آسیه به کمال نرسیدند. (1)

و می نویسد:

چنان که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در کمال یابی سخن فرمود و یادآور شد که در زنان نیز این امر رخ می دهد و از آنها مریم (دختر عمران) و آسیه (همسر فرعون) را معین ساخت. (2)

و می گوید:

حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به کمال مریم و آسیه شهادت داد. (3)

اگر ابن عربی شیعه می بود - در اینجا - بر روایت بخاری و مسلم و ترمذی و ابن ماجه (که به صورت در پرده، از منزلت حضرت زهرا (علیها السلام) خُرده می گیرد) اعتماد نمی کرد. وی سپس بر اساس آن، کمال را در حضرت مریم و آسیه (دختر مُزاحم)

ص: 149

1- فتوحات مکیه 12/269، تحقیق ابراهیم مدکور و عثمان یحیی

2- فتوحات مکیه 13/583

3- فتوحات مکیه 10/349

منحصر می سازد و هیچ اشاره ای به حضرت خدیجه (علیها السلام) و حضرت زهرا (علیها السلام) نمی کند. با اینکه روایات بسیاری از طریق عامه و اهل بیت (علیهم السلام) تاکید بر این حقیقت دارند که:

«برترین زنان اهل بهشت، چهار نفرند، مریم، آسیه، خدیجه (علیها السلام)، فاطمه (علیها السلام)» (1)

و متون متواتر تاکید دارند بر اینکه:

«فاطمه (علیها السلام) سرور زنان جهانیان (از اولین تا آخرین) است و اما مریم بانوی عالم زمان خویش می باشد» (2)

به نظر مرحوم حاج میرزا حسین نوری (1254-1320 ه ق) محدث متبحر می فرماید:

معی الدین ابن عربی در میان علما و نواصب عامه بیشتر از همه با شیعه خصومت ورزیده است چرا که در فتوحاتش در جایی که از احوال اقطاب سخن گفته، ابوبکر، عمر، عثمان و حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و حضرت امام حسن (علیه السلام)، عمر بن عبدالعزیز و حتی متوکل را در یک ردیف قرار داده و آنان را از اقطابی شمرده که هم صاحب خلافت ظاهری بودند و هم حائز خلافت باطنی در صورتی که متوکل همان کسی است که دستور داد تا قبر حضرت امام حسین (علیه السلام) را ویران سازند و مردم را از زیارت آن قبر شریف باز دارند. (3)

متوکل از دشمنان سرسخت خاندان پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) و شیعیان و بوده است و در سال 224 ادیب زمان و معلم فرزندان - یعقوب بن سگیت - را به وضع فجیعی

ص: 150

1- ذخائر العقبی 42 - بحار الأنوار 29/345

2- معانی الاخبار 107 - بحار الانوار 14/206 - روضة الواعظین 269

3- داوری درباره ابن عربی - نوری، مستدرک الوسائل خاتمه 2/239 و 240

به قتل رسانید. چرا که یعقوب در پاسخ سوال وی که پرسیده بود فرزندان من؛ معتز و مؤید را بیشتر دوست داری یا حسن و حسین (علیهما السلام) را؟" گفته بود "قنبر غلام علی (علیه السلام) نزد من عزیزتر است از فرزندان تو، تا چه رسد به حسن و حسین (علیهما السلام)". صاحب تفسیر المیزان که خود از طرفداران فلسفه است می گوید:

چطور می توان محی الدین ابن عربی را اهل طریق دانست با وجودی که متوکل را از اولیاء خدا می داند. (1)

در صورتیکه طهرانی وقتی به این جمله ابن عربی می رسد که متوکل از اولیاء الله است، در توجیه کلامش، وی را از مستضعفین می خواند. (2) [اگر وی مستضعف است، غیر مستضعف چه کسی است؟]

ابن عربی آنچنان جسارت خویش را به عقائد و رهبران شیعه ظاهر می سازد که می گوید:

لعن یزید و حجاج جائز نیست.

اعتقاد به امام غائب عقیده ای مسخره آمیز است.

درباره شیعیان اهل بیت (علیهم السلام) پیوسته می گوید: قالت الروافض خذلهم الله!

شیطان را سید الساجدین می داند.

غنا را جائز می شمارد.

حضرت ابراهیم خلیل الله (علیه السلام) را مرتکب خطای فاحش و پیرو شیطان می داند.

چنین افکار و عقائد انحرافی نیست مگر به اتکاء بافته های فکری که منشأ اوهام و خواب و رویاهائی است که شیطان به دوستانش القاء می کند. از کفر گوئیهای این

ص: 151

1- روح مجرد 411 پاورقی

2- روح مجرد یادنامه سید حداد 436

باعث تالیف کتاب این بود که خداوند را دو مرتبه در خواب دیدم که به من می گوید بندگانم را اندرز ده، این بزرگترین اندرزی است که من به تو می دهم خداوند توفیق دهنده است و هدایت به دست او است. (1)

حال کدامین مومن عاقلی می تواند برای کسب معارف دینی به چنین کسی که خداوند را به شکل «جسمی» می بیند متمسک گردد. آیا کفر و جهلی بیشتر از این وجود دارد؟ متأسفانه در میان مشایخ صوفیه باید ابن عربی را قهرمان خوابهای شگفت انگیز دانست زیرا وی در کتابهای خود خوابهای عجیب و غریبی ادعا کرده است تا آنجا که اذعان می دارد: بارها خدا را در خواب دیده است. (2)

ابن عربی از این نوع الهامات شیطانی و خوابهای عجیب زیاد نقل می کند از جمله مدعی است یک بار در خواب چنان دید که با نجوم و حروف پیوند یافته است و چون آن خواب وی را بر کسی که از تاویل خواب واقف بود عرضه کردند، گفته بود صاحب این خواب دریای بی پایان است و خداوند او را از اسرار علوم بهره داده است. (3)

همچنین بزرگ صوفیان - غزالی - هم می گوید که خدا را در خواب دیده است و برای اینکه یقین کند آیا واقعا خدا را دیده است یا شیطان را از خود او پرسیده است که "آیا تو شیطان هستی که با من سخن می گوئی؟ ولی آن کس گفته است نه من خدایم." و او از همین جا فهمیده است که واقعا خدا را در خواب دیده است نه

ص: 152

1- کتاب داوری درباره ابن عربی - فتوحات ج 1 باب 68 ص 334

2- فتوحات 2/591 - ابن عربی حیات و مذهب 56

3- فتوحات مکیه 4/559 - نفع الطیب 2/163

چنانکه نقل است حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به حسن بصری که ادعای کشف و شهود و ندهای غیبی می کرد فرمودند:

«اتدری من ذلک المنادی؟ قال: لا. قال (علیه السلام): ذاک اخوک ابلیس» (2)

آیا میدانی که آن ندا دهنده چه کسی بود؟ گفت نه. امام (علیه السلام) فرمودند: او برادرت شیطان بود.

بحث دیدن خدا در نزد اهل باطل آنچنان دامنه دار است که فخر رازی هم در این وادی مرکب رانده و کذب به آیه (..يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ..) بسته و آنرا اینگونه تاویل می کند:

خدا برای مردم به صورت عمومی و برای ابابکر به صورت خصوصی نمودار می شود.

چه بدبختی بزرگی برای کسانی که برای دستیابی به معرفت از سفره متعفن امثال محی الدین ابن عربی تغذیه می کنند. شخصی که برای اخذ حقائق دینی و فقه، از کودک شیرخواره استفتاء می کند، آیا می تواند مورد وثوق باشد؟ وی در فتوحات مکیه، دعاوی غریبه کرده از جمله اینکه در این کتاب نقل کرده است که از دختری شیرخواره که داشتم مساله ای از فقه پرسیدم و آن نوزاد جواب مساله را بداد و در جای دیگر نقل می کند (و چه کرامات عجیبی) آیا واقعاً باورکردنی است که کودکی که در شکم مادر بوده وقتی مادر عطسه زد، از درون شکم آواز داد: یرحمک الله.

آواز این کودک چنان رسا بود که همه حاضران بشنیدند. محی الدین ابن عربی این گونه دعاوی غریب را چنان به قوت بیان می کند که گوئی شک را در آن راه

ص: 153

1- فتوحات مکیه 1-334 سطر 19

2- احتجاج 1/171

دعاوی غریب ابن عربی

قدر مسلم این است که در این کتاب [فتوحات مکیه] به اندازه ای مطالب عجیب و غریب هست که افراد متشرع نمی توانند هیچیک از آن سخنان پوچ و باطل را با شرع تطبیق دهند. به چه سان شیعه ای که برای قرب حق تعالی نیازمند تمسک به محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و آل محمد (علیهم السلام) است، دست به دامن شخصی می زند که علاقه وافر و اعتقاد شدید به غاصبین حکومت حق حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) داشته و در کتابش مبادرت به چنین دروغ پردازیهایی می نماید. چنانکه به ادعای وی سرانجام اینگونه خوابها و الهامات و ملاقات با خضر، او را به ترک دیار مغرب و اندلس فراخواند و به آهنگ مکه و مجاورت آن برانگیخت. (2)

او در سفر به مشرق در طول راهش در شهرهای مختلف با مشایخ و صوفیان بزرگ دیدار می نماید و کارهای عجیب و غریبی از او سر می زند که خود به آنها اشاره می کند. مثلاً او در تونس به منزل «الارض الواسعه» داخل می شود در حالی که به نماز جماعت مشغول بود، ناگهان و بدون علم و اختیار چنان صیحه ای می زند که در اثر آن خود او و تمام کسانی که آنرا می شنوند بیهوش می گردند. در فتوحات واقعه مذکور را به این صورت شرح می دهد:

هنگامی که من به منزل «الارض الواسعه» داخل شدم صیحه ای از من واقع شد که مرا به وقوع آن علم و آگاهی نبود و از شنوندگان کسی نماند که بیهوش نیفتاده باشد. زنان همسایگان که بر بام های خانه های ما مشرف

ص: 154

1- زکی مبارک، التوصیف الاسلامی ج 2 ص 168 - بنا به نقل دکتر زرین کوب ارزش میراث صوفیه 117

2- ارزش میراث صوفیه ص 111

بر ما بودند، بیهوش شدند. بعضی از آنها از بام ها به صحن خانه ها بیفتادند و با همه بلندی و ارتفاع بام ها، بدانها آسیبی نرسید و من اولین کسی بودم که به هوش آمدم. ما در این حالت در پشت امامی در نماز بودیم، من احدی را ندیدم که از هوش نرفته باشد. بعد از زمانی آنها به هوش آمدند و من به آنها گفتم حال شما چگونه است؟ جواب دادند حال تو چگونه است؟ همانا تو صیحه ای زدی که اثرش همین است که در نماز جماعت می بینی. من گفتم سوگند به خدا مرا از این صیحه خبری نیست. (1)

ابن عربی مدعی است که انبیای سلف و همه اولیای مستقل از وی کسب فیض می کنند و این ادعا واقعا جسارت عظیمی است. وی می گوید:

حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) در حدیثی نبوت را به دیواری مانند کرده است که در آن دیوار آجری کم داشت و با نبوت وی [ابن عربی] آن آجر نیز در جای خود قرار گرفت و با وجود وی سلسله نبوت کامل شد.

معی الدین ابن عربی در رؤیای خود دیواری دیده است که یک آجر آن طلا و آجری نقره است که آجرهای طلا واصلان به حق و آجرهای نقره پیامبرانند. خود وی نیز آجری طلائی بود که در جای ناقص آن دیوار قرار گرفته و آن دیوار کامل شده است و بدین سان مقام خود را بالاتر از نبوت شمرده است. البته همه این سخنان برای افراد آگاه از دین و هر عاقلی گزافه و پوچ و باطل است. (2) و هر شخص منصفی، یاره های وی را حاصل پیروی از گامها و خطوات شیطان می داند.

ص: 155

1- فتوحات ج 1 باب 23 ص 173 سطر 8 از آخر صفحه

2- کتاب تصوف در یکصد پرسش ص 95 ترجمه دکتر توفیق سبحانی - کتاب داوری ابن عربی

اگر از عقائد باطله محی الدین ابن عربی بگذریم قضیه رفتاری اوست که متشکل از شاهکارهای به اصطلاح عارفانه و حالات عرفانی وی ترانه سرایشها و اشعار عاشقانه و رفتارش نسبت به دوشیزگان است. بعنوان شناخت بیشتر بر احوالات عرفانی رهبران به اصطلاح عرفان، در حالات این افراد مطالبی را بیان می داریم تا آگاهی نسبت به رهبران این گونه عقائد، بوجود آمده و باعث معرفت ما و حفظ دین باشد. جای بسی شگفتی از این شخص که پدر عرفان نام گرفته است. آیا مدافعان ابن عربی، توجیه و تاویلی برای افعال شرم آور وی می توانند اقامه کنند؟! آنجا که روش ضد اخلاقی و ضد دینی او کاملاً مغایر با مراتب سیر و سلوک معنوی موحدان است، چگونه جای توجیه دارد؟! جای تعجب اینجاست که او برای رسیدن به خدا و به اصطلاح خودش فنای فی الله، به جای اینکه در نماز و راز و نیاز و مناجات و انابه و تضرع به خدا نزدیک شود، العیاذ بالله خدا را در معاشقه و جماع با زنان می بیند. بسی جای تاسف و شرم بر پیشانی طرفداران چنین شخصی که به صراحت در کتب مختلف متعدد و متنوع نسبت به زنان پریچهر پرداخته و کتابی را اختصاص به مطالب جنسی و شهوانی به نام کتاب «ترجمان الاشواق» داده است. علت تالیف این کتاب به این منظور بوده چنانکه در ابتدا با این بیت می آغازد:

سمعت الترمذی علی المکین

امام الناس فی البلد الامین (1)

قضیه از این قرار است که شیخ مکین الدین را دختری بوده به نام «نظام» و ملقب به «عین الشمس و البهاء» که در کمالات اخلاقی و زیبائیهای جسمانی فریده عصر،

ص: 156

یتیمه دهر و یگانه روزگار بوده است. دیدار این دختر در ابن عربی اثری فوق العاده بخشیده و او را مجذوب و شیفته خود گردانیده و الهام بخش اشعار عاشقانه و تغزلات وی و بالاخره باعث به وجود آمدن دیوان «ترجمان الاشواق» او گردیده است.

ابن عربی در مقدمه کتاب مذکور در وصف و ستایش "نظام"، داد سخن داده و کمال و جمالش را تا آنجا که می توانسته، ستوده و درباره او چنین گفته است:

و برای این استاد دختری بود دوشیزه لطیف پوست، لاغر شکم، باریک اندام که نگاه را دربند می کرد. محفل و محفلیان را زینت می بخشید و تماشا کننده را دچار شگفتی می نمود نامش نظام و لقبش عین الشمس و البهاء بود او از زنان عابد و عالم و زاهد و معتکف و به راستی پیشوای حرمین و پرورده بلد امین اعظم بود. گوشه چشمش فریبا و اندامش نازک و زیبا بود چون سخن بسیار می گفت سخن را در مانده می گردانید و چون کوتاه می گفت، ناتوان... او خورشید است میان عالمان و بوستان است میان ادیبان، حلقه لؤلؤ سر بسته واسطه گردن بند مروارید به رشته کشیده، فریده دهر و کریمه عصر خود است. خوان کرش گسترده و همتش عالی است. سیده والدین و شریفه همنشین خود است. مسکنش جیاد است خانه در چشم، سواد و در صدر فؤاد. شهر مکه به وسیله او روشنائی یافته و باغها به واسطه مجاورتش شکوفا گشته است... سیمای فرشتگان دارد و همت پادشاهان. ما در وقت مصاحبت با او، به کرامت ذاتش به اضافه آنچه در صحبت عمّه و والدش، به آن افزوده است، توجه داشتیم. در نظم این کتاب با زبانی مناسب و دلپذیر و عبارات غزل دلنشین وی را با نیکوترین زینتها آرایش دادیم. زیرا او سوال مامول و عذرای بتول است. در این کتاب جزئی از خاطر اشتیاق را از آن ذخائر و اعلاق به نظم در آوردیم

و از آرزومندی نفس آرزومند پرده برداشتیم و به جهت اهتمام به امر قدیم و ایثار به مجلس کریم او را از علاقه خود آگاه کردیم، پس در این جزء، هر نامی که ذکر می‌کنم، از وی کنایه می‌آورم و به هر داری که ندبه می‌کنم دار او را قصد می‌کنم که:

مرضی من مریضة الاجفان *** طال شوقی لطفة ذات نثر

من بنات الملوک من دار فرس *** عللانی بذکرها عللانی

و نظام و منبر و بیان *** من اجل البلاد من اصبهان

یعنی: بیماری من از عشق آن زیبایی خمار چشم است، مرا با یاد وی درمان کنید. عشق من به آن زیبایی نازپرورده نازک بدنی به درازا کشید که صاحب نثر و نظام و منبر و بیان است که از شاهزادگان سرزمین ایران و تبارش از بزرگترین شهرهای آن سامان، اصفهان است و این معانی را در ورای پرده نظمی که در ستایش نظام که دوشیزه فرزانه، در یگانه، افسانه گرانمایه بزرگ و پیشوای حرمین است، سروده ایم، پنهان داشته ایم. (1)

با اینکه هر بنی بشری با ملاحظه این تَرّه هات پی به خُبثِ طینتِ گوینده می‌برد اما پیروان و طرفداران وی در توجیه رفتارهای غیر دینی او می‌گویند عشقهای شهوانی، انسان را به عشق حقیقی (توحید) می‌رساند!!

چنانکه برخی از سران صوفیه می‌گویند که جمال ظاهر زنان و پسران امرد آئینه

ص: 158

طلعت غیب و مظهر جمال الهی هستند و بنیاد طریقت را بر اساس زیبایی دوستی، متکی ساخته و به تمام مظاهر زیبایی از جمله صورت زیبا، عشق می ورزیده اند و معانی عرفانی را با لغات و اصطلاحات و تعبیرات عشق و عاشق و معشوق بیان می کرده اند که آثار آن به حد وفور در اشعار صوفیه مخصوصاً در غزل، نمایان است.

ابن عربی هم همین کار را در دیوان ترجمان الاشواق انجام داده است. او هوشمندانه واژه های ابیات مذکور را مانند سایر ابیات کتاب، به معانی بسیار ژرف و زیبای عرفانی بر می گرداند تا هم با معارف عارفان سازگار آید و هم مقام ظاهراً معنوی نظام، آن دختر زیبای فرزانه و آئینه تمام نمای حکمت جاودانه را!!! تا حد توان بستاید و در عین حال بهانه به دست بهانه گیران ندهد و در برابر خرده گیران نیز از خود دفاع نماید.

با وجود این، ظاهراً به سبب همین تالیف و غزلیات و اشعار عاشقانه بود که ناچار شد، مکه را ترک کند و به سیاحت پردازد. اما رفت و آمد مکرر وی به مکه حاکی از آنست که بعدها نیز از استیلاي آن عشق خالی نبوده است و عشق نظام هرگز از دل وی نرفته (1) و الهام بخش ترانه ها و اشعار عاشقانه او است. این واقعه هم در مکه واقع شده و از این قرار است که شامگاهی در مکه مشغول طواف بوده که ناگاه در درون خود احساس آرامش می کند و در این حال برای اینکه خلوتی یافته باشد به بیرون شهر می رود و در ریگزاری به قدم زدن می پردازد و در این هنگام ابیات زیر به خاطرش خطور می کند و می خواند که:

لیت شعری هل دروا ایّ قلب ملکوا*** و فؤادی لو دری ایّ شعب سلکوا

و پس از ادامه ابیاتی چند؛ در این وقت که گوئی از خود بیخود بوده است، ناگهان

ص: 159

دستی نرمتر از خز، شانه هایش را لمس می کند و چون سر برمی گرداند، دختری رومی را در برابر خود می بیند که تا آن زمان سیمائی بدن زیبایی ندیده و بیانی بدن شیوانی نشنیده و با دختری بدان نکته سنجی و خوش سخنی و شیرین زبانی برخورد نداشته که در ظرافت و لطافت و ادب و معرفت و زیبایی و فرهنگ، سرآمد همه دختران و زنان اهل زمان خود بوده است. (1)

رسوائی های اخلاقی و فکری وی منحصر به مکه نبوده است. به طوری که از اوضاع و احوال و آثار برمی آید در دمشق بیش از سایر بلاد مورد اعجاب و اعزاز همگان از علما و قضات و سلاطین و حکام قرار گرفته است. گویند: از این روزین الدین زواری، قاضی القضاة مالکی [مذهب] دست از دستگاه قضاوت کشیده، تابع طریقت وی گشته و به خدمتش کمر همّت بسته، دخترش را به حیاله نکاح او درآورد. (2)

شاید درباره همین دختر است که نویسنده کتاب «دراسات فی تاریخ الفلسفه الاسلامیه» می نویسد:

در شصت سالگی وی را عشق دختر دوشیزه نارپستان و آشوبگر دمشقی از خود بیخود کرد. (3)

در دمشق ماندگار شد به دوشیزه زیباروی هجده ساله ای دل بست و با وی ازدواج کرد. (4)

چه هلاکت عظیمی برای آن شیعه ای که معارف دینی خود را از چنین اشخاصی

ص: 160

1- ترجمان الاشواق 14

2- درّالشمین 30

3- داوری ابن عربی از کتاب مبشره رویای صادق

4- داوری درباره ابن عربی - تاریخ الفلسفه الاسلامیه 173

بگیرد. عارفی که به جای دل دادن به خدا در نماز و مناجات، با آن کهولت سن به دختری رو نماید و عطش شهوت وی تا جایی پیش رفته است که در دیگر تالیف خود مطلب را بدانجا می‌رساند که می‌گوید:

کاملترین و تمامترین وقت شهودی که مرد می‌تواند نسبت به حضرت حق تعالی داشته باشد، زمان مجامعت است. هنگامی که مرد فاعل باشد و زن مفعول؛ زیرا در وقت مواقعه است که مرد، حق تعالی را در زن مشاهده می‌کند. (1)

چگونه می‌تواند سرمشق و یا راهنما برای دیگر افراد نوع بشر باشد؟ این مطلب به حقیقت سخیف، برگرفته از تاویلی است که نسبت به روایت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) انجام داده. مؤلف گرانقدر کتاب یافته‌های و حیانی در تضاد با بافته‌های یونانی می‌فرماید:

«حکمت وجود عظمای جماع را هم فهمیدیم؛ چرا که اگر این عمل دخول و ادخال نبود، شهود حضرت حق بنحو اکمل و اتم میسر نمی‌شد! آیا براستی هنگام مجامعت چه چیزی مشاهده می‌شود؟»

نکات بدست آمده از این مطلب:

این مطلب رکیک (رؤیت اتم حق تعالی در هنگام جماع!) همان طور که مشاهده کردید، نتیجه تاویل عارف نسبت به روایت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود. تاویلی که مبتنی بر توحش نفس است.

اوج ابتذال در معتقدات ابن عربی را می‌توان در ذیل کلامش یافت؛ آنجا که در نهایت بر طبق وحدت شخصیه؛ قائل می‌شود: این خداست که در هنگام جماع مرد و زن، هم فاعل است و هم مفعول! به قول شارح: "این خداست که در هنگام مواقعه دارد

ص: 161

1- مُمِدُّ الْهَمَمِ در شرح بر فصوص الحکم 408 فصّ مُحَمَّدِيَه حسن زاده آملی

خدایی می کند!!

این بود نمونه کوچکی از تالیلات ابن عربی، پدر عرفا و فلاسفه. توحش او به همینجا خاتمه نیافته بلکه در تهمت و اهانت نسبت به پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) قلم فرسایی کرده و می گوید:

او (رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)) زنان را به جهت شهود کامل باریتعالی در آنان، دوست داشت. چون خدا خارج از مواد و اشیاء قابل دید نیست، و او بی نیاز از هر دو جهان است. و چون موضوع مشاهده از این نظر (بدون دخالت اشیاء) ممتنع است و نمی توان او را دید مگر در چیزی.

پس مشاهده خدا در زنان یکی از برترین و کاملترین موارد مشاهده است.

بهترین پیوستگی و وصلت، نکاح (جماع) است. و حکم آن همچو حکم توجه به خداست به آنچه که طبق صورت خود آفریده تا او را جانشین خود سازد. و در او صورت خود و بلکه خود را ببیند. پس خدا او را استوار و مرتب ساخت و از روح خود که خود اوست، در او دمید یعنی نکاح نیز همچو توجه خدا است برای به وجود آوردن انسان تا در او خود و صورت خود را ببیند، به همین جهت پس از استواری و مرتب سازی، از روح خود در او می دمد همچون انسان همچون انسان نکاح (جماع) کننده که با دمش بخشی از روح خود که نطفه شامل آن است فرزندی ایجاد می کند تا خود را در آئینه فرزندش مشاهده کند و او را جانشین خود سازد.

حکم این ناکح و جماع کننده همچون حکم ناکح اصلی ازلی است... و زنان محل تاثیرپذیری این امر می باشند. و حکم زن برای مرد همچون حکم طبیعت است برای خدا؛ طبیعتی که در آن با توجه و امر الهی چهره های جهان را گشود؛ گشودنی که حکم آن همچو حکم نکاح (جماع)

ص: 162

در عالم عناصر است.

در این یاوه سرائی، آفرینش و چگونگی آن را با جماع در انسانها مقایسه نموده و آیه {نفخت فيه من روحی} را به انزال در مردها تاویل و تفسیر نموده است. (1)

جای سوال و تعجب اینجاست با وجود چنین کلمات سخیف و نظرات کفرآمیزی، چرا بعضی علمای شیعه این نوع نظرات را مورد انتقاد و طرد قرار نمی دهند و همچنان پایبندی خود را نسبت به ابن عربی و ملاصدرا محکمتر می سازند.

به پیروی از امام عرفا - محی الدین ابن عربی - ناشرین عقائد وحدت وجود همانند ملاصدرا نیز قنطره (پل یا واسطه) قرار لذات شهوانی (جماع) را برای وصول حق تعالی معرفی می کنند. ای بزرگترین چالش فکری ملاصدرا است که در جلد هفتم اسفار می گوید:

این عشق و لذت بردن شدید از نیکوئی چهره زیبا و محبت مفرط به کسی که در او شمائل لطیف و تناسب اعضاء و زیبائی ترکیب یافت می شود، این چنین عشقی وجودش امری طبیعیست که در جانهای اکثر امت ها موجود است و لذا طبق حکمت خداوندی است و باید ستوده شود. (2)

محقق عالیقدر جناب سید عباس روحبخش در کتاب یافته های وحیانی در بررسی این عبارت می فرماید:

«با اندک تاملی در مثالهایی مانند محبت به غلمان و صبیان (که ملاصدرا در تبیین عنایات عشق آورده) این پرسش با تعجب پدید می آید که فرق میان رغبت و محبت به خوبرویان (حسان الوجوه) با شهوت نسبت به ایشان چیست؟ هر فرد منصفی با مراجعه به وجدان خویش در می یابد که آن

ص: 163

1- کتاب عرفان و اهل بیت (علیهم السلام) 54 - فصوص الحکم 478

2- یافته های وحیانی در تضاد با بافته های یونانی 178 - الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه 7/172 الی 179 - موقف هشتم سفر سوم و نیز 78-2/77

محبت افراطی که ملاحظه را از آن به تعشق تعبیر کرده، در بسیاری از اوقات همراه با لذت بردن و خوش آمدن از چهره زیبای آن محبوب خواهد بود، اگر این التذاذ را نتوان مصداق شهوت دانست، پس چه حالتی را باید شهوت نام نهاد؟»

ملاحظه را در قسمتهای پایانی مطالب خود می گوید:

آرزوی عاشق، دُئو و نزدیک شدن به معشوق است، و چون این آرزو حاصل شود بالاتر از آن درخواست کند و آن آرزوی خلوت کردن و نشستن با او بدون حضور هیچ کس می باشد. و چون این آرزو برآورده شده و مجلس از اغیار خالی گشت، [از گفتن این مطالب شرمگینم هر چند تمام این مطالب شرم آور است، ولیکن مجبوریم برای روشن شدن این شخصیت پرآوازه حکمت! تفکر شهوانی وی را از زبان خودش به عینه روی کاغذ بیاوریم] آرزوی در آغوش کشیدن و بوسیدن دارد.

چون این هم برآورده شد، درخواست دخول و جماع در زیر یک لحاف و بستر و التزام به تمام جوارح و اعضا را بیشتر از آن چه در خور است دارد. با این همه هنوز شوق به حال خودش هست و آتش نفس همان گونه که بوده برجاست و بلکه شوق و اضطراب افزونی می یابد چنانکه آن شاعر می گوید: (1)

همدیگر را در آغوش کشیدیم و نفس هنوز اشتیاق می ورزید که آیا پس از آغوش کشیدن نزدیکتر شدن هنوز هست؟

باری تمام دکانهایی که در مقابل بساط نورانی محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و آل محمد (علیهم السلام) باز شود، چه به نام سنی یا تصوف و عرفان و فلسفه، مملو از کفریات است. آیا حقیقتاً هیچ

ص: 164

انسان عاقل و مومن اهل بصیرت و عالم منصفی می پذیرد که خدا را در چنین مواقعی ببیند و بهترین موقع قرب به خدا را که همانا در نماز و راز و نیاز با معبود یکتاست، در نزدیکی و هنگام معاشقه با زن ببیند؟ و بگوید بهترین موقع تجلی ذات حق در صورت زن است؟ چه بدبختی و مصیبت عظیمی بالاتر از این که کسی، مرید چنین افرادی شود. البته از ده ها نکته انحرافی و عقائد شرک آمیز، به همین چند مورد اشاره گردید که اگر هر کدام این نظرات به تفصیل بیان گردد، کتابهای فراوانی را در بر خواهد گرفت.

حاجی سبزواری که از ناشران این نوع افکار است، برای فرار از این کفریات و توجیه این مطالب در حاشیه اسفار در ذیل همین گفتار عاشقانه می گوید:

اگر کسی اشکال کند که چگونه می شود کسانی که متصلب و متوغل در شریعت و طریقت هستند و از طرفی این مطالب را بر زبان جاری می کنند، با شریعت مطهره قابل جمع است؟ به عبارتی با توجه به شخصیت والای صدرا و با توجه به اینکه چنین عشقی را شرع امضاء نکرده، چطور بین این عشق و بین شرع و یا بین این عشق و بین شخصیت ملاصدرا، می توان جمع کرد؟ جواب می گوئیم: این مقوله مانند امر و نهی است مثل وجوب بیرون رفتن از مکانی غصبی که واجب در عین حال تصرف در آن هم محسوب می شود که جایز نیست. سالکان میانه حال ممکن است مامور عشق بازی با خوب رویان باشند [ضمن اینکه شروع اینکار نارواست] عشق بازی آنان را کمک می کند که از علایق دیگر بگسلند و چون به معایب همان عشق بازی هم برخوردند، دل بستگی به عالم طبیعت را یکباره فروگذارند. (1)

ص: 165

مرحوم علامه حائری مازندرانی نسبت به توجیه سبزواری می فرماید:

«از غرائب اشتباهات علمی سبزواری این توجیه است! چرا که جای بسی شگفتی است که مورد مسئله اجتماع امر و نهی آن هم با شرائط مقرر در اصول فقه در ماده اجتماع در عامین من وجه یا در عموم و خصوص مطلق در امر و نهی شارع است نه در امر امت در برابر نهی شارع، که بدتر از اجتهاد در مقابل نص است و مخالفت صریح با شرع است...» (1)

دومین شخصیت پرآوازه فلسفه که به عشق مجازی و بیان ملاصدرا تصریح کرده، آقای حسینی طهرانی است. وی بعد از ذکر اشعار عاشقانه ای که صدرا به عنوان شاهد عشقبازی خود آورده، می گوید:

چقدر این اشعار نغز و آبدار است. اصولاً عشق مجازی قنطره (2) عشق حقیقی است و تشبیهات و استعارات و کنایات و عباراتی که در عشق مجازی یا در مظاهر و مجالی از محبوب حقیقی بکار می رود، چقدر می تواند نشانگر و روشنگر همان عشق حقیقی باشد. (3)

بیان طهرانی در تبیین عشق مطرح شده از جانب صدرا و قاعده «المجاز قنطرة الحقیقة» آن قدر شفاف است که معنا ندارد کسی بگوید مُنْتَقِد، کلام صدرا را نفهمیده است. در هر حال این تفکر صدرا تعشُّق به ظُرفا، همان تفکر صوفیه است که با تمام بی پروائی جمال پرستی می کردند و در بازارها می گشتند و پسران آمد پیدا می کردند و به ایشان تعشُّق می ورزیدند و در سماع با شاهدان (4) می رقصیدند و کمال روحانی

ص: 166

1- حکمت بوعلی 1/60 با مقدمه و ترجمه عمادالدین حسینی اصفهانی

2- قنطره یعنی پُل

3- کتاب مهر تابان 90/170

4- شاهد به کسر در «ها» در عرف به مرد خوش صورت گویند: زمی بنوش و دل در شاهی بند *** که حسنش بسته زیور نباشد. [فرهنگ اصطلاحات عرفانی ابن عربی (دکتر گل بابا سعیدی) 382]

سالک را در مشاهده زیبایی های صنع می دانستند و می گفتند:

شاهد بازم هر آن که انکار کنند *** آنها که می بینی همه شاهد بازند

زان می نگرم به چشم سر در صورت *** چون درنگری روز و شب این کار کنند

آن زهر ندارند که انکار کنند *** کز عالم معناست اثر در صورت

در جواب ملاصدرا و به طور کلی قائلان «المجاز قنطرة الحقيقة» این جوابهای شمس تبریزی که از همین عقائد بهره می برد، جالب است. در حالات شمس تبریزی که خودش نیز از همین قماش است، آمده که به شیخی که او را علت شاهد بازی و تفرّج صورت بود، گفت:

هی در چه کاری؟ گفت: صورت خوبرویان چون آئینه است، حق را در آن آئینه مشاهده می کنم. شمس گفت ای ابله زانکه حق را در آئینه آب و گل می بینی چرا در آئینه جان و دل نمی بینی؟

همچنین در بغداد به شیخ اوحدالدین کرمانی در این باره اعتراض می کند که شیخ اوحدالدین، اینچنین عمل صورت پرستی خود را توجیه می کند: "ماه را در طشت آب می بینم" شمس با اینکه هم عقیده اوست، در جواب وی به خشم می گوید: "اگر در گردن دُمَل نداری چرا در آسمانش نمی بینی؟! (1)"

(وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ) (2)

«کسانی که به خدا ایمان آورده اند به خدا محبت بیشتری دارند»

ص: 167

1- نفحات الانس من حضرات القدس (عبدالرحمن احمد جامی) 590-591

2- سوره مبارکه بقره آیه شریفه 165

باده درد آلودشان مجنون کند *** صاف اگر باشد ندانم چون کند (1)

محمدتقی جعفری که از فیلسوفان نامی به شمار می رود در نقد قائلین این قاعده «المجاز قنطرة الحقیقة» می گوید:

ابن سینا قائل است که عشق مجازی می تواند به عشق حقیقی منتهی شود و چهار مقدمه ذکر می کند و در مقدمه چهارم می گوید اگر انسان صورت زیبایی را با انگیزه لذت حیوانی مورد عشق قرار دهد، شایسته توییح است و اما اگر صورت نمکین و زیبایی را با دیدگان عقلانی دوست بدارد این محبت و عشق وسیله ای برای رفعت و افزایش درجه خواهد بود. (2)

.. این اعتراض به روش ملاصدرا نیز وارد است که مطابق ابن سینا گفته و عشق مجازی را پلی برای عشق حقیقی تلقی کرده. (3)

در توضیح کلام محمدتقی جعفری می گوئیم: متعلق عشق در نفس حیوانی باید متناسب به همان باشد (که همان طبیعت و جسمانیات است) لیکن نفس عقلانی، متعلق عشقش موجودات نورانی و الهی اند. چطور می توان متعلق عشق این دو نفس را (که یکی به فرش و یکی به عرش تعلق دارد) واحد دانست. یکی از بزرگان در مورد عشق مجازی ملاصدرا می گوید:

«جای بسی شگفتی است از شارع مقدس اسلام که با اهمی که در دعوت و سوق مردم به سوی خدا داشته، چگونه این پل و قنطره خدائی

ص: 168

1- حکمت الهی عام و خاص 2/280

2- رساله العشق 14

3- تفسیر و نقد مثنوی و مولوی 82-12/81 و 234 و 243-244

(یعنی عشق و رزق به حسان الوجوه) را که مطلوب همه نفوس است، فراموش کرده و پشت سرانداخته و هرگز مردم را از این راه به سوی خدا سوق نداده.

گویا عرفا و صوفیه از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه دین (علیهم السلام) به راههای خدائی و مصالح و حکمت واقعی، داناتر در هدایت مردم و دلسوزتر بوده اند» (1)

وحدت وجود

از تبعات و آثار شوم چنین رفتارهای ناپسند و غیراخلاقی و دینی که از راه شهوت پرستی و غرق شدن در لذات جنسی تحت عنوان اینکه از این راه می توان به خدا رسید و در اوج لذت فنا فی الله حاصل می گردد آنست که محی الدین ابن عربی و طرفدارانش، تمامی عالم را موهوم و خیال می دانند. ناشران عقیده ابن عربی می گویند:

فکلّ ما تدرکه فهو وجود الحق فی أعیان الممكنات، فالعالم متوهّم ما له وجود حقیقی و هذا معنی الخیال (2)

آنچه را که درک می کنی وجود خداوندی است در اعیان ممکنات، پس عالم موهوم بوده و آن را وجودی حقیقی نمی باشد و این است معنای خیال.

آقای حسینی طهرانی همچنین در راستای این عقیده می گوید:

جمله المحسوسات عدم هباء (3)

تمامی محسوسات هیچ و پوچند

این نظریات و گفتارها را اقوام پیشینیان قبل از اسلام، قائل بودند. فرقه ای از پارسیان

ص: 169

1- کتاب عارف و صوفی چه می گوید 55

2- فصوص الحکم 234

3- روح مجرد (حسینی طهرانی) 448

و جمشاسبیان که خود را به جمشاسب بن جمشید منسوب می کنند، می گویند:

جهان را در خارج وجودی نیست و هر چه هست همه ایزد (خدا) است. دیگر فرقه از پارسیان، سمرادیانند. عقیده ایشان آنست که عالم عناصر، همه وهم و خیال است اما افلاک و ستارگان و مجردات باقی و ابدی اند. و جمعی دیگر از سمرادیان، فرشیدیانند و فرشید پسر فرتوش بوده او گوید:

افلاک و انجم نیز خیال است و وجود ندارد اما مجردات موجود و باقی اند.

طایفه دیگر از سمرادیان فزایرجیانند و فزایرج پسر فرشید است که گوید:

مجردات که عقول و نفوسند نیز وجود دارد و هستی واجب الوجود راست و بس، دیگر همه وهم و خیال است. (1)

زرتشتیان نیز به وحدت وجود معتقد بودند و همه راستی را خیال می پنداشتند:

عالم وجود خارجی نداشته همه چیز حق (خدا) است و جز وجود خدا همه وهم است و خیال. (2)

از عوارض وحشتناک اعتقادات کفرآمیز، کجروی بی حد و اندازه و نهایتاً اهانت و تهمت است که به حق تعالی وارد می شود. چنانکه ابن عربی می گوید:

اگر خدا خواهان توحید بود جهان را به هستی نمی آورد در حالی که می دانست که اگر جهان را بوجود آورد به او مشرک می شوند. سپس جهان را به توحید خود خواند. پس این کرده خودش بود که به او بازگشت زیرا خدا بود و چیزی متصف به وجود با او نبود پس او نخستین سنت گذار شرک است. (3)

ص: 170

1- ناسخ التواریخ 3/238 - کتاب فلسفه و عرفان از نظر اسلام

2- ناسخ التواریخ 3/238 - مجلد هبوط

3- فصوص الحکم 124

همینطور می گوید:

شُرک در مشرک نیز نوعی از توحید است، یعنی قائل به وحدانیت رتبه عظمای الهی بودن. مشرک شریک خدا را شفیع خود نزد خدا قرار می دهد و می گویند: این شریکان خدا، شفعمائی هستند برای ما نزد خدا. چنانچه می گفتند: ما پرستش نمی کنیم «آنها را مگر برای تقرب و نزدیکی به خدا».

پس این مشرک، خدا را در عظمتش به یکتائی یاد می کند؛ چون برای شریک خدا، چنین عظمتی قائل نیست. اگر شریک خدا نزد او واجد همان رتبه باری می بود، مشرک او را به عنوان شفیع نمی پذیرفت و برای شفیع با این دید حاکمیتی نیست. پس مشرکان نیز از این رو در وادی توحید قرار دارند. (1)

محمی الدین ابن عربی در بی پروائی به آنجا می رسد که پایداری وجود خدا را به وجود خلق می داند و می گوید:

وجودی غداؤه (2)

وجود من سبب ظهور وجود او است.

توحید افعالی

از نوآوریهای که در دین رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بوجود آوردند تهمت و دروغ عظیم به حق تعالی بود تحت عنوان اینکه هر گناهی که از انسان سر می زند به اراده و خواست خداست و بشر هیچ تقصیری در جرم و گناه نخواهد داشت. یکی از بزرگان عرفا

ص: 171

1- کتاب عرفان و اهل بیت (علیهم السلام) - فتوحات 1/534

2- جهانگیری محمی الدین ابن عربی 203

(صوفیه) می گوید:

آنچه از انسان سر می زند اموری است واجب و غیر قابل اجتناب. چون ما به حکم و قضاء پیشین الهی و به اراده ازلی اوست. پس عبد در آنچه از او سر می زند ناچار و مضطری بیش نیست، هرچند که به ظاهر مختار و آزاد به نظر برسد. (1)

و یا ملاصدرا می گوید:

بدان که نفس در ما نسبت به کار و حرکات خود جهت تحت تسخیر عوامل دیگر بودنش، مضطر و ناعالجی بیش نیست... هیچ فعل اختیاری قابل تحقق نیست، مگر در خداوند. و غیر او همگان در کار خود مضطر و ناعالجهایی به صورت ظاهر مختار بیش نیستند. (2)

یعنی العیاذ بالله فعل شمر لعین به اراده خداوند بود. بنابر گفته فوق تمام کارهای بشر، چه خوب و چه بد، چه زیبا و چه زشت کار خداوند است! (به گفته آنان یعنی توحید افعالی)

اگر این عقیده صحیح باشد، این سوال مطرح می شود پس چرا خداوند متعال ما را همواره ترغیب به کارهای خوب و پسندیده نموده و وعده پاداش می دهد و کسانی را که اقدام به کاری زشت و ناپسند می نمایند از عذابی بس سخت می ترساند؟! در این تضاد و گرفتاری فکری، آقایان عرفاء می گویند:

اصولا ما کار بد و زشت نداریم و کسی که بر خلاف رضای خداوند عمل کند وجود خارجی ندارد. شمر و امام حسین (علیه السلام) هر دو بر صراط مستقیم هستند و در نتیجه

ص: 172

1- الارده 125

2- اسفار 6/312

شخص یا اشخاصی که مورد غضب الهی «مغضوب علیهم» واقع شده باشند، نداریم. (1)

معلوم نیست چرا و چگونه این همه آیات در مورد عذاب در قرآن آمده را نادیده انگاشته یا تاویل می نمایند؟! صوفیان مدعی صلح کل هستند و همه ادیان و مذاهب را محترم شمرده و خیال می کنند هر کسی با هر مذهبی می تواند به خدا تقرب بجوید در صورتی که این مطلب خلاف عقل و نقل است زیرا هر کسی راه و دین خویش را بر حق و دیگری را باطل می پندارد. نقل شده که حضرت امام کاظم (علیه السلام) فرموده اند:

«همه اهل آسمانها و زمین دنبال وسیله ای هستند که با آن به خدا برسند (تقرب بجویند) با اعمال گوناگون و دینهای متضاد، گروهی درست انتخاب می کنند و عده ای اشتباه، بعضی گمراه و برخی هدایت یافته، شنوا یا کر، بینا یا کور و سرگردان هستند» (2)

مؤلف کتاب گرانقدر فلسفه و عرفان از نظر اسلام در جواب چنین عقائد کفرآمیزی به استناد به آیه شریفه ذیل می فرماید:

(اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ * صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ) (3)

«خداوند ما را به راه راست و صراط مستقیم هدایت فرما، راه آنانی که مورد انعام تو قرار گرفته و مورد غضب تو واقع نشده اند و گمراه نیز نگشته اند»

«اگر مخلوقاتی مورد غضب الهی قرار گرفته "مغضوب علیهم" و گمراه وجود نداشته باشند و امکان وجود آنان نیز نباشد، چون سرنوشت همگان به

ص: 173

1- فلسفه و عرفان از نظر اسلام 155

2- کافی 8/124 - رجال کشی 454 - بحار الانوار 48/242

3- سوره مبارکه فاتحه آیات شریفه 6 و 7

دست خداوندی است که او بر صراط مستقیم است، آیا تعلیم خداوند متعال این دعا را به ما و سفارش و امر او به قرائت این دعا در نمازهای روزانه، کاری لغو و بیهوده به نظر نخواهد رسید؟

حال اگر بگوئیم حرف محی الدین ابن عربی را قبول نداریم بلکه راه راست و غیر راست هر دو هست و صالح و غیر صالح، نیکوکار و غیر نیکوکار هر دو هستند، و هر یک به پاداش یا جزای عمل خود خواهند رسید، بنابراین توحید افعالی که می گوید تمام افعال و کردار بشر بوسیله خود خداوند انجام شده است و سپس خداوند متعال گنهکاران را عذاب می کند! چه ظلم عظیمی است؟! و بنابر این ایده، خداوند رئوف و رحمان، نعوذ بالله ظالمترین ظالمها است!

با مراجعه به آیات قرآنی و فرموده های معلمین قرآن یعنی خاندان وحی، می یابیم خلاف بودن چنین توحید افعالی را، زیرا اگر کارها و افعال همه بوسیله خداوند صورت پذیرند، برائت جستن و بیزاری از آنها نیز کاری نابخردانه خواهد بود.

خداوند می فرماید:

(وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنَّي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ) (1)

«و برای آن مؤمنانی که تو را پیروی کرده اند، بال خود را فرو گستر و اگر تو را نافرمانی کردند، بگو: «من از آنچه می کنید بیزارم»

آیا اگر تمام اعمال از خداوند متعال باشد چنین بیزاری جستن خطا نیست؟ و یا می فرماید:

ص: 174

(..قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ) (1)

«..بگو فقط او است خدائی واحد و یکتا و هر آینه من بیزارم از آنچه شما شرک می ورزید»

چرا در این آیه، برائت از شرک جسته می شود؟! و یا می فرماید:

(بِرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ) (2)

«بیزاری است از جانب خدا و رسولش به سوی آنانی که پیمان بستید از مشرکین»

و سایر آیات قرآنی. آیا هر عصیانی و یا معاهده با مشرکین و بت پرستی اعمال وجودی نیستند؟ پس بنا به عقیده عرفا باید همه آن افعال نیکو بوده و علاوه بر نیکویی، خود خداوند باشد که آنها را انجام داده و می دهد! پس برائت و بیزاری جستن خداوند متعال از اعمالی را که خود انجام می دهد، چگونه تاویل می کنند؟

می بینیم از مولایمان حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) سوال می شود در مورد توحید و عدل، حضرت (علیه السلام) می فرماید:

(التَّوْحِيدُ إِلَّا تَتَوَهَّمَهُ وَالْعَدْلُ إِلَّا تَتَّهَمُهُ) (3)

توحید و یکتاپرستی آن است که خداوند متعال را به وهم و خیال خود در نیاوری و عدل آنست که او را متهم به کردار ناپسند خود نسازی.

برای اثبات اینکه کارهای بشر نیز افعال خداوند است، بعضی از عرفا به این آیه شریفه استدلال می کنند که می فرماید:

ص: 175

1- سوره مبارکه انعام آیه شریفه 20

2- سوره مبارکه توبه آیه شریفه 1

3- نهج البلاغه (فیض) 1291 - نهج البلاغه (للصبح صالح) 558 - روضة الواعظین و بصیرة المتعظین (ط - القديمة) 1/39 - شرح

نهج البلاغه لابن ابی الحدید 20/227

«[حضرت ابراهیم] گفت: «آیا آنچه را می تراشید، می پرستید؟* با اینکه خدا شما را خلق کرده است و آنچه را که انجام می دهید [می داند]»

بت تراشیده شده و هر اعمال انجام شده ای مخلوق مستقیم و بلاواسطه خداوند متعال نیست. بلکه عمل تراش و انجام کار مستلزم صرف نیرو و توان است از نظر نیرو و توان مخلوق خداوند است. نیروئی را خداوند متعال به خلق و بندگانش تملیک فرموده است و آن هم هر یک به قدر معین، چگونگی مصرف این نیرو با مخلوق است که اگر آن را در راه رضای خداوندی مصرف نماید عمل و فعل او حسن و گرنه قبیح خواهد بود.

مانند نیروی برقی را که کارخانه برق در اختیار ما قرار داده است. بوسیله آن کارهای مختلفی انجام می دهیم از جمله وسائل برقی برای رفتگری منازل آیا صحیح است که بگوئیم مثلاً رفتگری منزل ما را کارخانه برق انجام داده است چون او تامین کننده نیروی وسیله رفتگری ما بوده است؟ هرگز.

بدین گونه است عمل و کردار، از خواستن کاری تا تصمیم بر انجام آن و تا به پایان رسانیدن آن تماماً مستلزم مصرف نیرو است که این نیرو را ما از خود نداریم و بوجود آورنده آن نیز نیستیم ولی چگونگی استفاده از آن نیرو با ما است.

همچون یک وسیله نقلیه که اصطلاحاً می گوئیم راننده آن را راه می برد در صورتیکه عامل حرکت در آن وسیله مثلاً سوخت مواد قدرت زا و سپس ایجاد حرکاتی در موتور از قبل ساخته شده و منظم و سپس به گردش در

آمدن چرخ می باشد و حکم راننده در این مورد فقط هدایت آن وسیله است.

حال این راننده است که می تواند از این وسیله در راه خیر و یا در راه شر استفاده کند که در نتیجه کاری خوب و یا بد انجام داده است. وسیله نقلیه و نیروی ایجاد شده در آن که در اختیار راننده قرار گرفته است هیچ نقشی را در کردار و عمل خوب یا بد راننده ایفاء نمی کند و نمی گوئیم ماشین یا موتور ماشین چنین کار خوب و یا زشتی را انجام داده است با اینکه عامل اصلی در رساندن راننده به مکان انجام عمل خوب یا بد همین وسیله نقلیه و نیروی ایجاد شده در آن بوده است.

پس با این توضیح می یابیم که نسبت دادن کار و فعل خود را به خداوند متعال، غلط است. می بینیم بعضی از عرفاء برای اثبات اینکه فاعل همه چیز خداوند است به این آیه شریفه بسیار استناد می کنند که می فرماید:

(..وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى) (1)

«..پرتاب تیر از تو نبود بلکه خداوند آنرا پرتاب نمود..»

گناه از خداست نه از خلق!؟

یکی دیگر از بدع و انحرافات عرفا و تصوف، متهم نمودن حقتعالی در افعال زشت و جنایات بشریست که اذعان می دارند هر فعلی اعم از گناه و یا ثواب به اراده خداست که به دست خلق جاری می گردد و بدین طریق تمامی ظالمین و جنایتکاران از اتهام بدور و خدا را مقصر اصلی قلمداد نموده و این نوع اعتقاد را «توحید افعالی» نامیده اند. با این اوصاف اولین مجری که از او رفع اتهام می شود شیطان لعین است؛

ص: 177

آقای حسینی طهرانی یکی از بزرگان عرفان می گوید:

شیطان نه در وجود و ذات و نه در اثر و فعل از خود استقلالی ندارد، هستی اش و فعلش با خدا و به امر خداست... و شیطان یک مامور مطیع و فرمانبردار خداست که وظیفه وی جدا کردن خبیث از طیب است مانند زنبور عسل مخصوص گماشته بر در کندو تا زنبورها را تفتیش کند و به آنان که از گیاه بدبو و متعفن خورده اند، راه ندهد... و زنبورهای شایسته را... به درون کندو راه دهد. (1)

به اعتقاد این افراد، تمام اعوان و انصار شیطان با تمامی جنایتهایشان هیچگاه مورد غضب و عقاب حق قرار نمی گیرند. و اینطور می گویند:

فكانوا في السعي في أعمالهم على صراط الربّ المستقيم لأنّ نواصيهم كانت بيد من له هذه الصفة (2)

پس مجرمین (نیز که سعی آنان در کارهای زشت بوده است) بر صراط مستقیم الهی بوده اند چون ناصیه و سرنوشت همه آنان بدست کسی است که او بر این صفت (یعنی صراط مستقیم) می باشد.

و همین به اصطلاح عارف نیز می گوید:

فكل ماش فعلى صراط الربّ المستقيم فهو غير مغضوب عليهم من هذا الوجه و لاضالون (3)

هر راه رونده ای بر صراط مستقیم الهی قرار دارد پس او مورد غضب الهی واقع نشده و گمراه نیز نیست. [یعنی هر کس هر خلاف و ستمی انجام داد

ص: 178

1- کتاب الله شناسی 119/3-120

2- فصوص الحکم 247 - فلسفه و عرفان از نظر اسلام 155

3- فصوص الحکم 242

هیچ وقت عذاب نمی گردد]

ملاصدرا و سایر بزرگان عرفا نیز می گوید:

لیس فی الوجود فعل إلا و هو فعله... فهو مع غاية عظمته و علوه ينزل منازل الأشياء و يفعل فعلها (1)

در عالم وجود فعلی و کاری نیست مگر آنکه آن نیز کار خود (خدا) اوست... و او است که در عین عظمت و بلندی مقام به جایگاه اشیاء فرود آمده و کار آنان را می کند.

شاه نعمت الله ولی از پیروان این عقائده و از مروجین آراء ابن عربی می گوید:

فاعل مختار در عالم یکیست *** در حقیقت فعلها از خود مدان

و در جای دیگر می گوید:

توحید و موحد و موحد *** در هر دو جهان یکی است موجود

این هر سه یکی است نزد اوحد *** هر لحظه بصورتی مجدد (2)

یعنی تمام مراتب وجودی، اتفاقات و حوادث، پیامبران و دشمنانشان، بهشت و جهنم و آنچه را که وجود دارد و وجود می یابد خود خداوند است و غیر از او چیزی نیست.

«لیس فی الدار غیره دیار» پس آنچه را که در عالم هستی می بینیم و تمام مکرها و

ص: 179

1- اسفار 6/373 الی 374

2- دیوان شاه نعمت الله ولی طبع باران 228

دسیسه ها نیز - به قول عارف - از خود خداست.

یک فاعل و فعل او یکی هم *** که نیک نماید و گهی بد (1)

با این تاویل پس نیازی به جهنم و عذابی برای ستمکاران نیست و اگر هم باشد بدین صورت است که ابن عربی می گوید:

اهل عذاب در آتش لذت می برند. (2)

بایزید بسطامی نیز می گوید:

اگر بین اهل بهشت و اهل آتش فرق بگذاری از متوکلین خارج گشته ای. (3)

این در حالیکه که خدای متعال در قرآن می فرماید:

(لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ) (4)

«اصحاب آتش و اصحاب بهشت یکی نیستند؛ اصحاب بهشتند که کامیابند»

بنابراین و به گفته عارف دیگر نیک و بدی وجود ندارد بلکه همه خیال ما است و او است که چنین جلوه می نماید.

مقصود عارف را از گفته شاه نعمت الله ولی که مراتب وجودی خداوند را بیان می کند بخوبی می توان دریافت:

در مرتبه ای ساجد در مرتبه ای مسجود ***

ص: 180

1- دیوان شاه نعمت الله ولی طبع باران 310

2- تاریخ فلسفه و تصوف 159 - تحفة الاخبار 317، 318

3- علامه نمازی شاهرودی: تاریخ فلسفه و تصوف 159 - مصباح الهدایة 398

4- سوره مبارکه حشر آیه شریفه 20

در مرتبه ای عابد در مرتبه ای معبود

در مرتبه ای عبد است در مرتبه ای رب است *** در مرتبه ای حامد در مرتبه ای محمود

در مرتبه ای فانی در مرتبه ای باقی *** در مرتبه ای معدوم در مرتبه ای موجود

در مرتبه ای طالب در مرتبه ای مطلوب *** در مرتبه ای قاصد در مرتبه ای مقصود

در مرتبه ای آدم در مرتبه ای خاتم *** در مرتبه ای عیسی در مرتبه ای داود

در مرتبه ای بی حد در مرتبه ای بی عد *** در مرتبه ای محدود در مرتبه ای معدود

در مرتبه ای ظاهر در مرتبه ای باطن *** در مرتبه ای موجود در مرتبه ای مفقود

در مرتبه ای موسی در مرتبه ای فرعون *** در مرتبه ای مقبول در مرتبه ای مردود

در مرتبه ای سید در مرتبه ای بنده *** در مرتبه ای واحد و در مرتبه ای موجود

در این باره قیصری می گوید:

نیست عارف مگر همان هویت حق (خدا). و هیچیک از موجودات نیز مغایر با ذات خداوندی نمی باشند، زیرا هویت خداوندی است که به این صورتها ظاهر شده است. (1) رومی که خود از معتقدان و ناشران این اعتقادات

ص: 181

سخیف است می گوید: (1)

هر لحظه به شکلی بت عیار برآمد دل برد و نهان شد *** هر دم به لباس دگر آن یار برآمد گه پیر و جوان شد

با وجود اینگونه ادعاهای بی اساس و بی منطق و دروغ که چنین دعاوی در پیشگاه عقلا و دانشمندان و حتی پائینترین قشر جامعه پذیرفته نیست، متأسفانه عده ای از شیعیان به دنبال عقائد چنین اشخاصی رفته، گمراه گشته اند. در صورتی که عقیده های مختلف آنها نسبت به توحید، سراسر مغایر با نظرات مقدسه محمد و آل محمد (علیهم السلام) است. چنانکه همه چیز حتی انبیاء (علیهم السلام) را نیز از این امر مستثنی نکردند، ایشان را نیز خدا دانسته که به شکل آنان درآمده است.

وی در ادامه شعر خود می گوید:

میگشت دمی چند بر این روی زمین از او تفرج *** عیسی شد بر گنبد دوار برآمد تسبیح کنان شد

یوسف شد و از مصر فرستاد قمیصی روشن کن عالم *** از دیده یعقوب چو انوار برآمد تا دیده عیان شد

حقا که همو (خدا) بود که می کرد شبانی اندر ید بیضاء *** گه چوب شد و بر صفت مار برآمد زان بحر کفان شد

صالح شد و دعوت همه زان کرد به خلقان از بهر صلاحی *** ناقه شد و از دل کهسار برآمد فی الحال عیان شد

تا اینکه گوید:

یونس شد و در بطن سمک بود به دریا از بهر طهارت ***

ص: 182

1- مولوی از رجال عرفان و تصوف و اشعری مذهب می باشد.

موسی شد و خواهنده دیدار برآمد بر طور روان شد

عیسی شد و در مهد گواهی زان روح مقدس *** از معجز او نخل پر از برآمد زان روح روان شد

بالله که هم او بود که می گفت انا الحق در صورت الهی *** منصور نبود آنکه بر آن دار برآمد نادان بگمان شد

رومی سخن کفر نگفته است و نگوید، منکر نشویدش *** کافر شد آن کس که به انکار برآمد از دوزخیان شد

طبق عقیده عرفا که تمام اشیاء و پیش آمدها خود خداست - یعنی خداوند است - آیا جنگ بین موسی و فرعون نیز جنگ با خود است؟ پس باید یک نزاع زرگری و مسخره باشد.

همچنین که خود می گوید:

چونکه بی رنگی اسیر رنگ شد *** موسی ای با موسی ای در جنگ شد

چونکه این رنگ از میان برداشتی *** موسی و فرعون دارند آشتی

یعنی وجود خدا به صورت موسی و فرعون درآمده است و تعیین پذیرفته است و در واقع هر دو یکی هستند. اینجا جدائی بین فلسفه و عرفان و یا آن گونه که می گویند تکامل فلسفه به سوی عرفان است. ابن عربی در این باره گفته:

إن هوية الحق هي التي تعيّنّت و ظهرت بالصورة العيسوية كما ظهرت بصورة العالم كله (1)

هویت و شخصیت خود خداوندی است که به صورت عیسی تعیین یافته و

ص: 183

1- فصوص الحکم 325 - فلسفه و عرفان از نظر اسلام

ظاهر شده است همچنان که به صورت تمام عالم درآمده است.

در صورتی که حضرت امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«مَنْ شَبَّهَ اللَّهَ بِخَلْقِهِ فَهُوَ مُشْرِكٌ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يُشْبَهُ شَيْئاً وَلَا يُشَبَّهُهُ شَيْءٌ وَكُلُّ مَا وَقَعَ فِي الْوَهْمِ فَهُوَ بِخِلَافِهِ» (1)

آنکه خداوند متعال را به مخلوقش تشبیه کند مشرک است. چون شبیه چیزی نیست و چیزی نیز شبیه او نیست. آنچه که به وهم انسانی درآید خداوند خلاف آن است.

چون منحرفان، خداوند را در همه چیز و به شکل انبیاء (علیهم السلام) تصور کردند، "انسان خدائی" نیز نزد ایشان آسان گشت که بزرگان خود را خدا بدانند. جلال بلخی مشهور به مولوی ظهور ذات خدا را در وجود شمس که پیر و مرشد او بوده، در دیوان شمس تبریزی می گوید:

پیر من و مراد من درد من و دوای من *** اش بگفتم این سخن شمس من و خدای من (2)

از تو به حق رسیده ام ای حق حق گزار من *** شکر ترا ستاره ام شمس من و خدای من

مات شوم زعشق تو زانکه شه دو عالمی *** تا تو مرا نظر کنی شمس من و خدای من

محو شوم به پیش تو تا که اثر نماندم *** شرط ادب چنین بود شمس من و خدای من

ص: 184

1- التوحید (للصدوق) 80 - بحار الأنوار (ط - بیروت) 3/299 - حدیقة الحقیقة 611

2- [یعنی خدای من شمس تبریزی است]

شهر جبرئیل را طاقت آن کجا بود *** کز تو نشان دهد مرا شمس من و خدای من
حاتم طی کجا که تا بوسه دهد رکاب را *** وقت سخا و بخشش است شمس من و خدای من
عیسی مرده زنده کن دید فنای خویشتن *** زنده جاودان توئی شمس من و خدای من
ابر بیا و آب زن مشرق و مغرب جهان *** صور بدم که می رسد شمس من و خدای من
حور و قصور را بگورخت برون بر از *** بنه که می رسد شمس من و خدای من
کعبه من کنشت من دوزخ من بهشت من *** مونس روزگار من شمس من و خدای من
برق اگر هزار سال چرخ زند بشرق و غرب *** از تو نشان کی آورد شمس من و خدای من
نعره های و هوی من از در روم تا به بلخ *** اصل کجا خطا کند شمس من و خدای من
از در مصر تا به چین گفته و های و هوی من *** گفته شمس دین بخوان شمس من و خدای من

در نتیجه بحث عرض می کنیم بنابر چنین اعتقاداتی، همه غاصبین اهل بیت (علیهم السلام)، شمر و یزیدیان زمان به اراده خودشان، چنین جنایتهائی مرتکب نشده اند بلکه متهم اصلی العیاذ باللہ، خداست. ستمهائی که به مظلومان جهان می شود لزومی به اظهار ناراحتی و تاسف یا مصیبت زدگی ندارد چنانکه "حسینی طهرانی" از ناشران اینگونه عقائد به تبع مراد خود قائل می شود که نباید بر مصائب اباعبدالله (علیه السلام) گریه کرد، بلکه

باید مسرور بود.

در تمام دهه عزاداری حال حضرت حداد (استاد عرفان طهرانی) سراسر ابتهاج و مسرت بود و حزن و اندوه در ایشان دیده نمی شد، آقای حداد می گفت: چقدر مردم غافلند که برای این شهید جان باخته غصه می خورند و ماتم و اندوه به پا می کنند؟! صحنه عاشورا عالیترین منظر عشق بازی است...

تحقیقاً روز شادی و مسرت اهل بیت (علیهم السلام) است

در انتها به عنوان شاهد بر مدعا شعر جلال بلخی را در ارتباط با ورود شاعر به شهر شیعه نشین حلب می آورد. (1) جریان شاعر از این قرار است که در روز عاشورا شاعری وارد شهر حلب می شود. از مردمی که عزاداری می کردند علت عزاداری را جویا می شود. مردم علت را بیان می کنند. شاعر عمل آنها را مورد نکوهش قرار می دهد و می گوید آن شهیدان به محبوب خود پیوسته، لذا باید شما شادی کنید نه سوگواری!

متاسفانه عرفا [اصطلاحی] بعبارت دیگر سردمداران صوفیه خلاف فرمایش ائمه اطهار (علیهم السلام)، آنجائی که باید به ندبه و گریه پردازند طبق قاعده عرفانی "فنا فی الله" و نظرات شخصی که هیچ استنادی به کلام امامان معصوم (علیهم السلام) ندارند، اظهار سُرور کرده و می گویند برای شهادت امام حسین (علیه السلام) باید اظهار فرح و شادی نمود و آنجائی که امر به تبری و تنفر از دشمنان است ادعای دوستی و اظهار محبت می کنند. نمونه بارز آن پیروان منصور حلاج ند که ادعای خدائی نمود. آنها بر خلاف فرمایش امام عصر (علیه السلام) و فتاوا و نظرات تمامی علمای بزرگ، سعی در اثبات حقانیت

ص: 186

منصور در گفتار و اشعارشان دارند. در صورتیکه منصور حلاج از جنجالی ترین عرفای دوره اسلامی بوده و شطحیات فراوان گفته است. به این دلیل به کفر و ارتداد و ادعای خدائی متهم شد. آن زمان مجلس بحث و گفتگویی پس از ادعای او به اینکه «من خدا هستم» تشکیل شد و بزرگانی با او به گفتگو پرداختند، ولی دیده شده که او را آگاهی نسبت به قرآن و علوم قرآنی نبوده و آشنائی با علم فقه و حدیث ندارد.

ابوریحان بیرونی که یکی از بزرگان فلاسفه، پس از ظهور اسلام، و از هیئت دانان برجسته زمان خود بود، در کتاب تاریخ خود، پس از یادای از مدعیان دروغین نبوت و پیامبری، می گوید:

بعد از ایشان ظاهر شد مردی صوفی معروف به حسین حلاج و او مردی بود شعبده باز و به هرکس خود را مطابق اعتقاد او نشان می داد و به هر دینی که طرف داشت اظهار علاقه می کرد. سپس ادعا کرد که خدا حلول کرده در او با روح القدس و نامه هائی به اصحاب خود می نوشت که عنوان آنها چنین بود.

مِنْ الهُو هُو الْأَزْلَى النُّور السَّاطِع اللَّامِع وَ الْأَصْل الْأَصْلَى وَ حِجَّة الْحِجَج وَ رَبِّ الْأَرْبَاب وَ الْمَتَصَوِّر فِي كُلِّ صُورَةٍ إِلَى عِبْدِهِ فَلَان

از هو (او) هوئی ازلی نوری گسترده و تابان و اصل اصلی و حجت الحجج و رب الارباب و آنچه که به هر صورتی در می آید، به بنده اش فلانی و اصحاب او در جواب می نوشتند:

سبحانک یا ذات الذوات و منتهی غایة الذات یا عظیم یا کبیر أشهد أنك باری القدیم

منزهی تو ای ذات تمام ذاتها و منتهای خط پایانی ذات ای عظیم ای کبیر

گواهی می‌دهم که توئی آفریدگار قدیم.

آن زمان در شهر قم تا اندازه‌ای شیعیان می‌توانستند آشکارا خود را به شیعه بودن بشناسانند، ولی در سایر آبادیهای کشور ایران شیعیان کاملاً در خفاء و نهان بسر می‌بردند.

منصور حلاج که آشکارا خدا بودن خود را اعلام می‌داشت و می‌گفت منم غرق‌کننده قوم نوح و هلاک‌کننده قوم عاد و ثمود (اشاره‌ای از این اقوام در قرآن مجید آمده است). به شهر قم آمده و پس از شرفیابی حضور مرحوم ابن بابویه قمی (رحمة الله) طی یادداشتی که به ایشان ارائه می‌دهد خود را نایب و وکیل امام زمان (علیه السلام) معرفی می‌نماید، چون به شیعه بودن ساکنین آن شهر آگاهی داشته و اعتقاد آنان را به وجود مقدس آن حضرت و انتظار ظهور و فرج او را در آنان می‌دانست.

به این دلیل نزد معروفترین علماء شیعه آن زمان رفته و با چنین دسیسه‌ای خود را نایب و وکیل آن حضرت معرفی نمود. حضرت امام زمان حجت بن الحسن (علیه السلام) نیز توقیعی بر لعن او صادر و توسط نایب خاص خود، جناب حسین بن روح نوبختی (رحمة الله) آن را بر همگان اعلام نمود. با این اوصاف آیا ممکن است چنین خبیثی از دوستان اهل البیت (علیهم السلام) و یا حتی از زمره مسلمین به حساب آید؟!

توقیع صادره بر لعن حلاج در زمان غیبت صغری، امری نیست که شیعه و دوست اهل البیت (علیهم السلام) بتواند به سادگی از آن بگذرد و یا آن را نادیده بگیرد. کسی که از تعالیم اهل البیت (علیهم السلام) در اعتقاداتش راه نداده است، هر چند به نام فقیه هم شهرت یافته باشد، مردود و غیر مومن است. برای ایشان راه انحصاری برای رسیدن به مسئله‌ای، طبق آنچه که از نیاکان ایرانی به ارث برده اند کشف است. زبان آنها از منطق عاری و کلامشان از صداقت تهی است. برای اثبات هر مطلب موهنی که مد

نظر دارند، کشف و شهود و خواب و رویا را به میان آورده، با بی خبران و آنهایی که از پایه اعتقادی صحیح دورند، دین معامله می کنند.

آیا شخصیت علمی شیخ مفید، علامه حلی، شیخ طوسی، مقدس اردبیلی، شیخ طبرسی، و علامه مجلسی رضوان الله تعالی علیهم اجمعین، که همگان منصور حلاج را کافر و ملحد معرفی نموده و توقیع صادره بر لعن او را در آثار خود آورده اند در جامعه شیعه بر کسی پوشیده است، تا گفته شود:

با دلیل عدم درک مطالب عرفانی حلاج، حکم به کفر او داده اند!

یکی از کسانی که به قتل حلاج حکم داده است، نائب خاص حضرت امام زمان (علیه السلام) ارواحنا فداه بود. آیا ممکن است نائب و سفیر خاص آن حضرت (علیه السلام) بدون نظر و اذن مولای خود حکم و فتوایی داده باشد؟! پس در واقع حکم صادره جهت قتل حلاج توسط مولایمان حضرت حجة بن الحسن (علیه السلام) بوده است. قاعدتاً هر که دم از حلاج می زند یا جاهل است و یا آگاه کافر مشرک.

نظریه و گفتار علمای بزرگ شیعه

این حساسیتها، تنفر و براءت از طرف بزرگان دین از قدما، نه برای منصور حلاج بلکه برای تمامی بدعت گزاران در دین، اعمال شده است. شخصیتها و متخصصین واقعی دین که اسامی شریف بعضی از آنها ذکر گردید سپر دفاعی می شدند، در برابر بدعت گزاران هر عصری، زیرا آنان دریافته بودند در غیبت امامشان جهاد در راه خدا به قلم و نطق است. چرا که پیامبر اکرم (علیه السلام) فرموده بودند:

«إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ، فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ، فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ» (1)

ص: 189

1- الهدايا لشيعة أئمة الهدى (شرح أصول الكافي للمجذوب التبريزي) 1/533 - وسائل الشيعة 16/269 - مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول (صلى الله عليه وآله وسلم) 1/186 - بحار الأنوار (ط - بيروت) 54/234 - مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل/الخاتمة 1/158 - کافی 1/54

با پیدایش هر بدعت در دین، بر عالم است اظهار علم خود در مقابل آن که اگر چنین نکند بر او باد لعنت خدا.

بر اساس همین دستور العمل عالمان حقیقی و وارسته در غیبت صغری و کبری، همیشه در برابر کسانی که دکانی مقابل دانشگاه محمد (علیه السلام) و آل محمد (علیهم السلام) باز کرده بودند، به رونمایی از چهره واقعی آنان پرداختند و اینگونه به همه شیعیان و محبین اهل بیت (علیهم السلام) می آموزند که هر کسی در هر رتبه و مقام چه غنی یا بی بضاعت (علمی) باید حتی با کوچکترین ابزار و سلاح به جنگ با نوآوران در دین پردازند. شیخ مفید (رحمة الله) می فرماید:

«فلاسفه از (گروه) ملحدین هستند» (1)

مرحوم شیخ حر عاملی (رحمة الله) نیز قائل به کفر اینان است چنانکه می فرماید:

«بطلان این عقیده (یعنی وحدت وجود و...) از ضروریات مذهب شیعه امامیه است، احدی از ایشان آن را نپذیرفته است، بلکه صریحا آن را انکار نموده و بر فساد این عقیده اجماع دارند و هر کس را که قائل به این حرفها شده است را مردود دانسته اند. بنابراین هر کس که قائل به این سخنان شود از مذهب شیعه خارج شده است و ادعای تشیع نمودن برای کسی که قائل به این حرف باشد درست نیست و در این مورد همین مقدار برای ما کافی است» (2)

ص: 190

1- کتاب یافته های وحیانی در تضاد با یافته های یونانی - اوئل المقالات 101 - الفلاسفه الملحدین ج 4 از مصنفات الشیخ المفید

1435 ه ق

2- از کتاب اثنا عشریه 59 - کتاب وحدت یا توحید

«خداوند با غیر خود متحد نمی شود. بطلان اتحاد مطلبی ضروری و قطعی است. چه اینکه اصلاً معقول نیست که دو چیز (1) با هم متحد و یکی شوند. عده ای از صوفیان سنی مذهب در این مطلب با ما مخالفند و می گویند خداوند با بدنهای عارفان یکی می شود. حتی بعضی از ایشان فراتر رفته و گفته است خداوند نفس وجود است و هر موجودی همان خداست. و این مطلب عین کفر و الحاد است و حمد مرخدائی را که ما را به پیروی از اهل بیت (علیهم السلام) نه پیروی از نظرات گمراه کننده، فضیلت و برتری بخشید» (2)

مقدس اردبیلی (رحمة الله)، متکلم و فقیه بزرگ شیعه که از اخیار و احبار زمان خود به شمار آمده است، از متعرضان به تصوف و از منتقدان متصوفه از جمله ابن عربی بوده و در اعتراض و انتقاد، حدت و شدت بیشتری نشان داده و تا توانسته در مذمت و نکوهش این فرقه سخن گفته است. چنانکه در کتاب معروفش حدیقة الشیعة چنین نوشته است:

«متقدمین صوفیه مانند بایزید بسطامی و حسین بن منصور حلاج که شهرت کرده اند بر یکی از این دو مذهب (3) بوده اند، به سبب اعتقاد فاسدی که این گروه داشته اند، اکثر علمای شیعه مانند شیخ مفید و ابن قولویه و ابن بابویه این دو طایفه ضالّه را خواه حلولیه و خواه اتحادیه از غلات شمرده اند و یقین است که ایشان اثر طائفه غلاتند که از نواصبند... و بعضی از متاخرین اتحادیه مثل محی الدین ابن عربی و شیخ عزیز نسفی و عبدالرزاق کاشی، کفر و زندقه را از ایشان گذرانیده به وحدت وجود قائل

ص: 191

1- شاید منظور دو چیز غیر متجانس باشد

2- وحدت یا توحید 109 از کشف الحق نهج الصدق 57

3- وحدت وجود، وحدت موجود

شده اند و گفته اند هر موجودی خداست. تعالی الله عما يقول الملحدون علواً كبيراً

و ایضا باید دانست که سبب طغیان ایشان در کفر آن بود که به مطالعه کتب فلاسفه مشغول شدند و چون بر قول افلاطون و اتباع او اطلاع یافتند از غایت ضلالت، گفتارِ غوایتِ شعارِ او را اختیار کردند و از جهت آن که کسی پی نبرد که ایشان دزدان مقالات قبیحه فلاسفه اند، این معنی را لباس دیگر پوشانیده «وحدت و جودش» نام کردند و چون معنای آن را از ایشان پرسیدند از روی تلبیس گفتند که این معنی به بیان در نمی آید و بدون ریاضت بسیار و خدمت پیر کامل به آن نمی توان رسید و احمقان را سرگردان ساختند و جمعی از سفیهان در آن باب اوقات بسیار ضایع کردند و فکرها در آن باب دوآیندند و آن کفر عظیم را تاویلها کردند.

و بدانکه علمای صوفیه نه تنها همین معنی را از فلاسفه دزدیده اند، بلکه اکثر مسائل را از کتاب ایشان اقتباس نموده اند و در آن تصرّفها کرده و در بعضی از مسائل با ایشان اختلاف ورزیده اند و با یکدیگر نیز در بعضی از آن مخالفت نموده اند چنانکه علاءالدوله سمنانی که یکی از اکابر مشایخ صوفیه است با جمعی از همان فرقه به تخصیص با محی الدین ابن عربی که او نیز از بزرگان مشایخ این طایفه ضاله است در باب وحدت وجود مخاصمت نموده اند. پس شیعه باید به یقین بداند که علمای این فرقه غاویه، دزدان مقالات و اعتقادات زشت فلاسفه اند و جهّال ایشان از قبیل جهال ملاحده اند» (1)

ص: 192

حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می فرماید:

«..اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يُغْضُ مِنْ عِبَادِهِ الْمُتْلُونَ فَلَا تَزُولُوا عَنِ الْحَقِّ وَلَا يَأْتِيهِ أَهْلُ الْحَقِّ فَإِنَّ مَنْ اسْتَبَدَلَ بِنَا هَلَكٌ..» (1)

..بدانید که خداوند تبارک و تعالی دشمن می دارد از بندگان کسی را که رنگ پذیر است. (ثابت و پایرجا به حق نیست) پس منحرف از حق و اهل آن نشوید و کسی که به جای ما دیگری را جایگزین کند هلاک گشته است..

همچنین علامه مجلسی (رحمة الله) درباره چنین فرقه هائی [وحدت وجود] می فرماید:

«برخی دیگر از صوفیه اهل سنت و متکلمین ایشان و اکثر نصارا به حلول خدا قائل شده اند و صوفیه حلولیه در جمیع چیزها.

خداوند عالمیان نصارا را در اکثر قرآن به این سبب لعن کرده است و ایشان را به کفر یاد نموده که به خدا چنین نسبتی می دهند. و جمعی دیگر از صوفیه اهل سنت که از حلول گریخته اند به امری قبیحتر و شنیعتر قائل شده اند که آن اتحاد است و می گویند که خدا با همه چیز متحد است بلکه همه چیز اوست که به صورتهای مختلف برآمده گاه به صورت زید ظهور می کند و گاه به صورت عمرو، و گاه به صورت سگ و گربه و گاه به صورت قاذورات (2) چنانچه دریا موج می زند و صورتهای بسیار از آن ظاهر می جوشد به غیر دریا چیز دیگری نیست:

که جهان موجهای این دریاست *** موج و دریا یکی است غیر کجاست

و ماهیت ممکنه امور اعتباریه است که عارض ذات واجب الوجود است و

ص: 193

1- تفسیر فوات الکوفی 367 - الخصال 2/626 - بحار الأتوار (بیروت) 10/105؛ 65/61

2- کثافات

در جمیع کتب و اشعار خود تصریح به امثال این کفرها و مزخرفات نموده اند و جمعی از کفار و ملاحده هند نیز به عینه همین اعتقاد را دارند و کتاب جوک (1) که براهمه ایشان نوشته اند... و لهذا جمعی از این عصر که مشرب تصوف دارند، آن کتاب را نهایت احترام می دارند و از کتابهای شیعه بیشتر اعتبار می کنند و از کتب عقائد شیعه شمرده اند که باید آن را همه کس داشته باشد. و برخی از شیعیان بیچاره را گمان اینست که ایشان اهل حقند و بهترین عالمیان هستند. و به نادانی سخنان ایشان را می خوانند و کافر می شوند. گمان ایشان اینست که هر که صوفی است البته مذهب آن حق است و آنچه گفته است از جانب خدا گفته است و نمی دانند که چون کفر و باطل عالم را فراگرفته و اهل حق همیشه منکوب و مخدولند. اهل هر صنفی اکثر ایشان تابع باطلند و از فرق اهل سنت هستند. پاره ای از ایشان در لباس تصوف و پاره ای در لباس علما. همچنانکه اکثر علمائی که کتابهای ایشان در میان است کافر و گمراه کننده عالم بودند و قلیلی از ایشان که تابع اهل بیت (علیهم السلام) بودند بر مذهب حق ماندند» (2)

و می فرماید:

«اینان [یعنی صوفیه] که خداوند لعنتشان کند به این بدعتها قانع نشده بلکه اصل دین را تحریف نموده و قائل به وحدت وجود شده اند» (3)

و در جای دیگر می فرماید:

«کسانی که بعد از پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند، بدعتهایی در مورد خوردنیها

ص: 194

1- هجی این کلمه جووک می باشد.

2- کتاب وحدت یا توحید 110؛ 111 - عین الحیات تحقیق رجائی مهدی 91-1/90

3- الاعتقادات 18

و آشامیدن‌ها و بسیاری از عقاید باطل، درست کردند مانند "اتحاد وجود" و "سقوط عبادات" و "جبر" و غیر اینها. و برای مشایخ و بزرگان‌شان کراماتی قائل شدند که نزدیک است از معجزات انبیا فراتر رود! سخنان، کارها و عقاید زشت اینان آشکارتر از آنست که بر شخص عاقل پوشیده بماند. خداوند مؤمنین را از فتنه‌های اینان در امان نگه دارد که ایشان بدترین گروه‌ها و دشمن‌ترین افراد بر علیه ایمان و مؤمنین می‌باشند» (1)

فیض کاشانی از بزرگان فلسفه و عرفان بود، بگونه‌ای که نظرات فلسفی و عرفانی او بسیار برتر است از آنچه که استادش ملاصدرای بیان داشته و کتابهایی که او تألیف نموده بالغ بر 200 جلد است. اما به توفیق الهی، در آخر عمر توانست خود را به دامان اهل بیت (علیهم السلام) بیاندازد. پس از برخورداری از علوم این مکتب، متوجه می‌شود که چگونه عمر را به بطالت و گمراهی گذرانده و حتی چه بسا با نوشتجات خود موجب گمراهی دیگران نیز شده است. لذا با نشر کتابی به نام «قرة العیون» که آخرین کتاب او است، ندامت خود را از اتلاف عمر در فلسفه، بیان و برائت خود را از فلسفه و عرفان رسماً اعلام داشته است و مکتب اهل البیت (علیهم السلام) را تنها عامل نجات خود معرفی نموده است.

برای آگاهی بیشتر نسبت به فرموده‌ها و نظرات این فرزانه زمان پیرامون فلسفه و عرفان (تصوف) به کتب ایشان همچون الطرائف صفحات 76،78 و بشارات صفحه 144 مراجعه شود و گفتار آن مرحوم عیناً در کتاب فلسفه و عرفان از نظر اسلام بازگو شده است.

مرحوم فیض کاشانی که از نوابع در فلسفه بوده است می‌گوید:

بنابراین، چندی در مطالعه مجادلات متکلمین خوض نمودم و به آلت جهل

ص: 195

در ازاله جهل سعی بودم و طریق مکالمات متفلسفین را نیز پیمودم.

می بینم شخصیتی چون مرحوم فیض کاشانی که دانش او به فلسفه به یقین بیش از دانش فلسفه دانان معاصر است، از همین فلسفه ای را که بعضی آن را آلت و ابزار فهم دین معرفی می نمایند، به آلت جهل یاد نموده و می گوید:

«...چندی در مطالعه مجادلات متکلمین خوض می نمودم و به آلت جهل در ازاله جهل سعی بودم و طریق مکالمات متفلسفین را نیز پیمودم و یک چند بلندپروازیهای متصوفه را در اقاویل ایشان دیدم و یک چند در رعوتهای من عندین گردیدم تا آنکه گاهی در تلخیص سخنان طوایف اربع کتب و رسائل می نوشتم... بدون آنکه همه را تصدیق کرده باشم یا همه را تایید کنم بلکه مطالب آنها را نقل کردم و بر سیل تمرین مطالبی نوشتم از مجموع گفتار آنها چیزی که عطش مرا فرو نشانند یا بیماریم را درمان کند نیافتم تا جایی که بر خویشتن ترسیدم پس بخدا پناه بردم تا مرا بحقیقت نائل گرداند و به گفته امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) که می گوید:

«أَعِذْنِي اللَّهُمَّ مِنْ أَنْ أَسْتَعْمَلَ الرَّأْيَ فِيمَا لَا يُدْرِكُ قَعْرَهُ الْبَصَرَهُ، وَلَا يَتَغَلَّغَلُ فِيهِ الْفِكْرُ» (1)

پناهم ده خداوندا از اینکه رای خود را بکار برم در چیزی که چشمان بینشها کنه آن و نهایت آن را در نمی یابند و افکار و اندیشه ها را توان راه یابی در او نیست.

به درگاه خدا نالیدم و سرنوشت خود را بذات مقدسش سپردم، خدای مهربان نیز به برکت دین پایدارش مرا رهنمون گردید تا در اسرار قرآن

ص: 196

مجید و احادیث سرور انبیاء (علیهم السلام) و ائمه هدی (علیهم السلام) درست بیندیشیم و بقدر حوصله و درجه ایمانم از قرآن و حدیث، چیزها به من آموخت، دلم اطمینان یافت و وسوسه شیطان را از من دور کرد، خدا را شکر که مرا بحقیقت نائل گردانید.

بعضی از اهل تصوف گمان می کنند بجائی رسیده اند که هر چه می خواهند می شود با اندکی توجه و دعای او در ملکوت شنیده می شود و به او در جبروت جواب دهند، نام او شیخ است و درویش و با دعا مردم را افکنده به تشویش، در حق او افراط و تفریط کنند و تجاوز نمایند در بشریت او از خواب و بیداری خود چنان تعریف کند که مردم را به شک اندازد گاهی ادعای غیب کند و گاهی گوید فلان شاه را من کشتم و لشکر کجا را من یاری کردم. و یا فلان کس که به او ارادت نداشتم فانی کردم. و بسا شود در اتاق تاریکی نشیند و چله گیرد و چنان نماید که روزه گرفته و گوشت نمی خورد و خواب نمی کند بر خلاف شرع تا آنکه، "بخدا سر نسپرد" به او سر سپرد. افتری علی الله کذباً»

و همچنین می فرماید:

«بعضی به نام تصوف خرقة در بر کنند و حلقه زنند، اختراع کنند اذکاری و به غنا بخوانند اشعاری، فریاد کنند به تهلیل بدون داشتن دین، بدعت کرده اند صدای الاغ را و رقص را، صیحه های زشت درشت زنند، آیا از کتکی درد دارند یا از خدا شکایت، آیا خدا دور است که او را می خوانید یا خوابی را بیدار می کنید؟ تعالی الله خدا را خواب نگیرد و زبانها او را به غلط نیفکند، مانند ماهیان ذکر بگو «واذکر ربک تضرعاً و خفیه دون الجهر انه لیس منکم ببعید بل هو اقرب الیکم من حبل الوریث» بخوان پروردگارت را به صورت زاری و نمان بدون صدای بلند زیر او از شما دور نیست بلکه

ص: 197

از رگ گردن به شما نزدیکتر است»

و می فرماید:

«بعضی از صوفیه ادعا می کنند مشاهده معبود و تجاوز از مقام محمود و ملازمه عین و شهود را، نمی داند هر را از برّ، بهم می بافد برای خر کردن عوام خر، خیال می کنی سخن از وحی می راند و از آسمانها خبر می دهد. بندگان خدا را در عبادت مزدور و علماء را از خدا مستور می شمرد، مردم را به قدم خود افکنده و اذن شهوترانی دهد. می خورد با مریدان مانند چهارپایان و باکی ندارد از حلال و حرام و گاهی می گوید: تکالیف برای تطهیر دل است و چون نشدنی است فائده ای ندارد، گاهی به بهانه ای از اطاعت امر حق سرپیچی می کند و گوید: اعمال اعضاء و جوارح ارزش ندارد، نظر حق به دلها است، و دل ما شیدای حق است. و گناه ما را از حق باز ندارد (كَلَّا سَيَعْلَمُونَ)»

محقق فقیه، شیخ جعفر کاشف الغطاء (رحمة الله) می فرماید:

«کافر دو قسم است: یکی کافر بالذات که آن منکر خداوند یا منکر پیامبر اوست... دوم کافری است که از راه ملازمه کافر خواهد بود مانند انکار بعضی از ضروریات اسلامی و اخبار متواتری که به طور یقینی از سید عالم پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است مانند اعتقاد به جبر، تقویض، ارجاء، وعید، قدم عالم، قدم مجردات، جسمیت خداوند، تشبیه واقعی، حلول، اتحاد و وحدت وجود یا موجود یا اتحاد...» (1)

مرحوم سید سبزواری (رحمة الله) در مهذب الاحکام می گوید:

اما قائلین به وحدت وجود... یکی از صورتهای آن وحدت در عین کثرت

ص: 198

یا وحدت وجود و کثرت موجودات، بی شک خداوند متعال از این تصورات منزّه است، اما ظاهر این دو سخن به انکار ضروریات منجر نمی شود. و دیگری وحدت واقعی شخصی است یعنی اینکه خداوند واقعا عین همه چیز و اشیاء نیز عین وجود خداوند باشند، هیچ شکی نیست این عقیده انکار ضروریات است. (1)

مرحوم علامه خوئی (رحمة الله) -مؤلف کتاب منهاج البراعه در شرح نهج البلاغه بعد از نقل مطالبی از ابن عربی و قیصری، می فرماید:

«..این، خلاصه کلام این دو پلید نجسِ نحس بود. این دو نفر در آن کتابها از این گونه سخنان بسیار گفته اند و انسان مومن و تیزبین باید تأمل و دقت نماید که چگونه این دو نفر، باطل را بصورت حق جلوه داده و کلام خداوند را با نظرات و خیالات پوچ و فاسد خویش بر طبق عقاید باطل خود برگردانده اند، در حالیکه پیامبر بزرگوار (صلی الله علیه و آله و سلم) این چنین فرموده اند: که هر کس قرآن را بر اساس رای و نظر و دلخواه خود تفسیر نماید جایگاه و نشیمنگاه خویش را در دوزخ آماده نموده است. به جان خودم قسم میخورم که این دو نفر و پیروان آنها حزب و گروه شیطان و دوستان و همراهان بت پرستان و بندگان طاغوتند، هدف و مقصود ایشان جز تکذیب پیامبران و بینات و برهانهای رسولان الهی و از بین بردن پایه و اساس اسلام و ایمان و باطل نمودن تمام شرایع و ادیان آسمانی و رواج دادن بت پرستی و بالا بردن سخنان کفر و پائین کشیدن کلمه خداوند، هیچ چیز دیگری نبوده است.»

به خدا قسم - و این قسمی بزرگ است اگر بفهمید - اینها مصداق واقعی کلام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) هستند که می فرماید: آنها شیطان را ملاک کارهای خود قرار داده اند و شیطان (لعنت الله علیه) هم آنها را دام خویش قرارداده است

ص: 199

در سینه های آنها تخم گذاری کرده و جوجه آورده است و در دامان آنها جنبیده و از آن بالا رفته است. چشم و زبان آنها را در تصرف آورده و با زبان ایشان سخن گفته است. ایشان را به گمراهیها و لغزشها کشانده و گناهان بزرگ را در نظرشان زیبا جلوه داده است. کار ایشان مانند کسی است که شیطان او را در کار خود شریک کرده و باطل را بر زبان ایشان جاری نموده است.

با تمام اینها تعجب در این است که ایشان گمان می کنند که خودشان موحد و عارف کاملند و دیگران در پرده مانده و حق را نشناخته اند. برخی از ایشان بالاتر رفته و ادعای ولایت قطبیه نموده اند و برخی نیز ادعای الوهیت و ربوبیت کرده اند و گمان دارند که خدایشان در ایشان تجلی نموده و در شکل و شمایل منحوس آنان ظاهر شده است! ابن عربی در فتوحاتش می گوید: خداوند بارها برای من تجلی نمود و به من گفت بندگان مرا نصیحت کن!

و بایزید بسطامی می گوید: منزهم من! چقدر والا مرتبه هستم! و معبودی جز من نیست. و حلاج می گوید: در جبه و لباس من جز خدا نیست! و می گوید من حقم و من خدایم! و بعضی از اینان کار را به انتها رسانده و پا را از حد فراتر نهاده، می گوید و می بافد و می لافد و مانند دیوانه ای نادان و بی شعور که نمی فهمد چه می گوید، با خدا خطاب می کند مانند خطاب کردن مولا با بنده اش. و این شخص کسی نیست جز ابویزید که قیصری در شرح فص نوحی از او نقل می کند که در مناجاتش به هنگام تجلی خدا بر او [!!!] گفته است: ملک من از ملک تو بزرگتر است! چون تو از آن منی و من از آن تویم پس من ملک توام و تو ملک منی و تو عظیمتر و بزرگتری

پس ملک من از ملک تو که خود من می باشم بزرگتر است!

انسان عاقل باید در مهملات و کلمات بی معنای این نادان، اندیشه نماید و به بی ادبی و زشتی خطاب و مناجات او نظر نماید که چسان دست از انیت و خودبینی خویش برداشته و بارها در این چنین مقامی که به نظر ایشان مقام فنا و تجلی است، لفظ من و تو را رها نکرده و آن را ورد زبان ساخته است.

آیا چطور می توان بین این سخنان با سخنانی که پیوسته بر سر زبان اینهاست جمع نمود که می گویند بین من و تو انیت و خودیت من است که به نزاع برخاسته است پس تو به لطف خود انیت من را از میان بردار.

ما در اینجا به این جهت سخن را بسط دادیم که گمراهی این نادانان که گمان دارند از اهل کشف و شهود و یقین اند و خود را موحد و مخلص می دانند روشن شود، با آنکه از گمراهان و تکذیب کنندگان پیامبران و رسولانند و خداوند از آنچه ظالمان و ملحدان می گویند والاطر است» (1)

مرجع عالیقدر مرحوم مرعشی (رحمة الله) می فرماید:

«حقیقت اینست که به نظر من مصیبت صوفیه بر اسلام از بزرگترین مصیبتها بوده است که ارکان اسلام را منهدم کرده و در بنیان اسلام رخنه ایجاد نموده است و پس از جستجوی زیاد و گشت و گذار در مضامین کلمات و سخنان ایشان و واقف شدن بر گوشه و کنار مطالبشان و آگاهی پیدا کردن بر اسرارشان پس از ملاقات با روسای فرقه های مختلف ایشان برای من روشن شد که این درد و مرض از رهبانیت مسیحیت به دین ما سرایت کرده است و این رهبانیت را گروهی از اهل سنت مانند حسن بصری و شبلی و معروف و طاووس و زهری و جنید و امثال ایشان از

ص: 201

مسیحیت گرفتند و سپس از آنان به شیعه سرایت نمود، تا اینکه بالاخره کارشان بالا گرفت و پرچمشان به اهتزاز درآمد به طوری که از اساس دین ما هیچ سنگی را بر روی سنگ دیگر باقی نگذاشتند. مطالب صریح کتاب و سنت را تحریف کردند، با احکام فطری و عقلی به مخالفت برخاستند و به وحدت وجود بلکه بالاتر از آن به وحدت موجود قائل شدند.

ایشان به عبادات و اوراد و اذکار خاصی شروع کردند که آکنده از کفر و چیزهای باطل بود و رؤسای آنها بهم بافته بودند، و ملتزم شدند به چیزی که آن را ذکر خفی قلبی می نامند از طرف راست قلب شروع می کنند و به طرف چپ ختم می کنند گاهی از آن به "سفر از حق به خلق" و گاهی به "تنزل از قوس صعودی به نزولی" و گاهی برعکس از آن با عنوان "سفر از خلق به حق" و "عروج از قوس نزول به صعود" تعبیر می کنند، پس پناه بر خدا از این سخنان دور از عقل! (1)

در مقابل، نظرات متخصصین و بزرگان دین، اثبات و تصریح در کفر محی الدین ابن عربی و طرد ناشرین چنین عقائدی، آقای حسینی طهرانی می گوید:

ابن عربی -صاحب فضیلت- در میان ما مظلوم واقع شده است! (2)

صاحب تفسیر المیزان آقای طباطبائی نیز در فضیلت ابن عربی که از دیدگاه بزرگان مذهب، پلید و نجس نامیده شده، می گوید:

اصلا در اسلام هیچ کس نتوانسته یک سطر مانند محی الدین ابن عربی بیاورد. (3)

ص: 202

1- کتاب وحدت یا توحید از تعلیقات احقاق الحق 1/183-185

2- کتاب روح مجرد 459

3- مجموعه آثار مطهری 9/194 به نقل از علامه طباطبائی

وی کلام را نسبت به ابن عربی بدانجا می رساند که می گوید:

بعضی از کتابهای خوب (ایشان) مُشت مُشت مطلب دارند ولی فتوحات دامن دامن مطلب دارد. (1)

جناب آقای جوادی آملی در مصاحبه ای نسبت به شخصیت ابن عربی، او را می ستاید و می گوید:

قضاوت در مورد شخص محی الدین ابن عربی و عقائد او را نمی توان کرد. ولی در آثار او مثل فصوص الحکم و فتوحات واقعا پر از علم و حکمت است. (2) [در واقع با این جمله اش صراحتا قضاوت کرد].

جای بسی تعجب اینکه بعضی از ناشران و مریدان محی الدین ابن عربی در عین حالی که ارادت خاصی نسبت به وی دارند، خیلی از نظریات او را مورد انتقاد شدید قرار می دهند. از قبیل آشتیانی که عمری را در عقائد عرفانی ابن عربی غور کرده بود و در این طریق استخوان خرد کرده و عالم به تمام مکتوبات و آثار ابن عربی است می گوید:

محی الدین ابن عربی، خصم الّدّ [دشمن سرسخت] شیعه امامیه است. (3)

ابن عربی در مقام نقل حدیث، احادیث ابوهریره را ورد زبان خود قرار داده در حالیکه ابوهریره به قول علمای مصر بزرگان حدیث است! ابوهریره را عمّر، یهودی زاده می دانست و از نقل حدیث منع می کرد. (4)

آشتیانی در جواب کلام طرفداران ابن عربی می گوید:

یک عجیب اساسی در کار اتباع ابن عربی آنست که چشم بسته آنچه مرشد

ص: 203

1- کتاب در محضر بزرگان 184

2- کتاب یافته های وحیانی در تضاد با بافته های یونانی - از در محضر بزرگان 184

3- مقدمه بر شرح فصوص الحکم 43

4- مقدمه بر شرح فصوص الحکم 47

(ابن عربی) آنها نوشته است، قبول کرده اند. اتباع او عذر آورده اند که:

الشیخ معذورٌ فیما ذهب إليه أو إنّه به مأمور

شیخ معذور است از آنچه به سوی او رفته یا اینکه او به آن مأمور [مجبور] بود.

حال آنکه شیخ را باید مورد مواخذه قرار داد. (1)

همچنین در صفحه 30 کتاب «اثولوجیا» می گوید:

بیشتر تحقیقات علمی صدرالمتألهین از افکار قدما از اثولوجیا است و ماخذ آن موجود است و این کتاب بی نظیر، مهمترین منبع علمی آخوند ملاصدرا بوده است و افتخار ملاصدرا این بوده که قابلیت آن را دارد که این همه معارف را از اثولوجیا استفاده کند. (2)

همچنین دیگر فیلسوف، شعرانی که جزء مشایخ فلاسفه عصر حاضر است، ابن عربی را سنی متعصب می داند. (3)

شارح کلام ابن عربی (و مقلد تمام عیار) او سید حیدر آملی دیگر شارح فصوص الحکم - وی با تمام عظمتی که برای ابن عربی قائل است و باید گفت در بسیاری از مطالب و دیدگاهها، متأثر از اوست، اما اینطور نیست که مقلد و پیرو صددرصد او باشد. لذا در افسانه اسرای بدر به شدت با او مخالفت می کند و می گوید:

از محی الدین متعجبم به مقتضای خوابی که دیده خود را خاتم الاولیاء می داند! و حال آنکه به مقتضای بیداری با تایید نقل و عقل و کشف و

ص: 204

1- مقدمه بر شرح فصوص الحکم 6

2- یافته های وحیانی در تضاد با بافته های یونانی 34 - شواهد الربوبیّه فی المناهج السلوکیّه 56 - و نیز در کتب اثولوجیا صفحات یک و

سه

3- یافته های وحیانی در تضاد با بافته های یونانی - شرح بر اصول کافی 5/169

شهود، این مقام برای حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، است. (1)

نظرات احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام (661-728)

احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام (661-728)، معروف به ابن تیمیه، فقیه مشهور حنبلی که پیروانش او را شیخ الاسلام خوانده اند، (2) از أشهر قادحان ابن عربی است که در کتب و رسالاتش در مواضع مختلف به ذم و نکوهش وی پرداخته، ضالّ و مضلّ اش خوانده و بالاخره به کفرش فتوا داده و حتی او را کافرتر از یهودان و ترسایان و بت پرستان دانسته است. سخنانش را نیز شدیداً مورد انتقاد قرار داده و اظهار داشته که ظاهر و باطن کلام ابن عربی کفر و زندقه است و باطن آن از ظاهرش قبیحتر است. (3) و قول ابن عربی را که می گوید "وجود اعیان، نفس وجود حق و عین ذات اوست"، کفر صریح دانسته و با قول فرعون و قرمطیان (4) که به گمان وی ایشان نیز منکران وجود صانعند، برابر شمرده است (5) و کتاب «الردّ الأقوم علی ما فی کتاب فصوص الحکم» در ردّ فصوص الحکم، نوشته است. انتقاد ابن تیمیه بیشتر متوجه وحدت وجود ابن عربی است.

نظرات ابراهیم بن عمر بن حسن شافعی (809-885)

معروف به «برهان الدین بقاعی» محدث، مفسر و مورخ مشهور از اعلام عصر خود بوده (6). با ابن عربی به شدت مخالفت ورزیده و از عقاید و افکارش به سختی انتقاد

ص: 205

1- نص النصوص در شرح فصوص الحکم 211 - ترجمه محمدرضا جوزی

2- کتاب داوری درباره ابن عربی 167 - شذرات الذهب 6/80

3- مجموعه الرسائل و المسائل 41

4- فرقه ای از اسماعیلیه پیروان قرمط بن حمدان

5- مجموعه الرسائل و المسائل 4/17

6- شذرات الذهب 7/339؛ 340

نموده است و در رد و تکفیرش دو جلد کتاب به نامهای «تنبيه الغبی الی تکفیر ابن عربی» و «تحذیر العباد من أهل العناد ببدعة الإتحاد» تالیف کرده است. در این کتابها از تصوف به نحو عام و از تصوف ابن عربی به نحو خاص انتقاد نموده است و در کتاب قنبیه الغبی، ابن عربی را ضالّ و مضلّ و ملحد و منکر خداوند و کافر و زندیق خوانده و کلامش را دایر بر وحدت مطلقه دانسته است. (1) و در کتاب دیگر درباره تکفیر ابن عربی ادعای اجماع کرده و به علاوه یادآور شده که او در خدعه و فریب بسیار ماهر و زبردست بوده و با مهارت و زبردستی، خلق کثیری را گمراه ساخته و لذا بسیاری از مورخان که از خدعه و نیرنگ او آگاه نشده اند، فریب او را خورده، به مدح و ستایشش پرداخته اند.

در خاتمه کتاب نتیجه ای که از نظرات بزرگان و متخصصین در دین گرفته می شود آنست که این علوم و ایده ها (فلسفه و عرفان - تصوف) از بافته های تفکر یونانیان خارج از اسلام، به اسلام وارد شده و کاملاً مغایر با وحی الهی و تفکرات، سخنان و عقائد محمد و آل محمد (علیهم السلام) بوده، چنانکه همگان این مطلب را به وضوح درک نموده اند.

ارنست ژنان محقق و نویسنده نامدار فرانسوی به این حقیقت اشاره می کند و می گوید:

فلسفه ایرانی و اسلامی، در واقع همان فلسفه یونانی است که به زبان عربی و فارسی درآمده و به حرف تازی نوشته شده. (2)

آنچنان بوی متعفن چنین عقائد (انسان خدائی یا وحدت وجود) شدت گرفته که

ص: 206

1- کتاب داوری درباره ابن عربی 166 - تنبيه الغبی الی تکفیر ابن عربی 18؛ 19؛ 20

2- کتاب یافته های وحیانی در تضاد با بافته های یونانی 36 - به نقل از مبانی عرفان و احوال عارفان 211

دکتر بارس، کشیش بیرمنگهام می گوید:

به نظر من همه انواع وحدت وجود باید مطرود شود زیرا چنانچه انسان واقعا جزئی از خالق باشد، بدی و خباثت که در طبیعت انسان است، باید جزء خداوند نیز باشد. (1)

کشیش دیگر «آسین پالاسیوس» که تحقیقات زیاد راجع به احوال و عقائد او کرده است تا نشان دهد که عقائد محی الدین ابن عربی رنگ عرفان مسیحی دارد.

کشیش دیگر «کارادور» است که در کتاب متفکران اسلام، شرحی در باب وی نوشته و بعضی آراء و عقائد او را با سخنان ریمون لوی حکیم اروپائی قرن سیزدهم و چهاردهم مقایسه نموده است. و دیگری «آنخل کونتسالس پالنتسیا» محقق اسپانیائی که تاریخ ادب اندلس را نوشته است و او عقائد محی الدین ابن عربی را عالیترین صورت تجسم و تمثّل حکمت افلاطونیان جدید در میان مسلمانان می داند. (2)

و محقق ایرانی آقای دکتر مهدی حائری یزدی، می فرماید:

فلسفه کنونی همان فلسفه هلینکی (مربوط به یونان قدیم) است که با تفسیرها و ترجمه های فارابی و ابن رشد و ابن سینا توسعه یافته و به زبانهای اسلامی ترجمه شده است... این طور نیست که این فلسفه اختصاص به اسلام داشته باشد. (3)

رخنه عقائد ضالّه در دین صورت نمی گیرد مگر تشدید می کند مظلومیت محمد و آل محمد (علیهم السلام) که با وجود دارا بودن تمامی علوم آسمانی، باز هم محبینشان برای رسیدن به علم و کمالات، بر سفره دشمنانشان می نشینند و طعامهای بهشتی محمد

ص: 207

-
- 1- کتاب علم و مذهب برتراند راسل 127 - داوری درباره ابن عربی 57
 - 2- داوری های متضاد درباره محی الدین 58 - ارزش میراث صوفیه 263
 - 3- آفاق فلسفه 144؛ 145 - یافته های وحیانی در تضاد با یافته های یونانی 34

و آل محمد (علیهم السلام) را وانهاده، از مردار گندیده یونانیان ارتزاق می نمایند.

ص: 208

در این راستا نظاره گر چنین واقعه دردناکی که متحمل همه رنجها و غصه ها می باشد، وجود گرامی و مظلوم امام غریب، مولا صاحب الزمان (علیه السلام) است که غصه دار شیعیان نیست که به انحرافات اعتقادی مبتلا گشته و وجود نازنینش همانند پدری بسیار مهربان، ناظر بر مردن کودک بیمارش است که بر اثر جهالت، طعام سمّی یونانیان کافر را سرکشیده و حیات عقیدتی و معنوی را به ممات ترجیح داده است.

ای کاش این فرزندان، با ترک گفتن عقائد و گفتار دیگران، رو به دنیای با صفای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و آل محمد (علیهم السلام) نموده و جز از میوه پاک و گوارای بوستان اهل بیت (علیهم السلام)، میوه‌های دیگر تناول ننمایند. و خوشا به حال ساکنین وادی معرفت حقیقی که در عصر تاریک غیبت، با پناه بردن به کهف الحصین مولا صاحب الزمان (علیه السلام) خود را از آتشی که به دست مخربین دین افروخته شده، برهانند.

از تمامی وساوس شیطانی و القانات و عقائد کفار و منافقین خارج از دین و بدور مانده از حقیقت، خود را پاک نموده، به برکت توسل و اتصال قلبی هر روزه با امام زمان خویش (علیه السلام)، اذن ورود به دنیای با صفای مهدویت یا همان بندگی خداوند متعال را دریافت دارند. دریچه چنین مکانی در دل هر محبی کارگزارده شده که با تضرع و استغاثه، این درب بهشتی به روی ندبه کنان در فراق حضرت مهدی (علیه السلام) باز می شود.

نور مهدی (علیه السلام) که نور هدایت است بر دل و عقل میهمانان خوان مولا صاحب الزمان (علیه السلام) تابیده و قوت بصیرت در تمامی ابعاد دین زیاد گشته، چشم به درخت مفید انتظار دوخته و برای آبیاری آن متوسل به دعا برای فرج و گریه بر ذریه پاک رسول (صلی الله علیه و آله و سلم)، حسین بن علی (علیهما السلام) و دیگر ذوات مقدسه نموده، و حاصل آن که نورانیت قلب و صفای باطن و تزکیه نفس است، چیده خود را مهیای واقعه «ساعة»

آثار و برکات اصلی این گلستان بی خار، بعد از مفارقت از دنیا هویدا می گردد.

«هر یک از شما دینداران، هنگامی غرق شادمانی خواهید شد که پا به جهان دیگر نهید و دوره دنیا را سپری کنید. آنجا چشمانتان به نعمت الهی، کرامت خدائی و بهشت جاودانی روشن می گردد. آنجاست که همه اندوهها از میان می رود و در چنین جایگاهی، خواهید دید راهی که شما پیمودید حق بوده است و راهی را که مخالفین شما پیموده اند باطل...» (1)

آری استفاده از چنین میوه ای است که می تواند سپر دفاعی در برابر تمامی حوادث اخروی و دنیوی و القانات شیطانی گردد.

ظلم و ظلمت شدید غاصبین خلافت ائمه اطهار (علیهم السلام) و اشاعه تاریکی و تشدید نفوذ آن بر تمامی روزنه های دین، باعث محو عبودیت شد. آثار علم برچیده شد و خود امتحانست عظیم برای محبین در عصر غیبت امام عصر (علیه السلام). هر کس باید برای نجات از خفقان، هلاکت و تاریکی با فریاد دل و گریه چشم، هر روزه دنیا را به منزله چاهی که در آن محبوس گشته، نگریسته و امام زمان (علیه السلام) خویش را صدا کند. تضرع، الحاح، ندبه و اظهار گدائی و استمداد خود را به پیشگاه مولایش عرضه داشته و هدایت خویش را از هلاکت شدن بطلبد.

در زندان مخوف عصر غیبت، نجات خود و همه خلائق را در گرو ظهور ما فی السرور مولای خویش بدانند. و چون به درجه ای از ایمان که همان دعا برای تشریف فرمائی امامش می باشد، رسید درمی یابد که درخواست و دعا باید از دلی شکسته بیرون آید. چنین انکساری خالصانه، میسر نیست مگر با گریه بر مصائب جدش امام

ص: 210

حسین (علیه السلام).

و چون دل، با بیاد آوردن صحنه های دلخراش کربلا، شکست، با همان حال باید خدا را خواند و قیام منتقم را برای خونخواهی عاشورائیان طلبید. بهترین موقع درخواست، همین حال ندبه و زاری بر مصائب کربلاست زیرا وجود نازنین امام عصر (علیه السلام) خود (هر روزه) هر صبح و شام در گریه و زاری به سر می برد چنانکه فرمودند:

«..فَلَا تُدْبِتُكَ صَبَاحاً وَ مَسَاءً..» (1)

از این رو نشان پر افتخار انتظار "دعا کنندگان برای فرج" بر سینه گریه کننده بر حضرت امام حسین (علیه السلام) نصب می گردد چرا که خالصترین عمل را در بهترین شرائط انجام می دهد و به تاسی از حضرت امام زمان (علیه السلام) و به فرمایش شریفش که فرموده اند:

«هر که پس از گریه بر جدم حسین (علیه السلام) برای فرج من دعا کند، من نیز برای او دعا خواهم کرد»

هر روزه دقائق خلوت گزیده و پس از یادآوری مصائب و دعا برای فرج، زمزمه یابن الحسن، یا صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را با همان اشک و ناله سر دهد که قطعاً هر سلامی و ندائی را جوابی و هر استمداد و خواهشی را احسان و دادرسی لازم آید.

چون دعاگوی ظهورش شدی بهره و حظ کامل را خواهی برد چرا که شخص شریفش فرموده است:

«من نیز دعاگوی او (گریه کننده بر حضرت امام حسین (علیه السلام) و دعا کننده برای ظهور) خواهم شد»

خوشا به سعادت شخصی که با رعایت ورع، هر روزه به برترین عبادت، همچون

ص: 211

توفیق دعا برای امام زمان (علیه السلام) خود دست می یابد و بدین سبب، تحت عنایت خاصه امام عصر (علیه السلام) و الطاف واسعه حق تعالی قرار بگیرد.

به امید رسیدن به بزم شاهانه مولا صاحب الزمان (علیه السلام) هر روزه چندین بار با دل شکسته فریاد بر می آوریم:

اللهم عجل لولیک الفرج

اللهم عجل لولیک الفرج

اللهم عجل لولیک الفرج

اللهم عجل لولیک الفرج

اللهم عجل لولیک الفرج

ص: 212

1. تفسير نورالثقلين. الشيخ جمعه العروسی الحویزی. ناشر: اسماعیلیان.
2. مشکاه الانوار. ابی الفضل علی طبرسی. ترجمه رضائی.
3. تحف العقول. حرانی، حسن بن شعبه. موسسه انتشارات اسلامی.
4. غررالحکم. آمدی عبد الواحد - ترجمه محمد علی انصاری. انتشارات امام عصر چاپ هشتم 1390
5. بحار الانوار. علامه مجلسی، محمد باقر. موسسه الوفاء بیروت. س 1404 هـ. ق
6. کافی. کلینی محمد بن یعقوب. انتشارات اسوه چاپ 11 سال 1389.
7. ثواب الاعمال. شیخ صدوق. انتشارات راز توکل. چاپ اول: 1390.
8. جامع احادیث شیعه. بروجردی، آقا حسین. ناشر: انتشارات فرهنگ سبز. تهران. سال چاپ: 1386 ش.
- 9- کامل الزیارات. جعفر بن موسی بن قولویه قمی. انتشارات پیامبر حق. م 367
10. اسرار آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم). سلیم بن قیس هلالی. ترجمه اسماعیل زنجانی خوئی. انتشارات دلیل ما. چاپ 15. تابستان 1388.
11. علل الشرایع. محمد بن علی بن حسین بن بابویه. انتشارات مکتبه الوری قم.
12. عیون اخبار الرضا (علیه السلام). شیخ صدوق. موسسه انصاریان. 1384 هـ.
13. امالی صدوق. محمد بن علی بن حسین بن بابویه. انتشارات کتابخانه اسلامیة.
14. وسائل الشیعه. حر عاملی محمد بن حسن. موسسه آل البیت لاحیاء التراث. قم: چاپ اول.
15. الامامه و السیاسه. ابن قتیبه الدنیوری. ابو محمد عبد الله بن مسلم. بیروت:

16. تفسیر امام حسن عسکری. امام عسکری حسن بن علی. قم: انتشارات مدرسه امام هادی (علیه السلام). چاپ اول.
17. تفسیر عیاشی. ابوالنصر محمد بن مسعود بن عیاش السلمی السمرقندی. تهران: مکتب علمیه اسلامی.
18. مصباح کفعمی. ابراهیم بن علی عاملی کفعمی. قم: انتشارات رض. سال چاپ: 1405 هـ.
19. غیبت طوسی. شیخ الطائفه ابی محمد بن الحسن طوسی (متوفی 460 هجری قمری)
20. معانی الاخبار. شیخ صدوق (311 هـ - 381 هـ ق). سال انتشار (تهران، صدوق، 1379ق) و (قم، دارالعلم، 1379ق)
21. حدیقه الشیعہ و مقدس اردبیلی. چاپ خانه سعیدی. 1361 هـ. ش.
22. نشانه های ظهور او، مرحوم خادمی.
23. خورشید اسلام چگونه درخشید. محمد باقر علم الهدی. انتشارات تک.
24. میزان الحکمه. ریشه‌ری محمد. انتشارات دار الحدیث. چاپ اول.
25. فلسفه و عرفان از نظر اسلام. محمد صمد زاده. انتشارات آینده سازان شهر آب.
26. داوری درباره ابن عربی. داوود الهامی.
27. عرفان و اهل بیت (علیهم السلام). صدر زاده.
28. اسفار. ملاصدرا.
29. فتوحات مکیه. ابن عربی.

30. فصوص الحکم. ابن عربی.

31. روح مجرد. طهرانی.

32. عارف و صوفی چه می گوید. جواد تهرانی. کتابخانه بزرگ اسلامی.

33. ناسخ التواریخ. لسان الملک میرزا محمد تقی. کتابفروشی اسلامیة.

34. وحدت یا توحید. حسن میلانی. قم.

35. خورشید مغرب. محمدرضا حکیمی. دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

ص: 216

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

